
OIL AND GAS MORPHOLOGY

WORD POWER

Note from the Deputy CEO of the Oil and Gas Holding Seyed Hamid Mousavi.

The oil and gas industry is recognized as one of the most complex and international technical sectors in the global economy. Within this vast ecosystem, precise communication is not merely important; it is essential for operational safety, technical accuracy, and professional advancement. This book, *Morphological Structure of Specialized Oil and Gas Terminology*, addresses a vital yet often overlooked aspect of industrial expertise: the systematic understanding of technical terms through morphological analysis.

Unlike traditional technical dictionaries that merely list definitions, this comprehensive guide delves into the structural DNA of oil and gas terminology. By examining roots, prefixes, suffixes, and compound forms, readers gain the ability to decode unfamiliar terms and confidently construct precise technical language. This morphological approach transforms vocabulary acquisition from rote memorization into logical understanding.

In an industry where a single misunderstood term can lead to significant safety, financial, legal, or environmental consequences, linguistic precision is of paramount importance. This book empowers professionals to communicate with accuracy and authority—whether reviewing technical specifications, participating in international conferences, or collaborating with diverse teams around the world.

Dr. Saeed Ranjbar brings years of experience across both the technical and linguistic dimensions of the oil and gas industry to this work. The result is a unique resource that bridges the gap between technical knowledge and effective communication, providing readers with tools that will remain valuable throughout their professional careers in this dynamic field.

Understanding the structure of technical language is not merely about words—it is about unlocking a deeper understanding of the industry itself.

Seyed Hamid Mousavi

Saturday, 20 Mehr 1404

یادداشت جانشین مدیر عامل هلدینگ نفت و گاز آقای مهندس سید حمید موسوی.

صنعت نفت و گاز به عنوان یکی از پیچیده‌ترین و بین‌المللی‌ترین بخش‌های فنی در اقتصاد جهانی شناخته می‌شود. در این اکوسیستم گسترده، ارتباط دقیق نه تنها مهم است، بلکه برای ایمنی عملیاتی، دقت فنی و پیشرفت حرفه‌ای ضروری می‌باشد. این کتاب، «ساخت شناسی واژگان تخصصی نفت و گاز»، به جنبه‌ای حیاتی و در عین حال اغلب نادیده گرفته شده از تخصص صنعتی می‌پردازد: درک سیستماتیک اصطلاحات فنی از طریق تحلیل ریخت‌شناسی.

برخلاف فرهنگ‌های لغت فنی سنتی که صرفاً تعاریف را فهرست می‌کنند، این راهنمای جامع به DNA ساختاری اصطلاحات نفت و گاز می‌پردازد. با بررسی ریشه‌ها، پیشوندها، پسوندها و ترکیبات، خوانندگان توانایی رمزگشایی اصطلاحات ناآشنا و ساخت زبان فنی دقیق را با اطمینان کسب خواهند کرد. این رویکرد ریخت‌شناسی، فراگیری واژگان را از حفظ طوطی‌وار به درک منطقی تبدیل می‌کند.

در صنعتی که یک اصطلاح اشتباه فهمیده شده می‌تواند پیامدهای ایمنی، مالی، حقوقی یا زیست‌محیطی قابل توجهی داشته باشد، دقت زبانی بسیار حائز اهمیت است. این کتاب متخصصان را توانمند می‌سازد تا با دقت و اقتدار ارتباط برقرار کنند، چه در بررسی مشخصات فنی، شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی، یا همکاری با تیم‌های متنوع در سراسر جهان.

دکتر سعید رنجبر سال‌ها تجربه در ابعاد فنی و زبانی صنعت نفت و گاز را به این اثر می‌آورد. نتیجه، منبعی منحصر به فرد است که شکاف بین دانش فنی و ارتباط مؤثر را پر می‌کند و ابزارهایی را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد که در طول دوران حرفه‌ای آنها در این حوزه پویا مفید خواهد بود.

درک ساختار زبان فنی تنها درباره کلمات نیست - بلکه درباره باز کردن قفل درک عمیق‌تر از خود صنعت است.

سید حمید موسوی

چهارشنبه، سی ام خرداد، ۱۴۰۴

About the Author

Saeed Ranjbar holds a CPE (General English Doctorate) from the Cambridge University Syndicate, as well as a Bachelor's and Master's degree in English Language and Literature. With over thirty years of experience in teaching, research, and scholarship in English language and literature, and ten years of professional experience in international markets and the oil industry, Dr. Saeed Ranjbar brings a unique blend of academic expertise and practical experience to his works.

He is the author of a book on Discourse Markers and has conducted comparative research on Translators' Voice. He has also translated several collections of short stories by prominent authors such as Ernest Hemingway, Tobias Wolff, and Jhumpa Lahiri.

His book Oil & Gas Morphology Word Power reflects his commitment to enhancing specialized language skills for professionals and students in the oil, gas, petrochemical, and refining sectors, serving as an essential resource for effective communication and success in these critical industries.

درباره مولف

سعید رنجبر دارای مدرک CPE (دکترای عمومی زبان انگلیسی) از سندیکای دانشگاه کمبریج و کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی است. با بیش از سی سال تجربه در تدریس، تحقیق و پژوهش در زمینه زبان و ادبیات انگلیسی و ده سال فعالیت حرفه‌ای در بازارهای بین‌المللی و صنعت نفت، دکتر سعید رنجبر تلفیقی منحصر به فرد از تخصص آکادمیک و تجربه عملی را در آثار خود به ارمغان می‌آورد.

وی نویسنده کتابی در زمینه «نشانگرهای گفتاری» (Discourse Markers) بوده و تحقیقات مقایسه‌ای در خصوص «لحن مترجمان» (Comparative Investigation of Translators' Voice) انجام داده است. همچنین وی چندین مجموعه داستان کوتاه را از نویسندگان برجسته مانند ارنست همینگوی، توبیاس وولف، جامپا لاهیری ترجمه کرده است.

کتاب «ساخت‌شناسی واژگان تخصصی نفت و گاز» (Oil & Gas Morphology Word Power) بازتاب تعهد ایشان به ارتقاء مهارت‌های زبانی تخصصی برای متخصصان و دانشجویان حوزه نفت، گاز، پتروشیمی و پالایش است و منبعی ضروری برای برقراری ارتباط مؤثر و موفقیت در این صنایع حیاتی به شمار می‌رود.

Author's Preface

After more than thirty years of teaching, research, and study in the field of English language and literature, and ten years of experience in international markets and the oil industry, I decided to play an effective role—however small—by compiling specialized educational references and resources in the fields of oil, gas, petrochemicals, and refining, in order to address the challenges facing this industry.

This effort is undertaken with the aim of reducing costs, facilitating a deeper understanding of the complexities and interrelationships of this industry, creating the necessary scientific capability to navigate and participate in the discussions and growing developments of these vital industries, and providing up-to-date information and case studies as practical resources for industry specialists seeking to update their knowledge, improve their skills, and confront evolving commercial challenges.

The compilation of an educational book of specialized vocabulary in the oil, gas, and petrochemical industries, based on Greek and Latin prefixes, suffixes, and roots, is the first work of a four-part series currently under preparation and authorship. May it serve as a step—however small—toward illuminating the path for graduates, researchers, specialists, students, and practitioners in this field.

Undoubtedly, the compilation of such a work is not without flaws. Therefore, constructive criticism and guidance from experts will contribute to the further enrichment of this work.

The present compilation is the first volume of a four-part series in the fields of oil, gas, petrochemicals, and refining. This series includes:

- Specialized Vocabulary Book (based on Latin and Greek roots and prefixes/suffixes)
- Specialized Language Book
- Specialized Dictionary
- Specialized Encyclopedia of the Oil, Gas, and Petrochemical Industry

It is hoped that this collection will be an effective step toward enhancing knowledge and empowering practitioners and graduates in this field.

Saeed Ranjbar

Wednesday, 30 Khordad, 1404

مقدمه مولف

پس از بیش از سی سال تدریس، تحقیق و مطالعه در حوزه زبان و ادبیات انگلیسی و ده سال تجربه در بازارهای بین‌المللی و صنعت نفت، تصمیم گرفتم برای رفع چالش‌های پیش‌روی این صنعت، هرچند گامی کوچک، با تدوین مراجع و منابع آموزشی تخصصی در زمینه‌های نفت، گاز، پتروشیمی و پالایش، نقشی موثر ایفا کنم.

این اقدام با هدف کاهش هزینه‌ها، تسهیل درک عمیق‌تر از پیچیدگی‌ها و ارتباطات متقابل این صنعت، ایجاد توانمندی علمی لازم برای پیمایش و مشارکت در بحث‌ها و تحولات روزافزون در این صنایع حیاتی، و ارائه اطلاعات به‌روز و مطالعات موردی به عنوان منابع کاربردی برای متخصصان صنعت که به دنبال به‌روزرسانی دانش، بهبود مهارت‌ها و مواجهه با چالش‌های تجاری در حال تحول هستند، انجام می‌شود.

تألیف کتاب آموزشی لغات تخصصی در صنعت نفت و گاز و پتروشیمی بر اساس پیشوندها، پسوندها و ریشه‌های یونانی و لاتین اولین اثر از چهار گانه ایست که در دست تهیه و تألیف است. باشد که گامی هر چند کوچک برای روشنایی راه دانش‌آموختگان، پژوهشگران، متخصصان، دانشجویان و اهل فن در این حوزه باشد.

بدون شک، تألیف چنین اثری خالی از نقص نیست. ازاین‌رو انتقادات و رهنمودهای سازنده اهل فن موجب هرچه غنی‌تر شدن این اثر خواهد شد.

تألیف حاضر نخستین جلد از مجموعه‌ای چهارگانه در حوزه نفت، گاز، پتروشیمی و پالایش است. این مجموعه شامل:

۱. کتاب واژگان تخصصی (بر پایه ریشه‌ها و پیشوند/پسوند لاتین و یونانی)
۲. کتاب زبان تخصصی
۳. فرهنگ لغت تخصصی
۴. دایره‌المعارف (دانشنامه) تخصصی صنعت نفت، گاز و پتروشیمی

امید که این مجموعه گامی مؤثر در ارتقای دانش و توانمندسازی فعالان و دانش‌آموختگان این حوزه باشد.

سعید رنجبر

چهارشنبه، سی ام خرداد، ۱۴۰۴

A

Abandon /UK: ə'bəɪn.dən/ /US: ə'bəɪn.dən/ V.

متروک کردن / ترک چاه

Mor: "a-" to, toward / "band" to prohibit, jurisdiction / "-on" to go, to make

Def: (1) The proper plugging and abandoning of a well in compliance with all applicable regulations and the cleaning up of the wellsite to the satisfaction of any governmental body having jurisdiction with respect thereto and to the reasonable satisfaction of the operator. (2) To cease efforts to find or produce from a well or field. (3) To plug a well completion and salvage material and equipment.

(۱) مسدود کردن و رها کردن صحیح چاه مطابق با تمام مقررات مربوطه و پاکسازی محل چاه تا رضایت هر نهاد دولتی دارای صلاحیت در رابطه با آن و رضایت معقول بهره‌بردار. (۲) توقف تلاش‌ها برای یافتن یا تولید از یک چاه یا میدان. (۳) مسدود کردن تکمیل چاه و مواد و تجهیزات نجات.

DT: Abandonment (n.), Reabandon (v.), Abandoned (adj.), Abandoner (n.)

Col: Abandoned Well, Abandonment Cost, Abandonment Pressure, Plugged and Abandoned, Temporarily Abandoned

Abandonment /UK: ə'bəŋ.dən.mənt/ /US: ə'bəŋ.dən.mənt/ N.**متروک‌سازی / تخلیه و ترک**

Mor: "a-" to, toward / "band" to prohibit, jurisdiction / "-on" to go, to make / "-ment" state of being, act of

Def: Process of dismantling wellhead, production, and transportation facilities and restoration of depleted producing areas in accordance with license requirements and/or legislation.

فرآیند برچیدن تأسیسات سرچاهی، تولیدی و حمل و نقل و بازسازی مناطق تولیدی تخلیه شده مطابق با الزامات مجوز و/یا قانون.

DT: Abandon (v.), Reabandon (v.), Abandoned (adj.), Abandoner (n.)

Col: Abandonment Cost, Abandonment Pressure

Abatement /UK: ə'beɪt.mənt/ /US: ə'beɪt.mənt/ N.**کاهش / تخفیف / رفع آلودگی**

Mor: "a-" to, toward / "bate" beat, hit / "-ment" state of being, act of

Def: (1) The act or process of reducing the intensity of pollution. (2) The use of some method of abating pollution. (3) Putting an end to an undesirable or unlawful condition affecting the wastewater collection system. A property owner found to have inflow sources connected to the collection system may be issued a "notice of abatement." Such notices will usually describe the violation, suggest corrective measures, and grant a period of time for compliance.

(۱) عمل یا فرآیند کاهش شدت آلودگی. (۲) استفاده از روشی برای کاهش آلودگی. (۳) پایان دادن به یک وضعیت نامطلوب یا غیرقانونی که بر سیستم جمع‌آوری فاضلاب تأثیر می‌گذارد. به مالک ملکی که مشخص شود منابع ورودی فاضلاب متصل به سیستم جمع‌آوری دارد، ممکن است «اخطاریه کاهش آلودگی» صادر شود. چنین اطلاعیه‌هایی معمولاً تخلف را شرح می‌دهند، اقدامات اصلاحی را پیشنهاد می‌دهند و مدت زمانی را برای رعایت مقررات تعیین می‌کنند.

DT: Abate (v.), Reabate (v.), Abating (adj.), Abater (n.)

Abrasion /UK: ə'breɪ.ʒən/ /US: ə'breɪ.ʒən/ N.**سائیدگی / فرسایش مکانیکی**

Mor: "ab-" away from / "rase/" scrape / "-ion" process, action

Def: A form of mechanical weathering where loose fragments are transported with

water or wind.

نوعی هوازدهی مکانیکی که در آن قطعات سست سنگ توسط آب یا باد جابجا می‌شوند.

DT: Abrade (v.), Abrading (adj.), Abrader (n.), Reabrade (v.)

Abrasive /UK: ə'breɪ.sɪv/ /US: ə'breɪ.sɪv/ A.**ساینده / فرساینده**

Mor: "ab-" away from / "rase/" scrape / "-ive" adjective form of noun

Def: Particles propelled at a velocity sufficient to cause cleaning or wearing away of a surface.

ذراتی که با سرعتی کافی برای تمیز کردن یا ساییدن سطح حرکت می‌کنند.

DT: Abrade (v.), Abrasion (n.), Abrading (adj.), Abrader (n.), Reabrade (v.)

Col: Abrasive Jetting

Absolute /UK: 'æb.sə.lu:t/ /US: 'æb.sə.lu:t/ A.**مطلق / فشار مطلق**

Mor: "ab-" away from / "solute" disperse, loosen

Def: (1) Gauge pressure plus barometric or atmospheric pressure. Absolute pressure can be zero only in a perfect vacuum. (2) The pressure due to the weight of the atmosphere (air and water vapor) on the Earth's surface. The average atmospheric pressure at sea level has been defined as 14.696 lb/in.2 absolute. See Absolute pressure. Pressure,

(۱) فشار گیج به علاوه فشار بارومتریک یا اتمسفر. فشار مطلق فقط در خلاء کامل می‌تواند صفر باشد. (۲) فشار ناشی از وزن جو (هوا و بخار آب) بر سطح زمین. میانگین فشار اتمسفر در سطح دریا به صورت ۱۴/۶۹۶ پوند بر اینچ مربع مطلق تعریف شده است. به فشار مطلق مراجعه کنید. فشار،

DT: Solute (n.), Solution (n.), Dissolve (v.), Soluble (adj.), Insoluble (adj.)

Col: Absolute Ages, Absolute Filter Level, Absolute Open Flow, Absolute Open Flow Potential, Absolute Permeability, Absolute Porosity, Absolute Pressure, Absolute Temperature, Absolute Viscosity, Absolute Volume, Absolute Zero, Calculated Absolute Open Flow, Pounds per Square Inch Absolute

Absorb /UK: əb'zɔ:b/ /US: əb'sɔ:rb/ V.

جذب کردن / در خود جای دادن

Mor: "ab-" away from / "sorb" suck in

Def: To fill part or all of the pore spaces.

برای پر کردن بخشی یا تمام فضاهای خالی.

DT: Absorption (n.), Absorbent (adj.), Sorb (v.), Sorption (n.)**Col:** Absorber or Contactor, Shock Absorber**Absorption** /UK: əb'zɔ:p.jən/ /US: əb'zɔ:rp.jən/ N.

جذب / فراگیری

Mor: "ab-" away from / "sorpt" suck / "-ion" process, action

Def: The ability of one material to absorb another.

توانایی یک ماده در جذب ماده دیگر.

DT: Absorptive (adj.), Absorbent (adj.), Absorb (v.)**Col:** Accumulated Depreciation Absorption, Absorption Gasoline, Absorption Oil**Accelerated** /UK: ək'seləreɪtɪd/ A.

تسریع شده / شتاب دار

Mor: "ac-" to, toward / "celer" swift / "-ate/" to make, form adjective / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: See Depreciation, liberalized. Depreciation,

به استهلاك، نسخه آزاد شده، مراجعه کنید. استهلاك،

DT: Accelerator (n.), Accelerate (v.)**Accelerator** /UK: ək'sel.ə.reɪ.tər/ /US: ek'sel.ə.ɪ.tər/ N.

شتاب دهنده / کاتالیزور

Mor: "ac-" to, toward / "celer" swift / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A chemical that speeds up the rate of a chemical reaction. Most common are the accelerators used in cementing.

ماده شیمیایی که سرعت واکنش شیمیایی را افزایش می دهد. رایج ترین آنها شتاب دهنده هایی هستند که در سیمان سازی استفاده می شوند.

DT: Accelerate (v.), Accelerated (adj.)**Col:** Cement Accelerator, Jar Accelerator**Access** /UK: 'æk.ses/ /US: 'æk.ses/ N.

دسترسی / حق استفاده

Mor: "ac-" to, toward / "cess" yield, move away

Def: A stipulation in contracts allowing market players to charge for the use of capacity in a pipeline or gas facility.

بندی در قراردادها که به بازیگران بازار اجازه می دهد برای استفاده از ظرفیت یک خط لوله یا تأسیسات گاز، هزینه دریافت کنند.

DT: Reaccess (v.), Accessible (adj.)**Col:** Open-Access Transportation, Third-Party Access**Accommodation** /UK: ə,kəm.ə'deɪ.jən/ /US: ə,kɑ:.mə'deɪ.jən/ N.

محل اسکان / اقامتگاه

Mor: "ac-" to, toward / "com-" with, together / "mode/" manner / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Place where personnel spend their off-duty time on a rig.

مکانی که پرسنل، اوقات فراغت خود را روی دکل می گذرانند.

DT: Accommodate (v.), Accommodating (adj.)**Col:** Accommodation Platform

Accumulator /UK: ə'kjuːmjə.leɪ.tər/ /US: ə'kjuːmjə.leɪ.t̬ər/ N. / مخزن هیدرولیک / ذخیره‌ساز

Mor: "ac-" to, toward / "cumul" heap / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: The storage device for nitrogen-pressurized hydraulic fluid, which is used in operating the blowout preventers.

وسیله ذخیره سیال هیدرولیک تحت فشار نیتروژن که در عملکرد فوران‌گیرها استفاده می‌شود.

DT: Accumulate (v.), Accumulation (n.)

Col: Accumulator Precharge

Accuracy /UK: 'æk.jə.rə.si/ /US: 'æk.jə.ə.si/ N. / صحت / دقت اندازه‌گیری

Mor: "ac-" to, toward / "cure/" care, heal / "-acy" state of

Def: The closeness of agreement between the measured value and the exact value.

نزدیکی توافق بین مقدار اندازه‌گیری شده و مقدار دقیق.

DT: Accurate (adj.), Accurately (adv.)

Acid /UK: 'æ.s.ɪd/ /US: 'æ.s.ɪd/ N. / اسید / ماده اسیدی

Mor: "acid" sour

Def: (1)

(۱)

DT: Acidic (adj.), Acidify (v.), Acidification (n.), Acidity (), Acidization (), Acidize ()

Col: H3C H3C Acetic Acid, Acid Anhydride, Acid Brittleness, Acid Solubility Acid Chloride, H3C Cl Acid Effect, Acid Flowback Analysis, Acid Fracture, Acid Gas, Acid Inhibitor, Acidizing a Well, Acid Number, Acid Solubility, Acid Stick, Acid Stimulation, Acid Treating, Acid Treatment, Alkanoic Acid, Amino Acid, Benzoic Acid Flakes, Carbonic Acid, Carboxylic Acid, Acetic acid H3C OH Car-

boxymethyl Cellulose, Citric Acid, Formic Acid, Fracture Acidizing, Hydrochloric Acid Hydraulic Head, Hydrochloric Acid, Hydrofluoric Acid, Matrix Acidizing, Mud Acid, Muriatic Acid, Organic Acid, Sulfamic Acid, Sulfuric Acid, Total Acid Number, Volatile Acids

Acidity /UK: ə'sɪd.ə.ti/ /US: ə'sɪd.ə.ti/ N. / اسیدیته / میزان اسیدی بودن

Mor: "acid" sour / "-ity" make noun form

Def: The capacity of water or wastewater to neutralize bases. Acidity is expressed in milligrams per liter of equivalent calcium carbonate. Acidity is not the same as pH because water does not have to be strongly acidic (low pH) to have a high acidity. Acidity is a measure of how much base must be added to a liquid to raise the pH to 8.2.

ظرفیت آب یا فاضلاب برای خنثی کردن بازها. اسیدیته بر حسب میلی‌گرم در لیتر کربنات کلسیم معادل بیان می‌شود. اسیدیته با pH یکسان نیست زیرا آب برای داشتن اسیدیته بالا نیازی به اسیدیته قوی (pH پایین) ندارد. اسیدیته معیاری است برای اینکه چه مقدار باز باید به یک مایع اضافه شود تا pH به ۸/۲ افزایش یابد.

DT: Acid (n.), Acidic (adj.), Acidify (v.), Acidification (n.), Acidization (), Acidize ()

Acreage /UK: 'eɪ.kər/ /US: 'eɪ.kə/ N. / مساحت زمین / محدوده اکتشافی

Mor: "acre" acre / "-age" relating to

Def: (1) An area covered by a lease granted for oil and gas exploration. (2) Land leased for drilling exploration. (3) Land leased for oil and gas exploration and development; usually descriptive of more than one lease.

(۱) منطقه‌ای که تحت پوشش اجاره‌نامه‌ای است که برای اکتشاف نفت و گاز اعطا می‌شود. (۲) زمینی که برای اکتشاف حفاری اجاره داده می‌شود. (۳) زمینی که برای اکتشاف و توسعه نفت و گاز اجاره داده می‌شود؛ معمولاً به بیش از یک اجاره‌نامه اشاره دارد.

DT: Acre (n.), Acres (n.)

Col: Graded Production Acreage, Undeveloped Acreage

Activator /UK: ˌtɪf.uː plæz'mɪn.ə.dʒən ,æk.tɪ.ver.tər/ /US: ˌtɪf.uː plæz'mɪn.ə.dʒən ,æk.tɪ.ver.tə/ N.

فعال ساز / شتاب‌دهنده واکنش

Mor: "act" do / "-ive" adjective form of noun / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A chemical, heat, radiation, or mechanical action that starts or accelerates a chemical reaction.

یک عمل شیمیایی، حرارتی، تابشی یا مکانیکی که یک واکنش شیمیایی را شروع یا تسریع می‌کند.

DT: Activate (v.), Activation (n.), Active (adj.)

Active /UK: ˈæk.tɪv/ /US: ˈæk.tɪv/ A.

فعال / خورنده فعال

Mor: "act" do / "-ive" adjective form of noun

Def: A corrosion state where a metal is corroding without control by a reaction product (or corrosion product layer).

حالتی از خوردگی که در آن فلز بدون کنترل توسط یک محصول واکنش (یا لایه محصول خوردگی) در حال خوردگی است.

DT: Activate (v.), Activation (n.), Activator (n.)

Col: Active Center Acrylonitrile, Active Center, Active Well, Surface-Active Agents

Actuator /UK: ˈæk.tʃu.eɪ.tər/ /US: ˈæk.tʃu.eɪ.tə/ N.

عملگر / دستگاه محرک

Mor: "act" do / "u" connector / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A device that, by remote influence, can operate valves or other equipment.

وسیله‌ای که با اعمال نفوذ از راه دور، می‌تواند شیرها یا سایر تجهیزات را به کار بیندازد.

DT: Activate (v.), Activation (n.), Activator (n.), Active (adj.)

Col: Damper Actuator

Additive /UK: ˈæd.ɪ.tɪv/ /US: ˈæd.ə.tɪv/ N.

افزودنی / ماده بهبوددهنده

Mor: "add" add / "it" go / "-ive" adjective form of noun

Def: (1) A chemical substance that, when blended with a petroleum product, has the effect of improving one or more of its properties or performance characteristics. (2) Any materials incorporated in finished petroleum products for improving their performance in existing applications or for broadening the areas of their utility. (3) A compound incorporated into a gas, liquid, or solid system to alter the properties for a particular purpose.

(۱) ماده شیمیایی که وقتی با یک فرآورده نفتی مخلوط می‌شود، باعث بهبود یک یا چند مورد از خواص یا ویژگی‌های عملکردی آن می‌شود. (۲) هر ماده‌ای که در فرآورده‌های نفتی نهایی برای بهبود عملکرد آنها در کاربردهای موجود یا برای گسترش دامنه کاربرد آنها گنجانده می‌شود. (۳) ترکیبی که در یک سیستم گازی، مایع یا جامد گنجانده می‌شود تا خواص را برای یک هدف خاص تغییر دهد.

DT: Add (v.), Addition (n.), Added (adj.)

DT: Transit (n.), Transmit (v.), Itinerant (adj.), Exit (n.)

Col: Extreme Pressure Additive

Adhesion /UK: əd'hiː.ʒən/ /US: əd'hiː.ʒən/ N.

چسبندگی / نیروی چسبندگی

Mor: "ad-" to, toward / "hese/" stick / "-ion" process, action

Def: Attractive forces between unlike molecules or compounds. For example, the attractive forces between water molecules and the walls of a clean glass tube are stronger than the cohesive forces; this leads to an upward turned contact or meniscus at the wall.

نیروهای جاذبه بین مولکول‌ها یا ترکیبات غیر همنام. برای مثال، نیروهای جاذبه بین مولکول‌های آب و دیواره‌های یک لوله شیشه‌ای تمیز قوی‌تر از نیروهای چسبندگی هستند؛ این امر منجر به یک تماس رو به بالا یا هلالی در دیواره می‌شود.

DT: Adhere (v.), Adherent (n.), Adhesive (adj.)

Aeration /UK: eə'reɪ.jən/ /US: er'eɪ.jən/ N.

تهویه / هوادهی آب

Mor: "aer" air, atmosphere / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) Introduction of air. (2) The process of adding air to water. Air can be added

to water by either passing air through water or passing water through air. In wastewater treatment, air is added to freshen wastewater and to keep solids in suspension. With mixtures of wastewater and activated sludge, adding air helps mixing and provides oxygen for the microorganisms treating the wastewater. (3) The introduction of air or gas into a liquid.

(۱) ورود هوا. (۲) فرآیند افزودن هوا به آب. هوا را می‌توان با عبور هوا از آب یا عبور آب از هوا به آب اضافه کرد. در تصفیه فاضلاب، هوا برای تازه کردن فاضلاب و معلق نگه داشتن مواد جامد اضافه می‌شود. در مخلوط‌های فاضلاب و لجن فعال، افزودن هوا به مخلوط شدن کمک می‌کند و اکسیژن را برای میکروارگانیسم‌های تصفیه‌کننده فاضلاب فراهم می‌کند. (۳) ورود هوا یا گاز به داخل مایع.

DT: Aerate (v.), Aerator (n.), Aerial (adj.)

Col: Aeration Liquor, Aeration Tank, Cyclical Aeration, Dif-fused-Air Aeration, Mechanical Aeration, Step-Feed Aeration

Agent /UK: 'eɪ.dʒənt/ /US: 'eɪ.dʒənt/ N. **نماینده کشتیرانی / نماینده حمل و نقل**

Mor: "ag" do, drive, act / "-ent" noun

Def: Person or firm who transacts all business in a port on behalf of shipowners or charterers. Also called shipping agent or agent.

شخص یا شرکتی که تمام امور تجاری را در یک بندر از طرف مالکان یا اجاره‌کنندگان کشتی انجام می‌دهد. همچنین به عنوان نماینده یا کارگزار کشتیرانی شناخته می‌شود.

DT: Agitate (v.), Agitation (n.), Active (adj.), Reagent ()

Col: Curing Agent, Lost Circulation Control Agent, Masking Agents, Oxidizing Agent, Reducing Agent, Surface-Active Agents, Temperature Stability Agents

Agglomeration /UK: əˈɡlɒm.ə'reɪ.jən/ /US: əˈɡlɑːmə'reɪ.jən/ N. **تجمع / انباشت ذرات**

Mor: "ag-" to, toward / "glom" ball shape / "-er" forms verb or adjective / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) A concentration process based on the adhesion of pulp particles to water. (2) Forming larger droplets, bubbles, or particles from smaller droplets, bubbles, or particles. (3) The grouping, or coming together of dispersed suspended matter into larger particles, called "illoc," which settle more rapidly.

(۱) فرآیند تغلیظ بر اساس چسبندگی ذرات پالپ به آب. (۲) تشکیل قطرات، حباب‌ها یا ذرات بزرگتر از قطرات، حباب‌ها یا ذرات کوچکتر. (۳) گروه‌بندی یا گرد هم آمدن مواد معلق پراکنده به صورت ذرات بزرگتر، به نام "illoc"، که سریع‌تر ته‌نشین می‌شوند.

DT: Agglomerate (v.), Agglomerated (adj.), Agglomerator (n.)

Aggregate /UK: 'æɡ.rɪ.gət/ /US: 'æɡ.rə.gət/ N. **مصالح / ترکیب ذرات**

Mor: "ag-" to, toward / "greg" gather / "-ate/" to make, form adjective

Def: An essentially inert mixture of particles of a particular size range.

مخلوطی اساساً بی‌اثر از ذرات با اندازه‌های خاص.

DT: Aggregated (adj.), Aggregation (n.)

Col: Aggregate Receipt Points

Aggregation /UK: 'æɡ.rɪ.gət/ /US: 'æɡ.rə.gət/ N. **تجمع / انباشت ذرات**

Mor: "ag-" to, toward / "greg" gather / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Attraction and adherence of clumps of small particles.

جذب و چسبندگی توده‌های ذرات کوچک.

DT: Aggregate (n.), Aggregate (v.), Aggregated (adj.)

Air /UK: eə/ /US: er/ N. **هوا / هوای خشک**

Mor: "air" air

Def: Standard density of dry air, free of CO₂ at 0°C, is 1.292 g/L.

چگالی استاندارد هوای خشک، عاری از CO₂ در دمای ۰ درجه سانتیگراد، ۱/۲۹۲ گرم در لیتر است.

DT: Aerate (v.), Aeration (n.), Airborne (adj.), Airlift ()

Col: Airlift Aging, Air Blower, Air Can, Air Changes, Air Conditioner, Air-Cond-

tioning System, Air Cooler, Air Density, Air-Dried Basis, Air Drilling, Air Gap, Air Gun, Air Handling Unit, Air Hoist, Air Injection, Air Pollutant, Air Pollution, Air Stripping, Air-To-Air Heat Exchanger, Air Weight, Ambient Air, Combustion Air, Conditioned Air, Criteria Air Contaminants, Diffused-Air Aeration, Exhaust Air, Fresh Air Makeup, Packaged Air Conditioner, Recirculated Air, Return Air

Airlift /UK: 'eə.lɪft/ /US: 'er.lɪft/ N.

بالابر هوایی / پمپاژ هوایی

Mor: "air" air / "lift" lift

Def: (1) A production technique in which an air balance beam pumping unit is used to lift oil to the surface. (2) A surface piston-driven pumping

(۱) یک تکنیک تولید که در آن از یک واحد پمپاژ با میله تعادل هوا برای بالا بردن نفت به سطح استفاده می‌شود. (۲) یک پمپاژ سطحی با نیروی محرکه پیستون

DT: Air (n.), Aerate (v.), Aeration (n.), Airborne (adj.)

DT: Lift (v.), Lifter (n.), Lifting (n.), Lifted (adj.)

Col: Airlift Aging

Allocation /UK: ,æl.ə'keɪ.jən/ /US: ,æl.ə'keɪ.jən/ N.

تخصیص / تعیین سهم نفت و گاز

Mor: "al-" to, toward / "loc" place / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process of determining ownership of hydrocarbons delivered to the meter or LACT unit on a lease.

فرآیند تعیین مالکیت هیدروکربن‌های تحویلی به کنتور یا واحد LACT در قرارداد اجاره.

DT: Allocate (v.), Allocated (adj.), Allocating (v.)

Col: Alternative-Fueled Vehicle Allocation Method, Capacity Allocations

Allowable /UK: ə'laʊ/ /US: ə'laʊ/ V.

حد تولید مجاز / سقف تولید

Mor: "allow" allow / "-able" can, is

Def: The production limit set on a specific well by a government regulatory body. Rarely seen.

محدودیت تولید تعیین‌شده برای یک چاه خاص توسط یک نهاد نظارتی دولتی. به ندرت دیده می‌شود.

DT: Allow (v.), Allowing (v.), Allowed (adj.)

Col: Allowable Working Pressure or Stress, Maximum Allowable Operating Pressure, Measured Depth Maximum Allowable Working Pressure

Alloy /UK: 'æl.ɔɪ/ /US: 'æl.ɔɪ/ N.

آلیاژ / ترکیب فلزی

Mor: "al-" to, toward / "loy" bind

Def: A composition of two or more metals.

ترکیبی از دو یا چند فلز.

DT: Alloyed (adj.), Alloying (v.), Dealloying ()

Col: Corrosion-Resistant Alloy, Low Alloy Steel

Amortization /UK: ə,mɔ:ˌtɪˌzeɪ.jən/ /US: æm,ɔ:r.ʔəˌzeɪ.jən/ N.

استهلاک / کاهش ارزش دارایی

Mor: "a-" to, toward / "mort" death / "-ize/" forms verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) Strictly speaking, this is defined as the depreciation of intangible assets. However, it is commonly used interchangeably with the term depreciation. (2) Depreciation, depletion, or periodic charge to expense asset costs (usually capital costs) over a period of time (usually years) subject to accounting rules.

(۱) به طور دقیق، این به عنوان استهلاک دارایی‌های نامشهود تعریف می‌شود. با این حال، معمولاً به جای اصطلاح استهلاک استفاده می‌شود. (۲) استهلاک، کاهش ارزش یا هزینه دوره‌ای برای بهای تمام شده دارایی (معمولاً هزینه‌های سرمایه‌ای) در یک دوره زمانی (معمولاً سال‌ها) که تابع قوانین حسابداری است.

DT: Amortize (v.), Amortized (adj.)

Analog /UK: 'æ.n.ə.lɒɡ/ /US: 'æ.n.ə.lɑːɡ/ A.

آنالوگ / پیوسته

Mor: "ana-" up, back, against / "log" speech, word, idea

Def: A format that uses continuous physical variables such as voltage amplitude or frequency variation to represent information. Contrast with digital.

فرمتی که از متغیرهای فیزیکی پیوسته مانند دامنه ولتاژ یا تغییرات فرکانس برای نمایش اطلاعات استفاده می‌کند. در مقایسه با دیجیتال.

DT: Analogous (adj.), Analogize (v.)

Col: Analogous Reservoir

Anchor /UK: 'æŋ.kə/ /US: 'æŋ.kə/ N.

لنگر / نگهدارنده تجهیزات چاهی

Mor: "anch" bend / "-or" person or thing doing action

Def: A device with slips that holds equipment in the wellbore.

وسیله‌ای با شیارهایی که تجهیزات را در چاه نگه می‌دارد.

DT: Anchoring (v.), Anchored (adj.)

Col: Catenary Anchor Leg Mooring, Gas Anchor, Mud Anchor, Single Anchor Leg Mooring, Tubing Anchor

Annex /UK: æn'eks/ /US: æn'eks/ V.

آمپرس / کوپلیمز آکریلامیدو-متیل-پروپان
سولفونات

Mor: "annex" annex

Def: Operator's development plan for an offshore installation. It requires government approval before it can be implemented.

طرح توسعه اپراتور برای یک تأسیسات فراساحلی. این طرح قبل از اجرا نیاز به تأیید دولت دارد.

DT: Annexation (n.), Annexed (adj.), Annexing (v.)

Anode /UK: 'æn.əʊd/ /US: 'æn.əʊd/ N.

لنگر / نگهدارنده تجهیزات چاهی

Mor: "ana-" up, back, against / "ode" way, road

Def: (1) The positive electrode used in electrolysis where metals are collected. (2) The positively charged site in a cell. Oxidation site is the site of metal loss in corrosion.

(۱) الکترود مثبت مورد استفاده در الکترولیز که فلزات در آن جمع می‌شوند. (۲) محل بار مثبت در یک سلول. محل اکسیداسیون محل از دست رفتن فلز در خوردگی است.

DT: Anodic (adj.), Anodize (v.)

Col: Anode Corrosion Efficiency, Bracelet Anodes, Galvanic Anode, Sacrificial Anode

Anomalous /UK: ə'nɒm.ə.ləs/ /US: ə'nɑː.mə.ləs/ A.

بدون آب / خشک

Mor: "an-" not, without / "omal" same / "-ous" forms adjective, having qualities of

Def: Unusual data or measurement that is away from or out of the range of other data.

داده‌ها یا اندازه‌گیری‌های غیرمعمول که دور از یا خارج از محدوده سایر داده‌ها هستند.

DT: Anomaly (n.), Anomalously (adv.)

Appraisal /UK: ə'preɪ.zəl/ /US: ə'preɪ.zəl/ N.

آنیونی / دارای بار منفی

Mor: "ap-" to, toward / "praise/" commend, assess / "-al" noun form of verb, the act of

Def: Activity immediately following successful exploration drilling, for example, the drilling of a delineation well to determine the size and characteristics of the discovered reservoir.

فعالیتی که بلافاصله پس از حفاری اکتشافی موفقیت‌آمیز انجام می‌شود، برای مثال، حفر چاه اکتشافی برای تعیین اندازه و مشخصات مخزن کشف‌شده.

DT: Appraise (v.), Appraised (adj.), Appraising (adj.)

Col: Appraisal Drilling, Appraisal Well

Aquifer /UK: 'ækwɪfər/ /US: 'ɑ:kwə.fə/ N. آمپرس / کوپلیمر آکریلامیدو-متیل- پروپان سولفونات

Mor: "aqu" water / "i" connector / "fer" carry

Def: (1) A water-containing formation that may or may not be directly connected to the hydrocarbon-bearing zone. A connected aquifer may or may not offer pressure support to the pay. (2) A geologic formation capable of transmitting significant quantities of groundwater under normal hydraulic gradients. (3) Water reservoirs that are conditioned to hold the gas. Natural gas must be brought in to "condition" the site, and it takes 4 years before the site can be used.

(۱) یک سازند حاوی آب که ممکن است مستقیماً به منطقه حاوی هیدروکربن متصل باشد یا نباشد. یک سفره آب زیرزمینی متصل ممکن است فشار لازم برای تولید را فراهم کند یا نکند. (۲) یک سازند زمین‌شناسی که قادر به انتقال مقادیر قابل توجهی از آب‌های زیرزمینی تحت شیب‌های هیدرولیکی معمولی است. (۳) مخازن آبی که برای نگهداری گاز آماده شده‌اند. گاز طبیعی باید برای "آماده‌سازی" محل وارد شود و ۴ سال طول می‌کشد تا محل قابل استفاده شود.

DT: Aquiferous (adj.), Aquifered (adj.)

DT: Aquiferous (adj.), Aquifered (adj.)

Col: Confined Aquifer

Arch /UK: ɑ:tʃ/ /US: ɑ:rtʃ/ N. لنگر / نگهدارنده تجهیزات چاهی

Mor: "arch" rule, govern

Def: A large, load-supporting formation that may serve to reduce the total overburden load on a pay zone. These formations may cover hundreds of square miles over a basin. A second use is as a semi-stable structure of sand grains around a perforation or other opening that keeps sand from flowing so long as the flowing pressure holds the arch in place.

سازند بزرگ و تحمل‌کننده بار که می‌تواند برای کاهش بار کلی روباره در یک منطقه بهره‌برداری استفاده شود. این سازند ممکن است صدها مایل مربع را در یک حوضه پوشش دهد. کاربرد دوم آن به عنوان یک ساختار نیمه پایدار از دانه‌های شن در اطراف یک سوراخ یا دهانه‌ی دیگر است که تا زمانی که فشار جریان، قوس را در جای خود نگه دارد، از جریان شن جلوگیری می‌کند.

DT: Arching (v.), Architect (n.), Architectural (adj.), Barchan ()

Armor /UK: 'ɑ:mər/ /US: 'ɑ:r.mə/ N. پوشش حفاظتی / محافظ فشاری

Mor: "arm" arm, weapon / "-or" person or thing doing action

Def: Shielding over a cable or other device that needs to be protected from crushing.

محافظ روی کابل یا دستگاه دیگری که باید از له شدن محافظت شود.

DT: Armored (adj.), Armoring (v.), Armament (n.)

Ash /UK: æʃ/ /US: æʃ/ N. آنالوگ / پیوسته

Mor: "ash" ash

Def: (1) Noncombustible residue of lubricating oil or fuel; lubricating oil detergent additives containing metallic derivatives are a common source of ash (see also Sulfated ash). (2) The amount of ash or nonvolatile, incombustible content left from heating petroleum oils to the point of complete burning of the oil. Ash content is expressed in weight percent of the original sample.

(۱) باقیمانده غیرقابل احتراق روغن روان کننده یا سوخت؛ افزودنی‌های شوینده روغن روان کننده حاوی مشتقات فلزی منبع رایج خاکستر هستند (همچنین به خاکستر سولفات‌ها مراجعه کنید). (۲) مقدار خاکستر یا محتوای غیرفرار و غیرقابل احتراق باقی مانده از حرارت دادن روغن‌های نفتی تا نقطه سوختن کامل روغن. میزان خاکستر بر حسب درصد وزنی نمونه اولیه بیان می‌شود.

DT: Ashes (n.), Ashy (adj.)

Col: Fly Ash, Soda Ash, Sulfated Ash

Asked /UK: ɑ:sk/ /US: æsk/ V. لنگر / نگهدارنده تجهیزات چاهی

Mor: "ask" ask / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: The average price asked by those persons recently willing to sell a commodity. The bid is the purchase price and asked is the selling or offer price.

میانگین قیمتی که توسط افرادی که اخیراً مایل به فروش کالا هستند، درخواست می‌شود. قیمت پیشنهادی، قیمت خرید و قیمت درخواستی، قیمت فروش یا عرضه است.

DT: Ask (v.), Asking (v.)

Assignment /UK: ə'saɪn.mənt/ /US: ə'saɪn.mənt/ N.

ناهمسانگردی / ویژگی‌های
متفاوت در جهات مختلف

Mor: "as-" to, toward / "sign" mark / "-ment" state of being, act of

Def: In oil and gas usage, assignment is a transfer of a property or an interest in an oil or gas property, most commonly the transfer of an oil or gas lease. The assignor does the transferring and the assignee receives the interest of property.

در کاربرد نفت و گاز، واگذاری به معنای انتقال یک ملک یا سهمی در یک ملک نفت یا گاز است، که معمولاً به صورت انتقال اجاره نفت یا گاز انجام می‌شود. واگذارکننده انتقال را انجام می‌دهد و واگذارشونده سهم ملک را دریافت می‌کند.

DT: Assign (v.), Assigned (adj.), Reassign (v.), Assigner (n.)

Col: Capacity Assignment

Assimilation /UK: ə'sɪm.ɪ'leɪ.jən/ /US: ə'sɪm.ə'leɪ.jən/ N.

جذب و تبدیل
نیتروژن / هم‌جذب گیاهی

Mor: "as-" to, toward / "simil" same / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Use of ammonia and nitrate–nitrogen by plants for growth.

استفاده از آمونیاک و نیترات-نیتروژن توسط گیاهان برای رشد.

DT: Assimilate (v.), Assimilated (adj.), Reassimilate (v.), Assimilator (n.)

Atmospheric /UK: ˌæt.məs'fer.ɪk/ /US: ˌæt.məs'fɪr.ɪk/ A.

جوی / فشار جوی

Mor: "atm" vapor, steam / "o" connector / "sphere" sphere / "-ic" adjective

Def: (1) The pressure due to the weight of the atmosphere (air and water vapor) on the Earth's surface. The average atmospheric pressure at sea level (for scientific purposes) has been defined at 14.696 lb/in.2 absolute. (2) The pressure exerted by the atmosphere on a given point. It decreases as the elevation above sea level increases.

(۱) فشار ناشی از وزن جو (هوا و بخار آب) بر سطح زمین. میانگین فشار اتمسفر در سطح دریا (برای اهداف علمی) ۱۴/۶۹۶ پوند بر اینچ مربع مطلق تعریف شده است. (۲) فشاری که جو بر یک نقطه معین وارد می‌کند. با افزایش ارتفاع از سطح دریا، این فشار کاهش می‌یابد.

DT: Atmosphere (n.), Atmometer (n.), Atmology (n.)

Col: Atmospheric Crude Oil Distillation, Atmospheric Distillation, Atmospheric Pressure, Input to Atmospheric Crude Oil Distillation Units

Attenuation /UK: ə'ten.ju'ei.jən/ /US: ə'ten.ju'ei.jən/ N.

آنالوگ / پیوسته

Mor: "at-" to, toward / "ten" hold, stretch / "u" connector / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) Attenuation is to reduce or lessen in amount (e.g., a reduction in the amount of contaminants in a plume as it migrates from the source). (2) When a form of energy is propagated through a medium, its amplitude (energy level) is decreased. This decrease is termed attenuation.

(۱) میرایی به معنای کاهش یا تقلیل مقدار است (مثلاً کاهش مقدار آلاینده‌ها در یک توده دود هنگام مهاجرت از منبع). (۲) هنگامی که شکلی از انرژی از طریق یک محیط منتشر می‌شود، دامنه (سطح انرژی) آن کاهش می‌یابد. این کاهش، میرایی نامیده می‌شود.

DT: Attenuate (v.), Attenuated (adj.), Reattenuate (v.), Attenuator (n.)

Available /UK: ə'veɪ.lə.bəl/ /US: ə'veɪ.lə.bəl/ A.

میزان فعال / قدرت اکسیدکنندگی
کلرینه‌ها و هیپوکلریت‌ها

Mor: "a-" to, toward / "vail" strong / "-able" can, is

Def: A measure of the oxidizing power of chlorinated lime and hypochlorites.

معیاری برای سنجش قدرت اکسیدکنندگی آهک کلردار و هیپوکلریت‌ها.

DT: Avail (v.), Availability (n.)

Col: Available Overpull

B

Bacteria /UK: bæˈkɪəri.ə/ /US: bæˈkɪr.i.ə/ N.

باکتری‌ها / میکروارگانیسم‌های تک‌سلولی

Mor: "bacter" small staff / "i" connector / "-a" singular noun

Def: (1) Single-celled organisms that probably provide the bulk of the biomass on our planet. There are more bacterial cells within the human body than human cells. One of the most interesting things about bacteria is that our macroscopic concepts of species are rather inappropriate; genetic material can be swapped from one species to another with disturbing ease, leading some scientists to call bacteria a superorganism. The fantastic durability and longevity of bacteria (some concentrate plutonium inside themselves and happily live inside high level–nuclear waste facilities, while others are believed to have survived for tens of millions of years in rock formations) have led some other scientists to speculate they are adapted to life in deep space and are continually raining down on us from above. (2) Primitive organisms (mostly plants) that are generally free of pigment and reproduce by dividing in one, two, or three planes. They are single-celled, do not require light for their life processes, and can be grown in special cultures out of their native environment.

(۱) موجودات تک سلولی که احتمالاً بخش عمده‌ای از زیست توده سیاره ما را تأمین

می‌کنند. تعداد سلول‌های باکتریایی در بدن انسان بیشتر از سلول‌های انسانی است. یکی از جالب‌ترین نکات در مورد باکتری‌ها این است که مفاهیم ماکروسکوپی ما از گونه‌ها نسبتاً نامناسب هستند؛ ماده ژنتیکی می‌تواند با سهولت نگران‌کننده‌ای از یک گونه به گونه دیگر منتقل شود، که باعث شده برخی از دانشمندان باکتری‌ها را ابرموجودات بنامند. دوام و طول عمر فوق‌العاده باکتری‌ها (برخی پلوتونیوم را در درون خود متمرکز می‌کنند و خوشبختانه در تأسیسات زباله‌های هسته‌ای سطح بالا زندگی می‌کنند، در حالی که اعتقاد بر این است که برخی دیگر ده‌ها میلیون سال در سازندهای سنگی زنده مانده‌اند) باعث شده است که برخی دیگر از دانشمندان گمان کنند که آنها با زندگی در اعماق فضا سازگار شده‌اند و دائماً از بالا بر ما می‌بارند. (۲) موجودات اولیه (عمدتاً گیاهان) که عموماً فاقد رنگدانه هستند و با تقسیم در یک، دو یا سه سطح تولید مثل می‌کنند. آنها تک سلولی هستند، برای فرآیندهای زندگی خود به نور نیاز ندارند و می‌توانند در کشت‌های ویژه خارج از محیط بومی خود پرورش داده شوند.

DT: Bacterium (n.), Bactericidal (adj.), Bacteriological (adj.), Bacteriology (n.)

Col: Aerobic Bacteria, Anaerobic Bacteria, Autotrophic Bacteria, Bacterial Culture, Bacterial Degradation, Bacterial Oxidation and Reduction, Bacterial Remediation, Filamentous Bacteria, Heterotrophic Bacteria, Mesophilic Bacteria, Nitrifying Bacteria, NO₂ NO₂ CH₃ O₂N Nitrobacteria, Parasitic Bacteria, Psychrophilic Bacteria, Thermophilic Bacteria

Baffles /UK: 'bæf.əl/ /US: 'bæf.əl/ V.

صفحه‌های هادی جریان / بازدارنده‌های جریان

Mor: "baffle" baffle / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Plates in a separator on which the flow impinges and breaks out gas.

صفحاتی در جداکننده که جریان گاز به آنها برخورد کرده و باعث خروج گاز می‌شود.

DT: Baffle (n.), Baffled (adj.), Baffling (n.)

Bail /UK: beɪl/ /US: beɪl/ N.

میله فولادی نگهدارنده / بازوی اتصال

Mor: "bail" bail

Def: A cylindrical steel bar (similar to the handle or bail of a bucket, but much larger) that supports the swivel and connects it to the hook.

یک میله فولادی استوانه‌ای (شبیه به دسته یا ضامن سطل، اما بسیار بزرگتر) که تکیه‌گاه مفصل گردنده است و آن را به قلاب متصل می‌کند.

DT: Bailer (n.), Bailed (adj.), Bailing (n.)

Col: Dump Bailer, Elevator Bails or Links, Sand Bailer

Balance /UK: 'bæl.əns/ /US: 'bæl.əns/ N.

تراز / تعادل جریان گاز

Mor: "balance" balance

Def: The amount of gas put into the pipeline and the amount of gas taken out of the pipeline are equal on a fixed time basis.

مقدار گازی که وارد خط لوله می‌شود و مقدار گازی که از خط لوله خارج می‌شود، در یک زمان ثابت برابر است.

DT: Balanced (adj.), Balancing (n.), Rebalance (v.)

Col: Balanced Plug, Balance Point, Counterbalance Weights, Declining Balance, Gas Imbalance, Imbalance Penalties, Imbalance Trading, Mud Balance, Pressurized Mud Balance

Balancing /UK: 'bæl.əns/ /US: 'bæl.əns/ N.

متعادل‌سازی / بالانس جریان

Mor: "balance" balance / "-ing" verb present tense

Def: (1) The requirement imposed by both electricity grids and natural gas pipelines that demands supply and demand to be equal over a certain time period. (2) The practice by shippers of offsetting (balancing) their gas deliveries from the pipeline with injections of gas supplies into the pipeline on a regular basis.

(۱) الزام اعمال شده توسط شبکه‌های برق و خطوط لوله گاز طبیعی که مستلزم برابری عرضه و تقاضا در یک دوره زمانی خاص است. (۲) رویه شرکت‌های حمل و نقل که گاز تحویلی خود از خط لوله را با تزریق منظم گاز به خط لوله جبران (متعادل) می‌کنند.

DT: Balance (n.), Balanced (adj.), Rebalance (v.)

Col: Balancing Agreement, Balancing Item, Balancing Service, Load Balancing, National Balancing Point, Operational Balancing Agreements

Ball /UK: bɔ:l/ /US: bɑ:l/ N.

گوی / گلوله عملیاتی

Mor: "ball" sphere toy, or dance

Def: A steel, aluminum, brass, or plastic ball pumped or dropped downhole to shift or operate a tool.

یک گوی فولادی، آلومینیومی، برنجی یا پلاستیکی که برای جابجایی یا کار با ابزاری در چاه پمپ یا رها می‌شود.

DT: Balloon (n.), Ballooning (n.), Ballooned (adj.), Reballoon (v.), Ballasting (v.)

Col: Ball-and-Seat Valve, Ball Catcher, Ball Diverter, Ball Dropper, Ball Operated, Ball-Out, Ball Sealers, Ball Valve, Drop Ball, Four-Ball Method, Frac Ball, Microbeads or Microballoons

Ballooning /UK: bə'lu:.nɪŋ/ /US: bə'lu:.nɪŋ/ N.

بادکردگی / نفوذ سیال به سنگ

Mor: "ball" sphere toy, or dance / "-oon" ??? (balloon, spittoon, cartoon) / "-ing" verb present tense

Def: A phenomenon in which fluids are lost to the rock during over-pressured operations, as found in increased pressures

پدیده‌ای که در آن سیالات در طول عملیات تحت فشار بیش از حد، مانند آنچه در فشارهای افزایش یافته مشاهده می‌شود، به سمت سنگ حرکت می‌کنند.

DT: Balloon (n.), Ballooned (adj.), Reballoon (v.), Ballasting (v.)

Bandwidth /UK: 'bænd.wɪθ/ /US: 'bænd.wɪθ/ N.

پهنای باند / ظرفیت انتقال داده

Mor: "band" strip, to tie together / "wide/" wide / "-th" forms noun or adjective

Def: Technically, the difference, in Hertz (Hz), between the highest and lowest frequencies of a transmission channel. Identifies the capacity or amount of data that can be sent through a given circuit.

از نظر فنی، تفاوت بین بالاترین و پایین‌ترین فرکانس‌های یک کانال انتقال، بر حسب هرتز (Hz)، ظرفیت یا میزان داده‌ای را که می‌توان از طریق یک مدار مشخص ارسال کرد، مشخص می‌کند.

DT: Band (n.), Banded (adj.), Banding (n.), Reband (v.)

DT: Wide (adj.), Widen (v.), Widening (n.), Widely (adv.)

Bar /UK: bɑːr/ /US: bɑːr/ N.**ریگدان / توده رسوبی****Mor:** "bar" rail, obstruct

Def: A mass of sand or other materials deposited in the bed of a stream channel.

توده‌ای از شن یا مواد دیگر که در بستر کانال رودخانه رسوب می‌کند.

DT: Barring (v.), Barred (adj.), Barchan (), Barge (), Barrel (), Barrier ()**Col:** Annubar Annubar, Bar-Finger Sand, Bar Hole, Barite Barite, Barite Plug, Bar Rack, Barrel Equivalent, Barrel of Oil Equivalent, Barrel Pump, Barrier Coating, Barrier Island, Bar-Vent, Core Barrel, Crane Barge, Drop Bar, Gun Barrel, Inland Barge Rig, Permeability Barrier, Pipe-Lay Barge, Pump Barrel, Rig Barge, Sinker Bar, Standard Blue Barrel, Stock Tank Barrel, Two Barrier**Barge** /UK: bɑːdʒ/ /US: bɑːrdʒ/ V.**بارج / شناور بدون حرکت خودکار****Mor:** "barge" barge

Def: Non-self-propelled marine vessels used as cargo tankers, equipment and supply carriers, crane platforms, and support and accommodation bases in offshore drilling, and as submarine pipe-laying vessels.

شناورهای دریایی غیرخودران که به عنوان تانکرهای باری، حامل تجهیزات و تدارکات، سکوه‌های جرثقیل و پایگاه‌های پشتیبانی و اسکان در حفاری فراساحلی و به عنوان شناورهای لوله‌گذار زیردریایی استفاده می‌شوند.

DT: Barging (v.), Bargeable (adj.)**Col:** Crane Barge, Inland Barge Rig, Pipe-Lay Barge, Rig Barge**Barrel** /UK: 'bær.əl/ /US: 'ber.əl/ N.**بشکه / واحد حجمی نفت****Mor:** "barrel" barrelDef: (1) A volumetric unit of measure for crude oil and petroleum products equivalent to 42 gal or 158.978 L. See Barrel of oil equivalent. (2) An oilfield measurement barrel is 42 gal or 5.615 ft³ or 6.28 barrels = 1 m³. Note that reservoir barrels undergo shrinkage by the reservoir volume factor as gas escapes. Stock tank barrels are measured after gas escapes.

(۱) واحد حجمی اندازه‌گیری برای نفت خام و فرآورده‌های نفتی معادل ۴۲ گالن یا ۱۵۸/۹۷۸

لیتر. به بشکه معادل نفت مراجعه کنید. (۲) هر بشکه اندازه‌گیری میدان نفتی ۴۲ گالن یا ۵/۱۱۵ فوت مکعب یا ۶/۲۸ بشکه = ۱ متر مکعب است. توجه داشته باشید که بشکه‌های مخزن با خروج گاز، به اندازه ضریب حجم مخزن کوچک می‌شوند. بشکه‌های مخزن ذخیره پس از خروج گاز اندازه‌گیری می‌شوند.

DT: Barreled (v.), Barreling (n.)**Col:** Barrel Equivalent, Barrel of Oil Equivalent, Barrel Pump, Barrels per Calendar Day, Basement Rock Barrels per Day, Barrels per Stream Day, Core Barrel, Gun Barrel, Pump Barrel, Standard Blue Barrel, Stock Tank Barrel**Base** /UK: beɪs/ /US: beɪs/ N.**باز / ماده قلیایی****Mor:** "base" low

Def: A substance that takes up or accepts protons. A substance that dissociates (separates) in aqueous solution to yield hydroxyl ions. A substance containing hydroxyl ions, which reacts with an acid to form a salt or which may react with metals to form precipitates.

ماده‌ای که پروتون جذب می‌کند یا می‌پذیرد. ماده‌ای که در محلول آبی تفکیک می‌شود (از هم جدا می‌شود) و یون‌های هیدروکسیل تولید می‌کند. ماده‌ای حاوی یون‌های هیدروکسیل که با یک اسید واکنش می‌دهد و نمک تشکیل می‌دهد یا ممکن است با فلزات واکنش دهد و رسوب تشکیل دهد.

DT: Based (adj.), Basing (v.)**Col:** Acoustic Basement, Basement Rock Barrels per Day, Base Case Capacity, Base Fluid, Base Gas, Base Load Capacity, Base Management, Base Map, Basement Rock, Base Metal Base Metal, Base Number, Base Oils, Base Period, Base Pipe, Base Power, Base Pressure, Base Temperature, High-Density Basement, Base Oil, Magnetic Basement, Naphthalene Base Oil, Natural Gas Resource Base, Paraffin-Base Crude, Paraffin-Base Oil, Total Base Number**Basket** /UK: 'bɑːskɪt/ /US: 'bæs.kæt/ N.**سبد جمع‌کننده / ابزار نگهدارنده براده****Mor:** "basket" basket

Def: A device placed in the drill or work string that catches debris when a drillable object is being milled or drilled downhole.

وسیله‌ای که در مته یا رشته کار قرار می‌گیرد و هنگام فرزکاری یا حفاری یک جسم قابل

حفاری در داخل چاه، نخاله‌ها را جمع می‌کند.

DT: Baskets (n.), Basketed (adj.), Basking (v.)

Col: Basket or Basket Sub, Basket Price, Jet Basket, Junk Basket, Petal Basket, Petal Basket Flowmeter, Snubbing Basket

Batch /UK: bæʃ/ /US: bæʃ/ N.

محموله / دسته‌بندی محصول

Mor: "batch" batch

Def: A measured amount of crude oil or refined products in a pipeline or storage tank.

مقدار اندازه‌گیری‌شده‌ای از نفت خام یا فرآورده‌های تصفیه‌شده در خط لوله یا مخزن ذخیره‌سازی.

DT: Batching (v.), Batched (adj.)

Col: Batch Mixing, Batch Process, Batch Treating, Lot or Batch

Battery /UK: 'bæt.ər.i/ /US: 'bæt.ə.i/ N.

مجموعه مخازن / تجهیزات جمع‌آوری و پردازش نفت

Mor: "bat(t)" beat, hit / "-ery" action, place when action happens

Def: (1) Two or more tanks connected together to receive oil production on a lease; tank battery. (2) Equipment to process or store crude oil from one or more wells.

(۱) دو یا چند مخزن که برای دریافت نفت تولیدی تحت اجاره به یکدیگر متصل شده‌اند؛ مخزن ذخیره. (۲) تجهیزاتی برای فرآوری یا ذخیره نفت خام از یک یا چند چاه.

DT: Batter (v.), Battering (n.)

Col: Tank Battery

Beam /UK: bi:m/ /US: bi:m/ N.

عرشه کشتی / تیرک سازه‌ای

Mor: "beam" beam

Def: The width of a ship; also called breadth. (2) A steel or other structural member.

عرض کشتی؛ که به آن پهنا نیز گفته می‌شود. (۲) یک عضو سازه‌ای فولادی یا دیگر.

DT: Beaming (v.), Beamed (adj.)

Col: Beam Pump, Beam Pumping Unit

Bean /UK: bi:n/ /US: bi:n/ N.

بیین / محدودکننده جریان

Mor: "bean" bean

Def: A flow restriction common in downhole chokes, surface chokes, and some sub-surface safety service valve (SSSVs).

نوعی محدودیت جریان که در چوک‌های درون چاهی، چوک‌های سطحی و برخی از شیرهای اطمینان زیرسطحی (SSSV) رایج است.

DT: Beany (adj.)

Col: Bean-Up Strategy, Choke Bean, Flow Bean

Bed /UK: bed/ /US: bed/ N.

لایه رسوبی / واحد سنگ‌شناسی

Mor: "bed" bed

Def: A subdivision of the classification of a sequence of rocks. A bed usually has similar lithographic features and is separated from other groupings by recognizable boundaries. (2) A layer of rock, usually sediments, that is homogeneous (the same) in composition. One bed is separated from another by a bedding plane.

زیربخشی از طبقه‌بندی توالی سنگ‌ها. یک لایه معمولاً ویژگی‌های سنگ‌نگاری مشابهی دارد و با مرزهای قابل تشخیص از سایر گروه‌بندی‌ها جدا می‌شود. (۲) لایه‌ای از سنگ، معمولاً رسوبات، که از نظر ترکیب همگن (یکسان) است. یک لایه توسط یک صفحه لایه‌بندی از لایه دیگر جدا می‌شود.

DT: Bedding (n.), Bedrock ()

Col: Bedding Plane, Bed Filtration, Bed Load, Bed Wrap, Coal Bed Methane, Confining Bed, Dry-Bed Adsorption, Ground Bed, Packed Bed Scrubber, Salt Bed Storage, Stream Bed

Bedrock /UK: 'bed.rɒk/ /US: 'bed.rɑ:k/ N.

سنگ‌بستر / پایه سنگی

Mor: "bed" bed / "rock" stone, lean back and forth**Def:** The firm base rock to which is anchored the geological structure that is of interest to petroleum geologists.

سنگ پایه محکمی که ساختار زمین‌شناسی مورد توجه زمین‌شناسان نفت به آن متصل شده است.

DT: Bed (n.), Bedding (n.)**DT:** Rocky (adj.), Rocking (v.)**Belching** /UK: beltʃ/ /US: beltʃ/ V.

فوران مواد / جریان متناوب

Mor: "belch" belch / "-ing" verb present tense**Def:** Flowing slugs of material.

قطرات روان مواد.

DT: Belch (v.), Belched (adj.)**Belt** /UK: belt/ /US: belt/ N.

کمربند مکانیکی / تسمه انتقال نیرو

Mor: "belt" belt**Def:** A flexible band or cord connecting and wrapping around each of two or more pulleys to transmit power or impart motion.

یک نوار یا طناب انعطاف‌پذیر که به دور هر یک از دو یا چند قرقره متصل شده و پیچیده می‌شود تا نیرو را منتقل کند یا حرکت ایجاد کند.

DT: Belting (n.), Belted (adj.)**Col:** Belt Effect, Belt Guard**Benchmark** /UK: 'bentʃ.mɑ:k/ /US: 'bentʃ.mɑ:rk/ N.

نقطه مرجع / شاخص استاندارد

Mor: "bench" place to sit / "mark" mark**Def:** A selected reference point for comparing performance.

یک نقطه مرجع انتخاب شده برای مقایسه عملکرد.

DT: Benchmarked (adj.), Benchmarking (n.)**DT:** Benchmarking (n.), Benchmarked (adj.), Benchmarker (n.)**Col:** Benchmarking Measures**Bid** /UK: bɪd/ /US: bɪd/ V.

قیمت پیشنهادی / پیشنهاد خرید

Mor: "bid" command**Def:** The price that market participants are willing to pay. bid, bpd, or bbl/d: See Barrels per day.

قیمتی که فعالان بازار مایل به پرداخت آن هستند. قیمت پیشنهادی، بشکه در روز یا بشکه در روز: به بشکه در روز مراجعه کنید.

DT: Bidder (n.), Bidding (n.), Outbid (v.), Overbid (v.)**Col:** Best Bid**Binder** /UK: 'baɪn.dər/ /US: 'baɪn.də/ N.

چسبنده / ماده بایندر

Mor: "bind" tie, fasten / "-er" person or thing doing action**Def:** The nonvolatile portion of a coating.

بخش غیرفرار یک پوشش.

DT: Binding (adj.), Bound (adj.), Rebind (v.), Unbind (v.)

Biochemical /UK: ˌbaɪ.əʊˈkem.i.kəl/ /US: ˌbaɪ.ouˈkem.i.kəl/ A. زیست‌شیمیایی

Mor: "bi-" life / "o" connector / "chem" alchemy / "-ic" adjective / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: Chemical change resulting from biological action.

تغییر شیمیایی ناشی از کنش بیولوژیکی.

Col: Biochemical Oxygen Demand

Biodegradable /UK: ˌbaɪ.əʊ.dɪˈɡreɪ.də.bəl/ /US: ˌbaɪ.ou.dɪˈɡreɪ.də.bəl/ A. قابل تجزیه زیستی / زیست‌تخریب‌پذیر

Mor: "bi-" life / "o" connector / "de-" down, away, opposite of, not, out / "grade/" step, degree / "-able" can, is

Def: Capable of being eaten or otherwise decomposed by some kinds of living creatures. Bacteria and fungi are the main culprits; we usually use the word edible for things that can be eaten by animals. It is important to consider the timescale involved; paper is biodegradable, but can remain for a very long time before getting decomposed. Most synthetic polymers are not easily biodegradable (poly(acrylamide) is a rare example of one that is readily degraded), but many are susceptible to breakdown by ultraviolet radiation from the sun and will crumble away in about the same time as an equivalent sheet of paper.

قابلیت خورده شدن یا تجزیه شدن توسط برخی از موجودات زنده. باکتری‌ها و قارچ‌ها مقصر اصلی هستند؛ ما معمولاً از کلمه خوراکی برای چیزهایی استفاده می‌کنیم که می‌توانند توسط حیوانات خورده شوند. در نظر گرفتن مقیاس زمانی مربوطه مهم است؛ کاغذ زیست‌تخریب‌پذیر است، اما می‌تواند برای مدت زمان بسیار طولانی قبل از تجزیه باقی بماند. اکثر پلیمرهای مصنوعی به راحتی زیست‌تخریب‌پذیر نیستند (پلی (اکریل آمید) نمونه نادری از نوعی است که به راحتی تجزیه می‌شود)، اما بسیاری از آنها در برابر اشعه ماوراء بنفش خورشید حساس هستند و تقریباً در همان زمان یک ورق کاغذ معادل خرد می‌شوند.

DT: Degrade (v.), Degraded (adj.), Degrading (adj.), Degradation (n.), Biodegradation (), Downgradient ()

Biomass /UK: ˈbaɪ.əʊ.mæʃ/ /US: ˈbaɪ.ou.mæʃ/ N. زیست‌توده / توده زیستی

Mor: "bi-" life / "o" connector / "mass" amount of matter

Def: (1) The amount of living matter in a given area or volume. (2) A mass or clump

of organic material consisting of living organisms feeding on the wastes in wastewater, dead organisms, and other debris.

(۱) مقدار ماده زنده در یک سطح یا حجم معین. (۲) توده یا توده‌ای از مواد آلی متشکل از موجودات زنده‌ای که از مواد زائد موجود در فاضلاب، موجودات مرده و سایر زباله‌ها تغذیه می‌کنند.

DT: Mass (n.), Massive (adj.), Massed (adj.), Amass (v.), Amassed (adj.)

Col: Biomass Gas

Biosynthesis /UK: ˌbaɪ.əʊˈsɪn.θə.sɪs/ /US: ˌbaɪ.ouˈsɪn.θə.sɪs/ N. سنتز زیستی / تولید شیمیایی توسط موجودات زنده

Mor: "bi-" life / "o" connector / "syn-" with, together, alike / "thes" put, place / "-is" act, state, condition of

Def: The production of a chemical by bacteria or other living organisms.

تولید یک ماده شیمیایی توسط باکتری‌ها یا سایر موجودات زنده.

DT: Synthesis (n.), Synthesize (v.), Synthesized (adj.), Synthesizer (n.), Resynthesis (n.)

Bird /UK: bɜːd/ /US: bɜːd/ N. ابزار پرنده / دستگاه هدایت جریان لرزه‌ای زیرآبی

Mor: "bird" bird

Def: A device with moveable vanes attached to an underwater seismic streamer.

دستگاهی با پره‌های متحرک که به یک جریان لرزه‌ای زیر آب متصل است.

DT: Constant (n.), Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Bit /UK: bɪt/ /US: bɪt/ N. مته / ابزار برش حفاری

Mor: "bit" bite, harsh

Def: A sophisticated cutting tool utilized in drilling. Two types are currently used, rock bits (roller cone) and diamond bits. Roller cone bits are the most commonly

used. High performance diamond bits are selected when their extended work life is important—most noticeably in deep wells and where operating costs are high.

یک ابزار برش پیچیده که در حفاری استفاده می‌شود. در حال حاضر دو نوع از آنها استفاده می‌شود، مته‌های سنگی (مخروط غلتکی) و مته‌های الماسی. مته‌های مخروط غلتکی رایج‌ترین نوع مورد استفاده هستند. مته‌های الماسی با کارایی بالا زمانی انتخاب می‌شوند که طول عمر کاری طولانی آنها مهم باشد - به ویژه در چاه‌های عمیق و جاهایی که هزینه‌های عملیاتی بالا است.

DT: Bitted (adj.), Rebit (v.), Rebitted (adj.), Bitumen ()

Col: Antiwhirl Bit, Bicenter Bit, Bit Breaker, Bit Program, Bit Record, Bit Rotary, Bit Spudding, Bit Sub, Bit Weight, Bit Whirl, Blown Bitumen, Chisel Bit, Cycle Volume Cutback Bitumen, Diamond Bit or Mill, Diamond Drill Bit, Drill Bit, Fishtail Bit, Petroleum Bitumen, Roller Cone Bit, Roller Drill Bit

Blackout /UK: 'blæk.aʊt/ /US: 'blæk.aʊt/ N.

قطع کامل برق / خاموشی
سیستم‌های توزیع و تولید برق

Mor: "black" black / "out" out

Def: The failure of generation, transmission, or distribution systems resulting in complete loss of electric voltages.

خرابی سیستم‌های تولید، انتقال یا توزیع که منجر به از دست رفتن کامل ولتاژهای الکتریکی می‌شود.

DT: Blackouted (adj.), Blackouting (n.), Blacken (v.), Blackened (adj.)

Blank /UK: blæŋk/ /US: blæŋk/ A.

پوشش بدون سوراخ / جداسازی بخشی از
لوله یا کیسینگ

Mor: "blank" blank

Def: An unperforated piece of casing or tubing in an otherwise perforated section. Used for isolation.

قطعه‌ای بدون سوراخ از پوشش یا لوله در قسمتی که سوراخ دارد. برای جداسازی استفاده می‌شود.

DT: Blanked (adj.), Blanking (v.), Blanker (n.)

Col: Blanking Plug, Blank Off

Bleed /UK: bli:d/ /US: bli:d/ V.

تخلیه / آزادسازی آرام مایع یا گاز

Mor: "bleed" bleed

Def: To drain off liquid or gas, generally slowly, through a valve called a bleeder. To bleed down, or bleed off, means to release pressure slowly from a well or from pressurized equipment.

تخلیه مایع یا گاز، عموماً به آرامی، از طریق دریچه‌ای به نام تخلیه‌کننده. تخلیه کردن یا تخلیه کردن، به معنای آزاد کردن آهسته فشار از چاه یا از تجهیزات تحت فشار است.

DT: Bleeder (n.), Bleeding (n.), Bled (adj.)

Col: Bleeding Core, Bleed Off, Double Block and Bleed

Bleeding /UK: 'bli:.dɪŋ/ /US: 'bli:.dɪŋ/ N.

جداشدگی مایع / جدا شدن روغن از
گریس

Mor: "bleed" bleed / "-ing" verb present tense

Def: The tendency of a liquid component to separate from liquid-solid or semisolid mixture, as oil from lubricating grease in storage.

تمایل یک جزء مایع به جدا شدن از مخلوط مایع-جامد یا نیمه جامد، مانند روغن از گریس روان‌کننده در انبار.

DT: Bleed (v.), Bleeder (n.), Bled (adj.)

Col: Bleeding Core

Blender /UK: 'blen.dər/ /US: 'blen.də/ N.

میکسر / دستگاه مخلوط‌کننده
سیال

Mor: "blend" blend / "-er" person or thing doing action

Def: The device that takes in fluid feed, mixes it in sand, and then transfers it onto the pump truck.

دستگاهی که خوراک سیال را دریافت می‌کند، آن را با ماسه مخلوط می‌کند و سپس آن را به کامیون پمپ منتقل می‌کند.

DT: Blend (v.), Blended (adj.), Blending (n.), Reblend (v.)

Col: Blender Bituminous, Paddle Blender or Mixer

Blending /UK: blend/ /US: blend/ N.

ترکیب‌سازی / آمیختن مواد نفتی برای
محصول نهایی

Mor: "blend" blend / "-ing" verb present tense

Def: (1) The technique of combining two or more petroleum liquids to produce a product with specific characteristics. (2) The process of mixing two or more oils having different properties to obtain a product of intermediate properties.

(۱) تکنیک ترکیب دو یا چند مایع نفتی برای تولید محصولی با ویژگی‌های خاص. (۲) فرآیند مخلوط کردن دو یا چند روغن با خواص مختلف برای به دست آوردن محصولی با خواص میانی.

DT: Blender (n.), Blend (v.), Blended (adj.), Reblend (v.)

Col: Blending Components, Blending Plant, Gasoline Blending Components, Motor Gasoline Blending, Motor Gasoline Blending Components, Motor Gasoline Blending of Oxygenates, Gasoline Blendstock for Oxygenate Blending

Blinding /UK: 'blaɪn.dɪŋ/ /US: 'blaɪn.dɪŋ/ A.

مسدودسازی / پوشاندن سوراخ یا
دهانه

Mor: "blind" blind / "-ing" verb present tense

Def: Obstructing an aperture or opening by particles or debris.

مسدود کردن یک روزنه یا سوراخ توسط ذرات یا آوار.

DT: Blind (n.), Blind (v.), Blinded (adj.), Blinder (n.)

Col: Blinding Boiler Horsepower

Blistering /UK: 'blɪs.tər.ɪŋ/ /US: 'blɪs.tə.ɪŋ/ A.

تاول‌زدگی / آسیب سطحی ناشی از
گاز

Mor: "blister" blister / "-ing" verb present tense

Def: A surface deterioration caused by gas trying to escape too rapidly from an elastomer and tearing the surface of the material.

زوال سطحی ناشی از تلاش گاز برای خروج سریع از الاستومر و پاره شدن سطح ماده.

DT: Blister (n.), Blistered (adj.), Blister (v.), Reblister (v.)

Col: Hydrogen Blistering

Block /UK: blɒk/ /US: blɑ:k/ N.

بلوک / بخش‌بندی محدوده اکتشاف و تولید

Mor: "block" block

Def: (1) The subdivision of a nation's exploration and production acreage. Blocks are generally defined in terms of latitude and longitude, at 1° intervals. (2) A geographic area that includes several separate oil and gas license tracts. (3) One or more pulleys, or sheaves, mounted onto a common framework in order to rotate on a common axis. The crown block is an assembly

(۱) تقسیم‌بندی زمین‌های اکتشاف و تولید یک کشور. بلوک‌ها عموماً بر اساس عرض جغرافیایی و طول جغرافیایی، با فواصل ۱ درجه تعریف می‌شوند. (۲) یک منطقه جغرافیایی که شامل چندین قطعه زمین دارای مجوز نفت و گاز جداگانه است. (۳) یک یا چند قرقره یا قرقره که بر روی یک چارچوب مشترک نصب شده‌اند تا بتوانند حول یک محور مشترک بچرخند. بلوک تاجی یک مجموعه است.

DT: Blocking (n.), Blocked (adj.), Blocker (n.), Unblock (v.)

Col: Block Caving, Block Fault, Block Leases, Block Number, Block Squeeze, Block Valve, Breakout Block, Bumper Block, Confusion Block Condition the Mud, Confusion Block, Crown Block, Double Block and Bleed, Drag Blocks, Gripper Blocks, Hanging Wall Block, Impression Block, Kill and Block Valve, Lightweight Cement License Block, Stationary Block, Traveling and Crown Blocks, Traveling Block

Bloom /UK: blu:m/ /US: blu:m/ V.

درخشندگی / رنگ بازتابی روغن

Mor: "bloom" bloom

Def: The fluorescent color of lubricating oil as shown by reflected light when this color differs from that shown by transmitted light.

رنگ فلورسنت روغن روان‌کننده که توسط نور منعکس‌شده نشان داده می‌شود، زمانی که این رنگ با رنگ نشان داده‌شده توسط نور عبوری متفاوت باشد.

DT: Blooming (adj.), Bloomed (adj.), Re-bloom (v.)

Col: Algal Bloom

Blower /UK: 'bləʊ.ər/ /US: 'bloʊ.ə/ N. فن / دستگاه تهویه هوای کانال‌ها و چاه‌ها

Mor: "blow" blow / "-er" person or thing doing action

Def: A device used to ventilate manholes and lift stations.

وسيله‌ای که برای تهویه چاه‌های فاضلاب و ایستگاه‌های بالابر استفاده می‌شود.

DT: Blow (v.), Blowing (n.), Blown (adj.), Reblow (v.)

Col: Air Blower

Blowout /UK: 'bləʊ.aʊt/ /US: 'bloʊ.aʊt/ N. فوران / جریان کنترل نشده چاه

Mor: "blow" blow / "out" out

Def: (1) An uncontrolled flow of gas, oil, or water from a well due to the release of pressure from a reservoir possibly due to the failure of the containment system. (2) An uncontrolled release of fluids from a well.

(۱) جریان کنترل نشده گاز، نفت یا آب از چاه به دلیل آزاد شدن فشار از مخزن که احتمالاً به دلیل نقص سیستم مهاربندی است. (۲) انتشار کنترل نشده مایعات از چاه.

DT: Blower (n.), Blow (v.), Blowing (n.), Blown (adj.), Reblow (v.)

Col: Annular Blowout Preventer, Blowout Preventer, Blowout Preventer Control Panel, Blowout Preventer Control Unit, Blowout Preventer Stack, Inside Blowout Preventer, Underground Blowout

Boatswain /UK: 'bəʊ.sən/ /US: 'boʊ.sən/ N. استادکار کشتی / ناظر عملیات تعمیر و نگهداری

Mor: "boat" boat / "swain" boy, servant

Def: On an LNG vessel, tantamount to a foreman; directly supervises maintenance operations.

در یک کشتی LNG، معادل یک سرکارگر؛ مستقیماً بر عملیات تعمیر و نگهداری نظارت می‌کند.

DT: Boat (n.), Boating (n.), Boatman (n.), Boatwork (n.)

DT: Swain (n.), Swaining (n.), Swained (adj.)

Body /UK: 'bɒd.i/ /US: 'bɑː.di/ N.

بدنه / بخش حاوی فشار چاه

Mor: "body" body

Def: Any portion of the wellhead or tree that contains wellbore pressure.

هر بخشی از دهانه چاه یا درخت که حاوی فشار چاه باشد.

DT: Bodied (adj.), Bodying (n.), Overbody (n.), Bodywork (n.)

Col: Body Lock Rig, Conduit Body, Receiving Body, Solid Body Centralizer

Boiler /UK: 'bɔɪ.lər/ /US: 'bɔɪ.lə/ N.

دیگ بخار / ظرف گرم‌کننده مایع

Mor: "boil" boil / "-er" person or thing doing action

Def: (1) A closed vessel in which a liquid is heated or heated and evaporated. Boilers are often classified as steam or hot water, low pressure or high pressure, and capable of burning one fuel or a number of fuels. (2) Vessel in which a liquid is heated with or without vaporization; boiling need not occur.

(۱) ظرف بسته‌ای که در آن مایع گرم می‌شود یا گرم و تبخیر می‌شود. دیگ‌های بخار اغلب به بخار یا آب داغ، فشار کم یا فشار بالا طبقه‌بندی می‌شوند و قادر به سوزاندن یک یا چند سوخت هستند. (۲) ظرفی که در آن مایع با یا بدون تبخیر گرم می‌شود؛ جوشیدن لازم نیست.

DT: Boil (v.), Boiling (adj.), Boiled (adj.), Reboil (v.), Reboiler ()

Col: Blinding Boiler Horsepower, Boiler Feed Pump, Boiler Feed Water, Boiler Horsepower, Hot Water Boiler, Packaged Boiler, Steam Boiler

Bomb /UK: bɒm/ /US: bɑːm/ N.

محفظه فشارسنج / ظرف نمونه‌گیری مقاوم

Mor: "bomb" bomb

Def: A thick-walled pressure container of pressure measuring instruments or a sample container.

یک ظرف فشار با دیواره ضخیم حاوی ابزارهای اندازه‌گیری فشار یا یک ظرف نمونه.

DT: Bombing (n.), Bombed (adj.), Bombard (v.), Bombardment (n.)

Col: Bomb Hanger, Pressure Bomb Preheat Coil, Pressure Bomb

Bond /UK: bɒnd/ /US: bɑːnd/ N.

چسبندگی / میزان اتصال بین مواد

Mor: "bond" bind, confine

Def: The level of adherence of one substance to another.

میزان چسبندگی یک ماده به ماده دیگر.

DT: Bonded (adj.), Bonding (n.), Rebond (v.), Bonder (n.)

Col: Bonded Petroleum Imports, Bonding Conductor, Bonding Jumper, Cement Bond, Cement Bond Log, Covalent Bond, Hydrogen Bond, Ionic Bond, Pi Bond, Sigma Bond

Bonding /UK: 'bɒn.dɪŋ/ /US: 'bɑːn.dɪŋ/ N.

اتصال الکتریکی / همبندی فلزات
غیرجریانی

Mor: "bond" bind, confine / "-ing" verb present tense

Def: A very low-impedance path accomplished by permanently joining noncurrent-carrying metal parts. It is done to provide electrical continuity and to offer the capacity to safely conduct any current.

مسیری با امپدانس بسیار پایین که با اتصال دائمی قطعات فلزی غیر حامل جریان ایجاد می‌شود. این کار برای تأمین پیوستگی الکتریکی و ارائه ظرفیتی برای هدایت ایمن هرگونه جریان انجام می‌شود.

DT: Bond (n.), Bonded (adj.), Rebond (v.), Bonder (n.)

Col: Bonding Conductor, Bonding Jumper

Bonnet /UK: 'bɒn.ɪt/ /US: 'bɑː.nɪt/ N.

پوشش شیر / کلاهک محافظ ساقه و
مهره‌ها

Mor: "bonnet" bonnet

Def: The section of the valve housing that covers the stem and protects the seals.

بخشی از محفظه شیر که ساقه را می‌پوشاند و از آب‌بندها محافظت می‌کند.

DT: Bonneted (adj.), Bonneting (n.), Rebonnet (v.), Bonnetter (n.)

Col: Tubing Bonnet

Booster /UK: 'buː.stər/ /US: 'buː.stə/ N. پمپ تقویتی / سیستم افزایش فشار خطوط
لوله

Mor: "boost" boost / "-er" person or thing doing action

Def: A pump system installed to maintain or increase pressure in pipelines so that liquids and gases keep flowing.

سیستم پمپی که برای حفظ یا افزایش فشار در خطوط لوله نصب می‌شود تا مایعات و گازها به جریان خود ادامه دهند.

DT: Boost (v.), Boosted (adj.), Boosting (n.), Reboost (v.)

Col: Booster Cap, Booster Pump, Booster Station

Bore /UK: bɔːr/ /US: bɔːr/ V.

قطر داخلی / دهانه داخلی ابزار یا لوله

Mor: "bore" bore

Def: The inside diameter of a tool or pipe.

قطر داخلی یک ابزار یا لوله.

DT: Boring (n.), Bored (adj.), Re-bore (v.), Borehole (), Monobore ()

Col: Borehole Compensated Sonic, Borehole Televier, Bore Polishing, Completion Bore Protector, Effective Wellbore Radius, Main Bore, Near Wellbore Damage, Packer Bore Receptacle, Polished Bore Polished Bore, Polished Bore Receptacle, Seal Bore Extension, Seal Bore Packer, Tubing Seal Bore Receptacle, Variable Bore Rams

Bottoms /UK: 'bɒt.əm/ /US: 'bɑː.təm/ N.ته‌مانده‌ها / بخش سنگین نفت یا
رسوبات ته‌نشین**Mor:** "bottom" bottom / "-s" plural, verb form, possessive**Def:** The heavy portions, or fractions, of a crude oil that do not vaporize during distillation; the accumulation of sediments, mud, and water in the bottoms of lease tanks.

بخش‌های سنگین یا بخش‌هایی از نفت خام که در حین تقطیر تبخیر نمی‌شوند؛ تجمع رسوبات، گل و لای و آب در کف مخازن اجاره‌ای.

DT: Bottom (n.), Bottomed (adj.), Bottoming (n.), Re-bottom (v.)**Col:** Bottoms Up, Heavy Bottoms, Tank Bottoms**Bowl** /UK: bæʊl/ /US: boʊl/ N.

بخش کاسه‌ای / جایگاه نصب اسلیپ‌ها

Mor: "bowl" bowl**Def:** A section of the wellhead or of a tool that allows slips to be inserted to hold pipe or equipment.

بخشی از دهانه چاه یا ابزاری که امکان قرار دادن شیارهایی برای نگه داشتن لوله یا تجهیزات را فراهم می‌کند.

DT: Bowled (adj.), Bowlling (n.), Re-bowl (v.)**Col:** Tapered Bowl, Tubing Bowl**Box** /UK: bɒks/ /US: bɑːks/ N.

قسمت مادگی اتصال

Mor: "box" box**Def:** The female part of the connection.

بخش زنانه‌ی ارتباط.

DT: Boxed (adj.), Boxing (n.), Rebox (v.), Firebox ()**Col:** Blind Box, Box Tap, Box Threads, Carboxylate Group, Cold Box, Junction Box, Mixing Box, Rod Box, Stuffing Box, VAV Box**Brake** /UK: breɪk/ /US: breɪk/ N.

ترمز مکانیکی / دستگاه توقف حرکت بار

Mor: "brake" brake**Def:** The braking device on the drawworks or air hoist to stop a load being lifted. It is a device for arresting the motion of a mechanism, usually by means of friction, as in the drawworks and air hoist brakes.

وسیله ترمز روی سیستم کشش یا بالابر بادی برای متوقف کردن بلند کردن بار. این وسیله‌ای است که حرکت یک مکانیسم را معمولاً به وسیله اصطکاک، مانند ترمزهای سیستم کشش و بالابر بادی، متوقف می‌کند.

DT: Braking (n.), Braked (adj.), Rebrake (v.)**Col:** Breakout Brake Band**Break** /UK: breɪk/ /US: breɪk/ V.

شکستگی / ترک یا گسست در لوله یا سازه

Mor: "break" break**Def:** A fracture or opening in a pipe, manhole, or other structure due to structural failure and/or structural defect.

شکستگی یا بازشدگی در لوله، منهول یا سازه دیگر به دلیل خرابی سازه و/یا نقص سازه‌ای.

DT: Breakage (n.), Broken (adj.), Breaker (n.), Unbreak (v.), Breakout (), Break-through ()**Col:** Bit Breaker, Breakout Brake Band, Break an Emulsion, Break Bulk, Break Circulation, Breaker Points, Breakfast Cereal, Breaking Down, Breakout Block, Breakout Cathead, Break Point, Break Tour, Circuit Breaker, Drilling Break, Encapsulated Breaker, Foam Breaker, Formation Breakdown, Fracture Breakdown Pressure, Perforation Breakdown, Step Rate Breakdown Test, Vacuum Breaker**Breaker** /UK: 'breɪ.kər/ /US: 'breɪ.kə/ N.

ماده تجزیه‌کننده ژل / شکننده ژل

Mor: "break" break / "-er" person or thing doing action**Def:** A chemical added to a gel that breaks down the gellant structure.

ماده شیمیایی که به ژل اضافه می‌شود و ساختار ژل را تجزیه می‌کند.

DT: Break (v.), Breakage (n.), Broken (adj.), Unbreak (v.), Breakout (), Break-through ()

Col: Bit Breaker, Breaker Points, Circuit Breaker, Encapsulated Breaker, Foam Breaker, Vacuum Breaker

Breakthrough /UK: 'breɪk.θruː/ /US: 'breɪk.θruː/ N. نفوذ / عبور از سد / نقطه شکست

Mor: "break" break / "through" through

Def: (1) A flood front breaking through into a producing well. (2) In an adsorption device, the increase in outlet concentration of the controlled contaminant from the break point as the adsorbing media reaches saturation.

(۱) جبهه سیلابی که به درون یک چاه تولیدی نفوذ می‌کند. (۲) در یک دستگاه جذب سطحی، افزایش غلظت خروجی آلاینده کنترل‌شده از نقطه شکست، همزمان با رسیدن محیط جاذب به اشباع.

DT: Break (v.), Breakage (n.), Broken (adj.), Breaker (n.), Unbreak (v.), Break-out ()

Breathing /UK: 'briːðɪŋ/ /US: 'briːðɪŋ/ N. تهویه / حرکت گاز در خط ونت مخازن

Mor: "breathe/" breathe / "-ing" verb present tense

Def: The movement of gas (oil vapors or air) in and out of the vent line of storage tanks due to daily temperature changes. A cause of evaporation losses in light oil products in storage.

حرکت گاز (بخارات نفت یا هوا) به داخل و خارج از خط تهویه مخازن ذخیره سازی به دلیل تغییرات روزانه دما. یکی از دلایل تلفات تبخیر در فرآورده‌های نفتی سبک در انبار.

DT: Breathe (v.), Breather (n.), Breathable (adj.), Rebreath (v.)

Bridge /UK: brɪdʒ/ /US: brɪdʒ/ N. پل / بخش هدایت کشتی یا انسداد در چاه

Mor: "bridge" bridge

Def: (1) Loosely used to refer to the navigating section of the vessel where the wheelhouse and chart room are located; erected either amid ship, aft, or very rarely fore over the main deck of a ship. (2) A blockage in the wellbore caused by a mass of particles that lock together and prevent pipe movement or flow.

(۱) به طور کلی برای اشاره به بخش ناوبری کشتی که اتاق سکان و اتاق نقشه در آن قرار دارد، استفاده می‌شود؛ که یا در وسط کشتی، عقب کشتی یا به ندرت در جلوی عرشه اصلی کشتی ساخته می‌شود. (۲) انسدادی در دهانه چاه ناشی از توده‌ای از ذرات که به هم قفل می‌شوند و مانع حرکت یا جریان لوله می‌شوند.

DT: Bridging (n.), Bridged (adj.), Rebridge (v.)

Col: Bridge Plug, Cast Iron Bridge Plug, Composite Bridge Plug, Retrievable Bridge Plug

Bridging /UK: brɪdʒ/ /US: brɪdʒ/ N. انسداد / ایجاد مانع با مواد یا پلاگ در چاه

Mor: "bridge" bridge / "-ing" verb present tense

Def: (1) Collection of materials, usually from the formation that interlocks at some point in the well, often in the annulus and may stop flow or stick the pipe in place. (2) An expandable plug used in a well's casing to isolate producing zones or to plug back to produce from a shallower formation; also to isolate a section of the borehole to be filled with cement when a well is plugged.

(۱) جمع‌آوری مواد، معمولاً از سازند که در نقطه‌ای از چاه، اغلب در حلقه، به هم قفل می‌شوند و ممکن است جریان را متوقف کنند یا لوله را در جای خود گیر بیندازند. (۲) یک درپوش انبساطی که در پوشش چاه برای جداسازی مناطق تولیدی یا برای اتصال مجدد به تولید از یک سازند کم‌عمق‌تر استفاده می‌شود؛ همچنین برای جداسازی بخشی از گمانه که باید هنگام مسدود کردن چاه با سیمان پر شود.

DT: Bridge (n.), Bridged (adj.), Rebridge (v.)

Col: Bridging Material, Salt Bridging Material

Brine /UK: braɪn/ /US: braɪn/ N. محلول آب و نمک / آب نمک غلیظ

Mor: "brine" brine

Def: A mixture of water and a soluble salt. Most common brines are sodium chloride (NaCl), potassium chloride (KCl), and calcium chloride (CaCl₂). Brine densities may range from 8.33 to > 19 lb/gal (1 to >2.28 g/cc). The USGS definition of brine is

a salinity of more than 35,000 mg/L (after USGS, 1984).

مخلوطی از آب و یک نمک محلول. رایج‌ترین شورابه‌ها کلرید سدیم (NaCl)، کلرید پتاسیم (KCl) و کلرید کلسیم (CaCl₂) هستند. چگالی شورابه ممکن است از ۸/۳۳ تا < ۱۹ پوند بر گالن (۱ تا < ۲/۲۸ گرم بر سی‌سی) متغیر باشد. تعریف USGS از شورابه، شوری بیش از ۳۵۰۰۰ میلی‌گرم بر لیتر است (برگرفته از USGS، ۱۹۸۴).

DT: Brining (v.), Brined (adj.)

Col: Clear Brine, Compatible Brine

Broach /UK: brəʊtʃ/ /US: broutʃ/ V. ابزار اصلاح لوله / بازگرداندن لوله به شکل اصلی

Mor: "broach" broach

Def: A device used to reround slightly collapsed tubulars.

وسیله‌ای که برای گرد کردن مجدد لوله‌های کمی فرو ریخته استفاده می‌شود.

DT: Broaching (n.), Broached (adj.)

Col: Catalytic Hydrotreating Casing Swage or Broach

Broaching /UK: brəʊtʃ/ /US: broʊtʃ/ V. نشت کنترل نشده / جریان سیال به سطح از طریق ترک‌ها یا کانال‌ها

Mor: "broach" broach / "-ing" verb present tense

Def: Venting of fluids to surface through channels in cement or behind pipe (well control barrier failure) or unintended fracturing into an adjacent formation.

تخلیه سیالات به سطح از طریق کانال‌های سیمانی یا پشت لوله (شکستگی دیواره کنترل چاه) یا شکستگی ناخواسته در سازند مجاور.

DT: Broach (v.), Broached (adj.)

Buckling /UK: 'bʌk.əl/ /US: 'bʌk.əl/ N. کمانش / تغییر شکل لوله تحت فشار فشاری

Mor: "buckle/" buckle / "-ing" verb present tense

Def: The deformation of pipe in compression as it moves from straight to sinusoidal to helical shapes in the hole, usually in the elastic range.

تغییر شکل لوله در اثر فشار، هنگام حرکت از شکل مستقیم به سینوسی و سپس مارپیچ در سوراخ، معمولاً در محدوده الاستیک.

DT: Buckle (v.), Buckled (adj.)

Col: Buckling Point, Critical Buckling Load, Helical Buckling

Buffer /UK: 'bʌf.ər/ /US: 'bʌf.ə/ N. pH بافر / محلول تثبیت‌کننده

Mor: "buff" hit / "-er" forms verb or adjective

Def: (1) A chemical used to keep the pH in a certain range without extremes of high or low pH. (2) A solution or liquid whose chemical makeup neutralizes acids or bases without a great change in pH.

(۱) ماده شیمیایی که برای حفظ pH در محدوده خاصی بدون افزایش یا کاهش شدید pH استفاده می‌شود. (۲) محلول یا مایعی که ترکیب شیمیایی آن اسیدها یا بازها را بدون تغییر زیاد در pH خنثی می‌کند.

DT: Buffing (v.), Buffed (adj.)

Bulkhead /UK: 'bʌlk.hed/ /US: 'bʌlk.hed/ N. دیواره داخلی / جداکننده عمودی بخش‌های کشتی

Mor: "bulk" bulk / "head" head

Def: Name given to any vertical partition that separates different compartments or spaces from one another on a ship.

نامی که به هر دیواره عمودی که محفظه‌ها یا فضاها را در کشتی از یکدیگر جدا می‌کند، اطلاق می‌شود.

DT: Bulkheads (n.)

DT: Bulkheaded (adj.), Bradenhead (), Casinghead (), Header (), Heading (), Headworks ()

Bulking /UK: 'bʌl.kɪŋ/ /US: 'bʌl.kɪŋ/ N. افزایش حجم لجن / کاهش ته‌نشینی لجن فعال

Mor: "bulk" bulk / "-ing" verb present tense

Def: A decrease in the settleability of an activated sludge, as measured by a significant rise in the Sludge Volume Index.

کاهش در قابلیت ته‌نشینی لجن فعال، که با افزایش قابل توجه در شاخص حجم لجن اندازه‌گیری می‌شود.

DT: Bulkhead (n.), Bulkheads (n.)

Bumped /UK: bʌmp/ /US: bʌmp/ V. رسیدن پلاگ سیمان به یقه شناور / توقف پلاگ

Mor: "bump" bump / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: In cementing operations, pertaining to a cement plug that comes to rest on the float collar.

در عملیات سیمان‌کاری، مربوط به درپوش سیمانی که روی طوقه‌ی شناور قرار می‌گیرد.

DT: Bump (n.), Bump (v.), Bumping (n.)

Buoy /UK: buɪ/ /US: buɪ/ N. بویه / علامت شناور مسیرهای قابل عبور

Mor: "buoy" float

Def: A floating object employed as an aid to mariners to mark the navigable limits of channels, their fairways, sunken dangers, isolated rocks, telegraph cables, and so forth; reference points for navigation.

جسم شناوری که به عنوان کمکی برای دریانوردان جهت علامت‌گذاری محدوده‌های قابل کشتیرانی کانال‌ها، آبراه‌های آنها، خطرات غرق‌شده، صخره‌های جداشده، کابل‌های تلگراف و غیره به کار می‌رود؛ نقاط مرجع برای ناوبری.

DT: Buoyant (adj.), Buoyancy (n.)

Col: Buoyed Weight

Buoyancy /UK: 'buɪ.ən.si/ /US: 'buɪ.ən.si/ N. شناوری / نیروی بالابر سیال

Mor: "buoy" float / "-ance/" forms noun or adjective / "-y" state of, process of

Def: The amount of weight that is offset by the lift from the fluid when a piece of equipment is immersed in the fluid.

مقدار وزنی که هنگام غوطه‌ور شدن یک قطعه از تجهیزات در سیال، توسط نیروی بالابرنده سیال جبران می‌شود.

DT: Buoy (n.), Buoy (v.), Buoyant (adj.)

Burner /UK: 'bɜː.nər/ /US: 'bɜː.nə/ N. مشعل / بخش تولید شعله دستگاه سوخت

Mor: "burn" burn / "-er" person or thing doing action

Def: Part of a fuel-burning device (as a boiler or furnace) where flame is produced.

بخشی از یک دستگاه سوخت‌سوز (مانند دیگ بخار یا کوره) که در آن شعله تولید می‌شود.

DT: Burn (v.), Burning (adj.), Burnable (adj.), Burnout (n.)

Col: Burner Capacity or Rating, Burner Fuel Oils, Butylene Burner Tip, Dual-Fuel Burner, Forced-Draft Burner, Natural Draft Burner

Burst /UK: bɜːst/ /US: bɜːst/ V. فشار ترکیدگی / نقطه شروع تسلیم لوله

Mor: "burst" burst

Def: The internal fluid pressure that causes the onset of pipe yield.

فشار داخلی سیال که باعث شروع خروج لوله می‌شود.

DT: Bursting (adj.), Burster (n.)

Col: Burst Disk, Burst Rating

Button /UK: 'bʌt.ən/ /US: 'bʌt.ən/ N. الکترو دایسکی کوچک / دکمه الکتریکی

Mor: "button" button

Def: A small disk-shaped electrode used in microresistivity pads.

یک الکتروود کوچک دیسک شکل که در پدهای میکرومقاومتی استفاده می‌شود.

DT: Buttoned (adj.), Buttoning (v.)

Col: Button Slip, Button-Up

Bypass /UK: 'baɪ.pɑːs/ /US: 'baɪ.pæːs/ V. مسیر فرعی / لوله یا کانال جایگزین جریان

Mor: "by" by / "pass" go by

Def: (1) A pipe connected around a valve or other control mechanism in a flow line for the purpose of maintaining flow during adjustments or repair work. (2) A pipe, valve, gate, weir, trench, or other device designed to permit all or part of a waste-water flow to be diverted from usual channels or flow. Sometimes refers to a special line which carries the flow around a facility or device that needs maintenance or repair. In a wastewater treatment plant, overload flows should be bypassed into a holding pond for future treatment.

(۱) لوله‌ای که به دور یک شیر یا سایر مکانیزم‌های کنترل در خط جریان متصل شده است تا جریان را در حین تنظیمات یا کارهای تعمیر حفظ کند. (۲) لوله، شیر، دریچه، سرریز، ترانشه یا وسیله دیگری که برای انحراف تمام یا بخشی از جریان فاضلاب از کانال‌ها یا جریان معمول طراحی شده است. گاهی اوقات به خط ویژه‌ای اشاره دارد که جریان را در اطراف یک تأسیسات یا وسیله‌ای که نیاز به نگهداری یا تعمیر دارد، حمل می‌کند. در یک تصفیه‌خانه فاضلاب، جریان‌های بیش از حد باید برای تصفیه بعدی به یک حوضچه نگهدارنده بای‌پس شوند.

DT: Bypassing (v.), Bypassed (adj.)

Col: Face and Bypass Damper

Byproduct /US: 'baɪ.prəd-əkt/ N. محصول فرعی / ماده جانبی تولید

Mor: "by" by / "pro-" for, before, forward / "duct" to lead

Def: (1) A substance obtained incidentally during the manufacture or production of some other substance. (2) A secondary or additional petroleum product not of primary importance in the conventional refinery operating schedule such as residual fuel oil, coke, asphalt, and road oil.

(۱) ماده‌ای که به طور اتفاقی در حین ساخت یا تولید ماده دیگری به دست می‌آید. (۲) یک محصول نفتی ثانویه یا اضافی که در برنامه عملیاتی پالایشگاه‌های متعارف از اهمیت اصلی

برخوردار نیست، مانند نفت کوره باقیمانده، کک، آسفالت و روغن جاده.

DT: Duct (n.), Conduct (v.), Conductor (n.), Induct (v.)

C

Cable /UK: 'keɪ.bəl/ /US: 'keɪ.bəl/ N.

کابل / سیم پیچیده برای عملیات چاه

Mor: "cable" cable

Def: One of various braided cables, with or without isolated conductance wires, used for well operations.

یکی از انواع کابل‌های بافته‌شده، با یا بدون سیم‌های رسانای ایزوله، که برای عملیات چاه استفاده می‌شود.

DT: Cabled (adj.), Cabling (n.)

Col: Cable Head, Cable Tool Rig, Drop Cable

Calcite

کلسیت / کربنات کلسیم طبیعی یا رسوبی

Mor: "calc" chalk / "-ite" chemical

Def: Calcium carbonate (CaCO₃). May be rock (limestone) or a scale formed from

supersaturated solution at the site of a chemical or physical upset.

کربنات کلسیم (CaCO₃). ممکن است سنگ (سنگ آهک) یا پوسته‌ای باشد که از محلول فوق اشباع در محل یک اختلال شیمیایی یا فیزیکی تشکیل شده است.

DT: Calcareous (adj.), Calcitic (adj.)

Calibration /UK: ,kæl.ɪ'breɪ.jən/ /US: ,kæl.ə'breɪ.jən/ N. کالیبراسیون / تنظیم دقیق
بر اساس استاندارد

Mor: "ca" what, how much / "libe/r" weight, scale / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Comparison to a standard and adjustment to fit.

مقایسه با یک استاندارد و تنظیم آن برای تطبیق.

DT: Calibrate (v.), Calibrated (adj.)

DT: Calibrate (v.), Calibrated (adj.)

Capping

پوشش چاه / بستن محکم چاه برای جلوگیری از نشت

Mor: "cap(p)" hat, hood, top / "-ing" verb present tense

Def: Tightly closing a well so that oil or natural gas cannot escape.

بستن محکم چاه به طوری که نفت یا گاز طبیعی نتواند خارج شود.

DT: Cap (n.), Cap (v.), Capped (adj.)

Carbon /UK: 'kɑː.bən/ /US: 'kɑːr.bən/ N.

کربن / پایه تمام هیدروکربن‌ها

Mor: "carb" heat / "-on" to go, to make

Def: The base of all hydrocarbons; capable of combining with hydrogen in almost numberless hydrocarbon compounds. The carbon content of a hydrocarbon determines, to a degree, the hydrocarbon's burning characteristics and qualities.

پایه همه هیدروکربن‌ها؛ قادر به ترکیب با هیدروژن در تقریباً بی‌شمار ترکیب هیدروکربنی. میزان کربن یک هیدروکربن، تا حدی، ویژگی‌ها و کیفیت سوختن هیدروکربن را تعیین

می‌کند.

DT: Carburize (v.), Carbonize (v.), Carbonation (n.), Bicarbonate (), Carbonate (), Carboniferous (), Carbonium (), Chlorofluorocarbons (), Fluorocarbon (), Hydrocarbon (), Recarbonation ()

Col: Activated Carbon, Aliphatic Hydrocarbon, Aromatic Hydrocarbons, Calcium Carbonate, Carbon Isotope, Carbonaceous Oxygen Demand, Carbonaceous Stage, Carbonate Rocks, Carbon Black, Carbon Cycle, Carbon Dioxide, Carbonic Acid, CH₃ CH₃ H₃C CH₃ Carbon Monoxide, Carbon Monoxide Non-attainment Area, Carbon Residue, Carried Working Interest Carbon Sequestration, Carbon Steel, Chlorinated Hydrocarbons, Dead Carbon, Hydrocarbon Hydrates, Hydrocarbon Reservoir, Live Carbon, Low Carbon Steel, Marginal Probability of Hydrocarbons, Sodium oleate Olefinic Hydrocarbon, Other Hydrocarbons, Sodium Bicarbonate, Total Organic Carbon

Carbonate /UK: 'kɑː.bən.ert/ /US: 'kɑːr.bən.ert/ N. **کربنات / سنگ‌های آهکی یا CO₃²⁻ دولومیتی با بار یونی**

Mor: "carb" heat / "-on" to go, to make / "-ate/" to make, form adjective

Def: Any of the many rocks composed of calcium carbonate (limestone) or magnesium carbonate (dolomite) or other acid-soluble rocks with a common CO₃²⁻ ionic charge. The pores may be poorly connected and matrix permeability (nonfractures) is often much lower than sandstones.

هر یک از سنگ‌های فراوان تشکیل‌شده از کربنات کلسیم (سنگ آهک) یا کربنات منیزیم (دولومیت) یا سایر سنگ‌های محلول در اسید با بار یونی مشترک CO₃²⁻. منافذ ممکن است به طورضعیفی به هم متصل شده باشند و نفوذپذیری ماتریس (بدون شکستگی) اغلب بسیار کمتر از ماسه‌سنگ‌ها است.

DT: Carbon (n.), Carburize (v.), Carbonize (v.), Carbonation (n.), Bicarbonate (), Carboniferous (), Carbonium (), Chlorofluorocarbons (), Fluorocarbon (), Hydrocarbon (), Recarbonation ()

Col: Calcium Carbonate, Carbonate Rocks, Sodium Bicarbonate

Casing /UK: 'keɪ.sɪŋ/ /US: 'keɪ.sɪŋ/ N. **پوشش چاه / لوله فولادی سیمان‌شده برای حفاظت چاه**

Mor: "case/" box / "-ing" verb present tense

Def: (1) Steel pipe that is cemented into a well to prevent the wellbore wall from caving in, to stop drilling fluids from losing circulation, and to prevent water and other fluids from invading the wellbore. (2) Metal pipe inserted into a wellbore and cemented in place to protect both subsurface formations (such as groundwater) and the wellbore. A surface casing is set first to protect groundwater. The production casing is the last one set. The production tubing (through which hydrocarbons flow to the surface) will be suspended inside the production casing. (3) Steel pipe used in oil wells to seal off fluids in the rocks from the borehole and to prevent the walls of the hole from caving. (4) Is installed during the drilling process to protect potable water zones near the surface from contamination, provide a smooth conduit for moving tools into and out of the hole, isolate downhole zones so they can be produced separately, and protect the hole from the drilling fluids. (5) One of several strings of steel pipe in a well design that, together with cement, forms a barrier to fluid movement along the drilled hole. It is commonly at least partly cemented in the wellbore.

(۱) لوله فولادی که برای جلوگیری از ریزش دیواره چاه، جلوگیری از دست دادن گردش سیالات حفاری و جلوگیری از نفوذ آب و سایر سیالات به چاه، در چاه سیمان می‌شود. (۲) لوله فلزی که در چاه قرار داده شده و در جای خود سیمان می‌شود تا از سازندهای زیرسطحی (مانند آب‌های زیرزمینی) و خود چاه محافظت کند. ابتدا یک پوشش سطحی برای محافظت از آب‌های زیرزمینی نصب می‌شود. پوشش تولیدی آخرین مجموعه است. لوله تولیدی (که از طریق آن هیدروکربن‌ها به سطح جریان می‌یابند) در داخل پوشش تولیدی معلق خواهد بود. (۳) لوله فولادی که در چاه‌های نفت برای آب‌بندی سیالات موجود در سنگ‌ها از گمانه و جلوگیری از ریزش دیواره‌های چاه استفاده می‌شود. (۴) در طول فرآیند حفاری نصب می‌شود تا از مناطق آب آشامیدنی نزدیک سطح در برابر آلودگی محافظت کند، یک مجرای صاف برای حرکت ابزارها به داخل و خارج از چاه فراهم کند، مناطق ته چاه را جدا کند تا بتوان آنها را جداگانه تولید کرد و از چاه در برابر سیالات حفاری محافظت کند. (۵) یکی از چندین رشته لوله فولادی در طراحی چاه که همراه با سیمان، مانعی در برابر حرکت سیال در امتداد سوراخ حفر شده تشکیل می‌دهد. معمولاً حداقل تا حدی در دهانه چاه سیمان‌کاری می‌شود.

DT: Case (n.), Cased (adj.), Casinghead (n.), Casingpoint (n.)

Col: Bottom Casing Packoff, Casing-Annular Pressure, Casing Liner Casing Centralizer, Casing Cladding, Casing Collar Log, Casing Coupling, Casing Crew, Casing Cutter, Casing Grade, Casing Gun, Casing Hanger, Casing Head, Casinghead Gas, Casing Head Gas and Gasoline, Casinghead Gasoline, Casing Inspection Log, Casing Jacks, Casing Joint, Casing Liner, Casing Patch Casing Patch, Casing Perforation, Casing Plunger, Casing Point, Casing Pressure, Casing Reciprocation, Casing Roller, Casing Rotation, Casing Scraper, Casing Seat, Casing Seat Test, Casing Shoe, Casing Shoe Test, Casing String, Catalytic Hydrotreating Casing Swage or Broach, Casing Tongs, Casing Valve, Casing Wear, Casing Weight, Expandable Casing, External Casing Packer, Intermediate Casing, Land Casing, Production Casing, Set Casing, Shut-In Casing Pres-

sure, Structural Casing, Surface Casing

Catalyst /UK: 'kæt.əl.ɪst/ /US: 'kæɪ.əl.ɪst/ N. کاتالیزور / شتاب‌دهنده یا بازدارنده واکنش شیمیایی

Mor: "cata-" down, against / "lys/e/" loosen, untie / "-st" one who does or believes in, person

Def: (1) A substance whose presence changes the rate of chemical reaction without itself undergoing permanent change in its composition. Catalysts may be accelerators or retarders. (2) Substance that aids or promotes a chemical reaction between other substances, but does not, itself, enter into the reaction. (3) Compound that accelerates the rate of a chemical reaction and is not itself consumed in the reaction. (4) A substance used to accelerate or retard a chemical reaction without itself undergoing significant chemical change or change in volume during the process. (5) A chemical that enables or speeds up a chemical reaction without being consumed by the reaction.

(۱) ماده‌ای که حضور آن سرعت واکنش شیمیایی را تغییر می‌دهد بدون اینکه خودش دچار تغییر دائمی در ترکیب خود شود. کاتالیزورها ممکن است شتاب‌دهنده یا کندکننده باشند. (۲) ماده‌ای که به یک واکنش شیمیایی بین مواد دیگر کمک می‌کند یا آن را پیش می‌برد، اما خود وارد واکنش نمی‌شود. (۳) ترکیبی که سرعت یک واکنش شیمیایی را تسریع می‌کند و خود در واکنش مصرف نمی‌شود. (۴) ماده‌ای که برای تسریع یا کند کردن یک واکنش شیمیایی استفاده می‌شود بدون اینکه خود در طول فرآیند دچار تغییر شیمیایی یا تغییر حجم قابل توجهی شود. (۵) ماده شیمیایی که یک واکنش شیمیایی را فعال یا سرعت می‌بخشد بدون اینکه توسط واکنش مصرف شود.

DT: Catalyze (v.), Catalytic (adj.), Catalysis (n.)

Col: Metallocene Catalyst

Caustic /UK: 'kɔːstɪk/ /US: 'kaːstɪk/ A. باز قوی / کاستیک سدیم (هیدروکسید سدیم)

Mor: "caust" burn / "-ic" adjective

Def: A strong base chemical. Caustic soda is sodium hydroxide.

یک ماده شیمیایی پایه قوی. سود سوزآور، هیدروکسید سدیم است.

DT: Causticity (n.), Causticate (v.)

Col: Caustic Soda

Cellar /UK: 'sel.ər/ /US: 'sel.ə/ N. زیرزمین چاه / محفظه حفاظتی برای شیرها و تجهیزات چاه

Mor: "cell" small room / "-ar" person or thing doing action

Def: A concrete or culvert pipe walled section below ground that often protects and shelters the annular access valves. Also used to house the BOPs on a drilling well.

بخشی با دیواره بتنی یا لوله‌ای در زیر زمین که اغلب از شیرهای دسترسی حلقوی محافظت و آنها را در خود جای می‌دهد. همچنین برای قرار دادن BOPها در چاه حفاری استفاده می‌شود.

DT: Cellared (adj.), Cellaring (v.)

Centrifugal /UK: ,sen.trɪ'fjuː.gəl/ /US: sen'trɪf.jə.gəl/ A. گریز از مرکز / پمپ گریز از مرکز

Mor: "cente/r" around, center / "i" connector / "fuge" to flee / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: A pump that creates movement by centrifugal force. Flow variation in this type of pump is easily accomplished by throttling the discharge valve. If the valve is shut, the pump will reach its "shut-off head," generally causing no damage.

پمپی که با نیروی گریز از مرکز حرکت ایجاد می‌کند. تغییر جریان در این نوع پمپ به راحتی با تنظیم شیر تخلیه انجام می‌شود. اگر شیر بسته باشد، پمپ به "سر خاموش شدن" خود می‌رسد و عموماً هیچ آسیبی وارد نمی‌کند.

DT: Centrifuge (n.), Centrifuged (v.), Centrifuging (v.)

DT: Centrifuge (n.), Centrifuged (v.), Centrifuging (v.)

Col: CFC Centrifugal Compressor, Centrifugal Fan, Centrifugal Pump

Centrifuge /UK: 'sen.trɪ.fjuː.dʒ/ /US: 'sen.trə.fjuː.dʒ/ N. سانتریفیوژ / دستگاه جداسازی مواد بر اساس چگالی با نیروی گریز از مرکز

Mor: "cente/r" around, center / "i" connector / "fuge" to flee

Def: (1) A device that separates materials by density through a centrifugal motion.
(2) A mechanical device in which centrifugal force is used to separate solids from liquids and/or separate liquids of different densities.

(۱) وسیله‌ای که مواد را بر اساس چگالی از طریق حرکت گریز از مرکز جدا می‌کند. (۲) وسیله‌ای مکانیکی که در آن از نیروی گریز از مرکز برای جداسازی جامدات از مایعات و/یا جداسازی مایعات با چگالی‌های مختلف استفاده می‌شود.

DT: Centrifuged (v.), Centrifuging (v.)

DT: Centrifuged (v.), Centrifuging (v.)

Chalk /UK: tʃɑ:k/ /US: tʃɑ:k/ N. **گچ / کربنات با تخلخل بالا و نفوذپذیری کم از رسوبات دریایی ریزدانه**

Mor: "chalk" chalk

Def: An often highly porous but lower-permeability carbonate composed of fine-grained marine sediments such as coccoliths.

کربناتی اغلب بسیار متخلخل اما با نفوذپذیری کم که از رسوبات دریایی ریزدانه مانند کوکولیت‌ها تشکیل شده است.

DT: Chalky (adj.), Chalkboard (n.)

Col: Deep Marine Chalks

Chase /UK: tʃeɪs/ /US: tʃeɪs/ V. **چیس / هدایت لوله در چاه برای بررسی باز بودن مسیر**

Mor: "chase" chase

Def: To run a pipe through a wellbore to determine if it is open.

عبور دادن لوله از میان چاه برای تشخیص باز بودن آن.

DT: Chasing (n.), Chased (adj.)

Chat /UK: tʃæt/ /US: tʃæt/ V. **چت / نوعی سنگ آبرفتی یا کنگلومرا**

Mor: "chat" chat

Def: Any of many types of conglomerates.

هر یک از انواع مختلف شرکت‌های بزرگ (کنگلومرا)

DT: Chatter (v.), Chatted (adj.)

Cheater /UK: 'tʃi:.tər/ /US: 'tʃi:.tə/ N. **اهرم کمکی / لوله‌ای برای افزایش گشتاور با آچار**

Mor: "cheat" cheat / "-er" person or thing doing action

Def: A length of pipe used on a wrench to extend the leverage (HSE risk).

طولی از لوله که برای افزایش اهرم در آچار استفاده می‌شود (ریسک HSE).

DT: Cheat (v.), Cheating (n.), Cheated (adj.)

Checking /UK: tʃek/ /US: tʃek/ V. **ترک خوردگی سطحی / شکست‌های جزئی پوشش سطحی**

Mor: "check" check / "-ing" verb present tense

Def: Slight breaks in a surface coating that do not penetrate to the underlying surface.

شکستگی‌های جزئی در پوشش سطحی که به سطح زیرین نفوذ نمی‌کنند.

DT: Check (v.), Checked (adj.)

Chlorination **کلرزنی / فرآیند افزودن کلر به آب یا فاضلاب برای ضدعفونی و کنترل خواص**

Mor: "chlor" green / "-ine/" relating to, chemical substance, verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The application of chlorine to water or wastewater, generally for the purpose of disinfection but frequently for accomplishing other biological or chemical results (aiding coagulation and controlling tastes and odors).

استفاده از کلر در آب یا فاضلاب، عموماً به منظور ضدعفونی کردن، اما اغلب برای دستیابی به سایر نتایج بیولوژیکی یا شیمیایی (کمک به انعقاد و کنترل طعم و بو).

DT: Chlorinate (v.), Chlorinated (adj.), Hypochlorination (), Postchlorination (), Prechlorination ()

Chlorine /UK: 'klɔːr.iːn/ /US: 'klɔːr.iːn/ N. **کلر / عنصر شیمیایی به صورت گاز**
زرد مایل به سبز یا مایع که برای ضد عفونی استفاده می‌شود

Mor: "chlor" green / "-ine/" relating to, chemical substance, verb

Def: An element existing as a greenish-yellow gas about 2.5 times heavier than air under normal temperatures and pressures. In liquid form, it is amber and about 1.5 times heavier than water. Chlorine,

عنصری که به صورت گاز زرد مایل به سبز وجود دارد و در دما و فشار معمولی حدود ۲.۵ برابر سنگین‌تر از هوا است. در حالت مایع، کهربایی رنگ و حدود ۱.۵ برابر سنگین‌تر از آب است. کلر،

DT: Chlorinate (v.), Chlorination (n.), Chlorinated (adj.), Hypochlorination (), Postchlorination (), Prechlorination ()

Col: Chlorine Dioxide Chilled Water, Chlorine Contact Unit, Chlorine Demand, Chlorine Dioxide, Chlorine Log Chlorine Log, Chlorine Requirement, Residual Chlorine, Total Residual Chlorine

Chlorofluorocarbons /UK: 'klɔːrəʊ'fɛlə'kɑː.bən/ /US: 'klɔːr.əʊ'fɛlə'kɑːr.bən/ N. **کلروفلوروکربن‌ها / ترکیبات شیمیایی غیرفعال و غیرسمی مورد استفاده در سرمایش و عایق‌سازی که می‌توانند از لایه اوزون آسیب ببینند**

Mor: "chlor" green / "o" connector / "fluor" flowing / "o" connector / "carb" heat / "-on" to go, to make / "-s" plural, verb form, possessive

Def: A family of inert, nontoxic, and easily liquefied chemicals used in refrigeration, air-conditioning, packaging, and insulation, or as solvents or aerosol propellants. Because they are not destroyed in the lower atmosphere, they drift into the upper atmosphere where their chlorine components destroy ozone. (2) Family of manufactured chemicals; also called chlorinated fluorocarbons.

خانواده‌ای از مواد شیمیایی بی‌اثر، غیرسمی و به راحتی مایع شونده که در تبرید، تهویه مطبوع، بسته‌بندی و عایق‌بندی، یا به عنوان حلال یا پیش‌ران آئروسول استفاده می‌شوند. از آنجا که در جو پایینی از بین نمی‌روند، به جو بالایی رانده می‌شوند و در آنجا اجزای کلر آنها از بین می‌برد. (۲) خانواده‌ای از مواد شیمیایی تولیدی؛ که به آنها فلوروکربن‌های کلردار نیز گفته می‌شود.

DT: Chlorinate (v.), Chlorination (n.), Chlorinated (adj.), Hypochlorination (), Postchlorination (), Prechlorination ()

DT: Fluorinate (v.), Fluorination (n.), Fluorinated (adj.)

DT: Carbon (n.), Carburize (v.), Carbonize (v.), Carbonation (n.), Bicarbonate (), Carbonate (), Carboniferous (), Carbonium (), Fluorocarbon (), Hydrocarbon (), Recarbonation ()

Choke /UK: tʃəʊk/ /US: tʃoʊk/ V.

چوک / دستگاه محدودکننده جریان برای کنترل فشار و میزان نفت یا گاز چاه

Mor: "choke" choke

Def: (1) A device to restrict the rate of flow during the testing of an exploratory discovery. (2) A type of orifice installed at the surface on the tubing string to adjust and control the amount of oil or gas flowing from a well. It is customary to refer to the production of a well as so many barrels or thousands of cubic feet through a 1/4-in. or 1/2-in. choke or whatever the size of the opening. The flowing pressure exerted by the well's production gives an indication of the strength of the well and is helpful in determining whether a well is commercial. (3) A device used to create a controlled pressure drop and allow some expansion of the gas. A choke holds a backpressure on the well fluids, controlling the expansion rate of the gas. It is useful for optimizing natural gas lift in oil wells with sufficient gas to flow naturally or in some gas-lifted wells.

(۱) وسیله‌ای برای محدود کردن سرعت جریان در طول آزمایش یک کشف اکتشافی. (۲) نوعی روزنه که در سطح روی رشته لوله نصب می‌شود تا مقدار نفت یا گاز جاری از یک چاه را تنظیم و کنترل کند. معمولاً به تولید یک چاه به عنوان تعداد مشخصی بشکه یا هزاران فوت مکعب از طریق یک چوک ۴/۱ اینچی یا ۲/۱ اینچی یا هر اندازه دیگری از دهانه اشاره می‌شود. فشار جریانی اعمال شده توسط تولید چاه، نشانه‌ای از قدرت چاه است و در تعیین تجاری بودن چاه مفید است. (۳) وسیله‌ای که برای ایجاد افت فشار کنترل شده و اجازه انبساط مقداری گاز استفاده می‌شود. چوک فشار معکوسی را روی سیالات چاه نگه می‌دارد و سرعت انبساط گاز را کنترل می‌کند. این وسیله برای بهینه‌سازی فراآوری گاز طبیعی در چاه‌های نفتی با گاز کافی برای جریان طبیعی یا در برخی از چاه‌های فراآوری شده با گاز مفید است.

DT: Choked (adj.), Choking (n.)

Col: Adjustable Choke, Bottom Hole Choke, Choke Bean, Choke Line, Choke Manifold, Choke Trim, Constant Choke-Pressure Kill Method, Downhole Choke, External Cage Choke, Fixed Choke, Needle and Seat Choke, Plug and Seat Choke, Positive Choke, Storm Choke

Chrome /UK: krəʊm/ /US: kroum/ N.

کروم / عنصر شیمیایی موجود در فولاد و
(آلیاژها) مثلاً 13% کروم

Mor: "chrome" color

Def: 13Cr is 13% chrome.

۱۳Cr حاوی ۱۳٪ کروم است.

DT: Chromed (adj.), Chroming (n.)

Col: Chrome Tubing

Circulate /UK: 'sɜ:.kjə.leɪt/ /US: 'sɜ:.kjə.leɪt/ V.

گردش دادن / ایجاد جریان در لوله
یا حلقه چاه

Mor: "circ-" around / "-ule/" little, small / "-ate/" to make, form adjective

Def: Establishing flow down the tubing or drill pipe and up the annulus. Reverse circulating involves injecting down the annulus and up the drill pipe.

ایجاد جریان در امتداد لوله یا لوله حفاری و بالا آمدن از حلقه. گردش معکوس شامل تزریق به سمت پایین حلقه و بالا رفتن از لوله حفاری است.

Col: Circulate and Weight Method, Recirculated Air, Reverse Circulate

Circulation /UK: 'sɜ:.kjə'leɪ.fən/ /US: 'sɜ:.kjə'leɪ.fən/ N.

جریان‌دهی / روش حمل
مواد حفاری به سطح

Mor: "circ-" around / "-ule/" little, small / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The techniques for bringing rock cuttings from the bottom of the wellbore to the surface by continuously pumping drilling mud down through the drill string and up the annulus during rotary drilling.

تکنیک‌هایی برای آوردن خرده‌های سنگ از کف چاه به سطح زمین، با پمپاژ مداوم گل حفاری از طریق رشته حفاری و بالا آمدن از حلقه چاه در حین حفاری چرخشی.

Col: Break Circulation, Circulation Charge, Circulation Control Valve, Circulation Losses, Circulation Process, Circulation Squeeze, Circulation Sub, Circulation Valve, Clean Circulation, Lost Circulation, Lost Circulation Control Agent, Lost Circulation Zone, Normal Circulation

Clarification /UK: ,klær.ɪ.fɪ'keɪ.fən/ /US: ,kler.ə.fə'keɪ.fən/ N.

تصفیه / فرایند
کاهش ذرات معلق در مایع

Mor: "clare/" clear / "i" connector / "fic" to do, to make / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Any process or combination of processes, the main purpose of which is to reduce the concentration of suspended matter in a liquid.

هر فرآیند یا ترکیبی از فرآیندها که هدف اصلی آن کاهش غلظت مواد معلق در یک مایع است.

DT: Clarify (v.), Clarified (adj.)

DT: Clarify (v.), Clarified (adj.)

Clay /UK: kley/ /US: kley/ N.

خاک رس / ماده‌ای ریزدانه برای فیلتر کردن و جذب
مواد جامد یا رنگی

Mor: "clay" clay

Def: (1) Filtering medium, especially fuller's earth, used in refineries, for the purpose of absorbing the solids or colorizing materials in oils. (2) A fine grain (<0.00015 in. or about 4 μm)—finely crystalline silica sheet minerals. Usually of silicate composition. In oil field terms, the most common clays are smectite (montmorillonite), illite, kaolinite, and chlorite. The characteristic for authigenic clay is to have extremely high surface area-to-volume ratio.

(۱) واسطه فیلتراسیون، به ویژه خاک رس، که در پالایشگاه‌ها برای جذب مواد جامد یا رنگ‌دهنده در روغن‌ها استفاده می‌شود. (۲) یک دانه ریز (>۰/۰۰۰۱۵ اینچ یا حدود ۴ میکرومتر) - کانی‌های ورقه‌ای سیلیسی بلورین ریز. معمولاً از ترکیب سیلیکات. در اصطلاحات میدان نفتی، رایج‌ترین رس‌ها اسمکتیت (مونت‌موریلونیت)، ایلیت، کائولینیت و کلریت هستند. ویژگی رس درج‌ازا، نسبت سطح به حجم بسیار بالای آن است.

DT: Clayey (adj.), Claystone (n.), Kaolin (n.)

Col: Attapulgitic Clay, Clay-Bound Water, Clay Extender, Clay Flocculation, Clay Migration, Clay Swelling, Mixed Layer Clays, Natural Clays

Closure /UK: 'kləʊ.ʒər/ /US: 'kloʊ.ʒər/ N.

فشار بسته شدن / فشاری که باعث بسته شدن شکستگی در سازند می‌شود

Mor: "close/" shut / "-ure" act, process

Def: The pressure at which a fracture closes. Related to the closure forces in a formation.

فشاری که در آن یک شکستگی بسته می‌شود. مربوط به نیروهای بسته شدن در یک سازند.

DT: Closeout (n.), Closed (adj.), Closing (n.)

Col: After Closure Analysis, Fracture Closure Pressure

Coal /UK: kəʊl/ /US: koʊl/ N.

زغال سنگ / سنگ آلی قابل اشتعال حاصل از تجزیه و فشرده‌سازی گیاهان

Mor: "coal" coal

Def: (1) A readily combustible black or brownish-black rock whose composition, including inherent moisture, consists of more than 50% by weight and more than 70% by volume of carbonaceous material. It is formed from plant remains that have been compacted, hardened, chemically altered, and metamorphosed by heat and pressure over geologic time. (2) Sedimentary rock, often highly naturally fractured, composed of thermally modified plant remains.

(۱) سنگی سیاه یا قهوه‌ای-سیاه که به راحتی قابل احتراق است و ترکیب آن، شامل رطوبت ذاتی، بیش از ۵۰٪ وزنی و بیش از ۷۰٪ حجمی مواد کربنی دارد. این سنگ از بقایای گیاهی تشکیل شده است که در طول زمان زمین‌شناسی توسط گرما و فشار فشرده، سخت، تغییر شیمیایی یافته و دگرگون شده‌اند. (۲) سنگ رسوبی، که اغلب به طور طبیعی بسیار شکسته شده و از بقایای گیاهی اصلاح‌شده حرارتی تشکیل شده است.

DT: Coaling (n.), Coalbed (n.), Coalification (n.)

Col: Bituminous Coal, Brown Coal, Coal Bed Methane, Coal Gas, Coal Gasification, Coal Liquefaction, In Situ Coal Gasification

Coarse /UK: kɔːs/ /US: kɔːrs/ A. درشت / ذرات ماسه‌ای با قطر بیش از ۲۰۰۰ میکرومتر

Mor: "coarse" coarse

Def: API designation of sand-type particles larger than 2000 μm.

تعیین API برای ذرات از نوع شن و ماسه بزرگتر از ۲۰۰۰ میکرومتر.

DT: Coarsely (adv.), Coarseness (n.)

Coating /UK: 'kəʊ.tɪŋ/ /US: 'koʊ.tɪŋ/ N. پوشش / لایه‌ای محافظ یا تزئینی که پس از اعمال روی سطح سخت می‌شود

Mor: "coat" layer / "-ing" verb present tense

Def: A liquid, liquefiable, or mastic composition that, after application to a surface, is converted into a solid protective, decorative, or functional adherent film (NACE).

ترکیبی مایع، روان‌شونده یا ماستیک که پس از اعمال روی سطح، به یک فیلم محافظ، تزئینی یا چسبنده کاربردی جامد (NACE) تبدیل می‌شود.

DT: Coat (v.), Coated (adj.), Recoat (v.)

Col: Barrier Coating, Bituminous Coating, Calcareous Coating, Coating Holiday

Coherence /UK: kəʊ'hɪə.rəns/ /US: koʊ'hɪr.əns/ N.

همبستگی / روش مقایسه لرزه‌ای

Mor: "co-" with, together / "here/" stick / "-ence" forms noun

Def: A seismic comparison method. Reverse method is incoherence.

یک روش مقایسه لرزه‌ای. روش معکوس، ناهمدوسی است.

DT: Coherent (adj.), Incoherent (adj.)

Cohesion /UK: kəʊ'hiː.ʒən/ /US: koʊ'hiː.ʒən/ N.

چسبندگی / نیرویی که ذرات یا سیالات را به هم نگه می‌دارد

Mor: "co-" with, together / "hese/" stick / "-ion" process, action

Def: (1) A force that holds fluids and sand grains together. The force is generated by attraction at the molecular level. Cohesion is often used to describe sand grains stuck together by a low-viscosity fluid such as oil or water, although this is better explained as adhesion. (2) Cohesion just means "sticking together" and cohesive forces are the forces that enable something to stick to itself. For example, if you

glue two objects together and then break them apart, a cohesive failure is where the glue itself breaks, as opposed to an adhesive failure where the break is at the join between the glue and one of the objects.

(۱) نیرویی که سیالات و دانه‌های شن را در کنار هم نگه می‌دارد. این نیرو توسط جاذبه در سطح مولکولی ایجاد می‌شود. چسبندگی اغلب برای توصیف دانه‌های شن که توسط یک سیال با ویسکوزیته پایین مانند روغن یا آب به هم چسبیده‌اند، استفاده می‌شود، اگرچه این مفهوم بهتر است به عنوان چسبندگی توضیح داده شود. (۲) چسبندگی فقط به معنای "چسبیدن به هم" است و نیروهای چسبندگی نیروهایی هستند که چیزی را قادر می‌سازند به خودش بچسبند. به عنوان مثال، اگر دو جسم را به هم بچسبانید و سپس آنها را از هم جدا کنید، شکست چسبندگی جایی است که خود چسب می‌شکند، برخلاف شکست چسبندگی که در آن شکستگی در محل اتصال بین چسب و یکی از اجسام رخ می‌دهد.

DT: Adhesion (n.), Adhere (v.), Adherent (n.), Adhesive (adj.)

احتراق / فرآیند شیمیایی اکسیداسیون با تولید حرارت و شعله **Combustion** /UK: kəm'blas.tʃən/ /US: kəm'blas.tʃən/ N.

Mor: "combust" burn / "-ion" process, action

Def: Chemical process of oxidation that occurs at a rate fast enough to produce heat and usually a flame.

فرآیند شیمیایی اکسیداسیون که با سرعت کافی رخ می‌دهد تا گرما و معمولاً شعله تولید کند.

DT: Combustible (adj.), Combust (v.), Combusted (adj.)

Col: Combustion Air, Combustion Shock, Heat of Combustion, In Situ Combustion

ارتباط / جریان یافتن سیالات بین بخش‌های مختلف چاه **Communication** /UK: kə'mjuː.nɪ'keɪ.ʃən/ /US: kə'mjuː.nə'keɪ.ʃən/ N.

Mor: "com-" with, together / "mune/" duty, perform / "-ic" adjective / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Ability to circulate or pass fluids from one chamber in a well to another.

قابلیت گردش یا عبور سیالات از یک محفظه در چاه به محفظه دیگر.

DT: Communicate (v.), Communicable (adj.)

Col: Hazard Communication, Hazard Communication Program

تراکم / فشردگی ساختار سنگ زیر بار **Compaction** /UK: kəm'pæk.ʃən/ /US: kəm'pæk.ʃən/ N.

Mor: "com-" with, together / "pact" fasten, agree / "-ion" process, action

Def: A crushing of the matrix structure as overburden loads press down on the rock, reducing the pore space. During production of the well,

خرد شدن ساختار ماتریس در اثر فشار بارهای روباره بر سنگ و کاهش فضای منافذ. در طول تولید از چاه،

DT: Compact (v.), Compacted (adj.), Compactive (adj.)

Col: Compaction Commercial Well, Compaction Drive

بخش‌ها / واحدهای جدا شده جریان مخزن **Compartments** /UK: kəm'pa:t.mənt/ /US: kəm'pa:rt.mənt/ N.

Mor: "com-" with, together / "part" part / "-ment" state of being, act of / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Segregated flow units of a main reservoir that have a poor flow connection or no flow connection to the main reservoir.

واحدهای جریان مجزا از مخزن اصلی که اتصال جریان ضعیفی دارند یا هیچ اتصال جریانی به مخزن اصلی ندارند.

DT: Compartment (n.), Compartmented (adj.), Compartmentalize (v.)

تکمیل چاه / آماده‌سازی چاه برای تولید **Completion** /UK: kəm'pli:t/ /US: kəm'pli:t/ V.

Mor: "com-" with, together / "plete/" fill / "-ion" process, action

Def: (1) To finish a well so that it is ready to produce oil or gas. After reaching total depth (TD), casing is run and cemented, casing is perforated opposite the producing zone, tubing is run, and control and flow valves are installed at the wellhead. Well completions vary according to the kind of well, depth, and the formation from which the well is to produce. (2) The procedure by which a successful well is read-

ied for production. (3) The installation of permanent wellhead equipment for the production of oil and gas.

(۱) تکمیل چاه به گونه‌ای که آماده تولید نفت یا گاز باشد. پس از رسیدن به عمق کامل (TD)، لوله جداری اجرا و سیمان‌کاری می‌شود، لوله جداری در مقابل منطقه تولید سوراخ می‌شود، لوله‌گذاری انجام می‌شود و شیرهای کنترل و جریان در دهانه چاه نصب می‌شوند. تکمیل چاه بسته به نوع چاه، عمق و سازندی که چاه از آن تولید می‌کند، متفاوت است. (۲) روشی که طی آن یک چاه موفق برای تولید آماده می‌شود. (۳) نصب تجهیزات دائمی سرچاهی برای تولید نفت و گاز.

DT: Complete (v.), Completed (adj.), Completing (n.), Recompletion (n.)

Col: Barefoot Completion, Cavity Completion, Coiled Tubing Completion, Completion Bore Protector, Completion Fluid, Compressed Natural Gas Completion Funds, Completion Interval, Completion Technical Limits, Condensate Concentric Completion, Dry Completion Unit, Dual Completion, Expandable Completions, Lower Completion, Multiple Completion, Natural Completion, Open-Hole Completions, Packerless Completions, Partial Completion, Perforated Completion, Primary Completion, Producing Zone Completion, Screen Only Completion, Service Zone Completion, Set-Through Completion, Side-by-Side Completion, Subsea Completion, Top-Set Completion, Tubingless Completion, Upper Completion

Compliance /UK: kəm'plai.əns/ /US: kəm'plai.əns/ N. **انطباق / رعایت شرایط و مقررات**

Mor: "com-" with, together / "ply/.i" fold, yield, braid / "-ance/" forms noun or adjective

Def: The act of meeting specified conditions or requirements.

عمل برآورده کردن شرایط یا الزامات مشخص شده.

DT: Comply (v.), Compliant (adj.)

Col: Significant Noncompliance

Compression /UK: kəm'pres.ən/ /US: kəm'pres.ən/ N. **تراکم / فشرده‌سازی گاز یا ماده**

Mor: "com-" with, together / "press" press / "-ion" process, action

Def: (1) The act or process of contracting a volume of gas into a smaller space. (2) Natural gas is compressed during transportation and storage. The standard pressure that gas volumes are measured at is 14.7 psi. When being transported through pipelines, and when being stored, gas is compressed to save space.

(۱) عمل یا فرآیند فشرده‌سازی حجمی از گاز به فضای کوچک‌تر. (۲) گاز طبیعی در حین حمل و نقل و ذخیره‌سازی فشرده می‌شود. فشار استاندارد که حجم گاز در آن اندازه‌گیری می‌شود ۱۴/۷ psi است. هنگام انتقال از طریق خطوط لوله و هنگام ذخیره‌سازی، گاز برای صرفه‌جویی در فضا فشرده می‌شود.

DT: Geopressured (n.)

Col: Compressional Wave, Compression Ratio, Compression-Set Packer

Compressor /UK: kəm'pres.ər/ /US: kəm'pres.ər/ N. **کمپرسور / دستگاه افزایش فشار گاز**

Mor: "com-" with, together / "press" press / "-or" person or thing doing action

Def: (1) A type of pump that increases the pressure of gas. Commonly used as a production rate increaser by increasing the gas pressure delivered from low-pressure gas wells to enter the pipeline. The intake into the compressor lowers the wellhead pressure, creating a larger drawdown. (2) An engine used to increase the pressure of natural gas so that it will flow more easily through a pipeline. (3) Thermodynamic machine that increases the pressure of a gas flow using mechanical energy. (4) Device for mechanically increasing the pressure of a refrigerant vapor. (5) A mechanical device used to raise the pressure of a gas.

(۱) نوعی پمپ که فشار گاز را افزایش می‌دهد. معمولاً به عنوان افزایش‌دهنده نرخ تولید با افزایش فشار گاز تحویلی از چاه‌های گاز کم‌فشار برای ورود به خط لوله استفاده می‌شود. ورودی به کمپرسور، فشار سرچاهی را کاهش می‌دهد و باعث افت فشار بیشتری می‌شود. (۲) موتور که برای افزایش فشار گاز طبیعی استفاده می‌شود تا جریان آن از طریق خط لوله آسان‌تر شود. (۳) دستگاه ترمودینامیکی که فشار جریان گاز را با استفاده از انرژی مکانیکی افزایش می‌دهد. (۴) دستگاهی برای افزایش مکانیکی فشار بخار مبرد. (۵) دستگاه مکانیکی که برای افزایش فشار گاز استفاده می‌شود.

DT: Compression (n.), Geopressured (n.)

Col: CFC Centrifugal Compressor, Compressors can be of three types, Compressor Station, Refrigerant Compressor

Concession /UK: kən'sef.ən/ /US: kən'sef.ən/ N.

امتیاز بهره‌برداری / منطقه
مجاز برای اکتشاف و توسعه

Mor: "con-" with, together / "cess" yield, move away / "-ion" process, action

Def: (1) A geographic area that is licensed or leased to a company for a given period for exploration and development under specified terms and conditions. (2) Usually used in foreign operations and refers to a large block of acreage granted to the operator by the host government for a certain time and under certain government conditions that allows the operator to conduct exploratory and/or development operations. The concession agreement assures the holder of certain rights under the law.

(۱) یک منطقه جغرافیایی که برای مدت معینی برای اکتشاف و توسعه تحت شرایط و ضوابط مشخص به یک شرکت مجوز یا اجازه داده می‌شود. (۲) معمولاً در عملیات خارجی استفاده می‌شود و به یک بلوک بزرگ از زمین اشاره دارد که توسط دولت میزبان برای مدت زمان مشخص و تحت شرایط خاص دولت به اپراتور اعطا می‌شود و به اپراتور اجازه می‌دهد عملیات اکتشافی و/یا توسعه‌ای را انجام دهد. توافقنامه امتیاز، دارنده را از حقوق خاصی طبق قانون تضمین می‌کند.

DT: Access (n.), Access (v.), Reaccess (v.), Accessible (adj.)

Condensate /UK: 'kɒn.dən.seɪt/ /US: 'kɑ:n.dən.seɪt/ N.

کندنسیت / مایع متراکم
شده از گاز

Mor: "con-" with, together / "dense/" dense / "-ate/" to make, form adjective

Def: (1) The part of the hydrocarbon stream that is a vapor in the formation and condenses to a liquid after being cooled. Normally the volatile condensate has a composition of C5–C8 and an API gravity of >40. (2) A hydrocarbon liquid that forms by precipitation from a gas. When the liquid precipitates in the reservoir during pressure depletion, the liquid is referred to as retrograde condensate. Surface production of hydrocarbon liquids through primary separation facilities is referred to as condensate when it comes from a gas reservoir. Natural gas condensates consist primarily of pentanes (C5H12) and heavier components; there will be some propane and butane dissolved within the mixture. (3) Liquids condensed

(۱) بخشی از جریان هیدروکربن که در سازند به صورت بخار است و پس از سرد شدن به مایع تبدیل می‌شود. معمولاً میعانات فرار دارای ترکیبی از C۸-C۵ و چگالی API >۴۰ هستند. (۲) مایع هیدروکربنی که از طریق رسوب از گاز تشکیل می‌شود. هنگامی که مایع در حین کاهش فشار در مخزن رسوب می‌کند، به آن میعانات برگشتی گفته می‌شود. تولید سطحی مایعات هیدروکربنی از طریق تأسیسات جداسازی اولیه، هنگامی که از مخزن گاز می‌آید، میعانات نامیده می‌شود. میعانات گاز طبیعی عمدتاً از پنتان‌ها (C۵H۱۲) و اجزای سنگین‌تر تشکیل شده‌اند. مقداری پروپان و بوتان در مخلوط حل می‌شوند. (۳) مایعات

میعانات

DT: Compression (n.)

Col: Condensate Concentric Completion, Condensate Banking, Condensate Return Pump, Gas Condensate, Gas Condensate Reservoir, Gasification Gas Condensate Well, Lease Condensate, Plant Condensate, Retrograde Condensate

Condensation /UK: ,kɒn.den'seɪ.ʃən/ /US: ,kɑ:n-/ N.

تقطیر / چگالش بخار به
مایع

Mor: "con-" with, together / "dense/" dense / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Change of state of a vapor into a liquid by extracting heat from the vapor.

تبدیل بخار به مایع با گرفتن گرما از بخار.

DT: Compression (n.)

Col: Condensation Polymerization

Condenser /UK: kən'den.sər/ /US: kən'den.sə/ N.

کندانسور / مبدل حرارتی
برای تبدیل بخار به مایع

Mor: "con-" with, together / "dense/" dense / "-er" person or thing doing action

Def: Heat exchanger in which vapor is liquefied by the rejection of heat to a heat sink.

مبدل حرارتی که در آن بخار با دفع گرما به یک هیت سینک، مایع می‌شود.

DT: Compression (n.)

Conductivity /UK: ,kɒn.dʌk'tɪv.ə.ti/ /US: ,kɑ:n.dʌk'tɪv.ə.ti/ N.

رسانایی / قابلیت
عبور جریان یا گرما

Mor: "con-" with, together / "duct" to lead / "-ive" adjective form of noun / "-ity" make noun form

Def: The permeability of the pack times its width. Expressed in md-ft.

نفوذپذیری بسته ضربدر عرض آن. (ft-md) بیان می‌شود.

DT: Byproduct (n.), Duct (n.), Conduct (v.), Conductor (n.), Induct (v.)

Col: Fluid Conductivity

Conductor /UK: kən'dʌk.tər/ /US: kən'dʌk.tə/ N. هادی / ماده با مقاومت کم
برای جریان برق

Mor: "con-" with, together / "duct" to lead / "-or" person or thing doing action

Def: A substance that offers little resistance to the flow of electrical currents. Insulated copper wire is the most common form of conductor.

ماده‌ای که مقاومت کمی در برابر جریان الکتریکی ارائه می‌دهد. سیم مسی عایق‌دار رایج‌ترین نوع رسانا است.

DT: Byproduct (n.), Duct (n.), Conduct (v.), Induct (v.)

Col: Bonding Conductor, Conductor Pipe

Conformity /UK: kən'fɔːmə.ti/ /US: kən'fɔːr.mə.ti/ N. هم‌ترازی زمین‌شناسی /
سطح جداکننده لایه‌های صخره‌ای

Mor: "con-" with, together / "form" shape / "-ity" make noun form

Def: A surface separating younger from older rocks with no indication of erosion or other disturbance.

سطحی که سنگ‌های جوان‌تر را از سنگ‌های قدیمی‌تر جدا می‌کند و هیچ نشانه‌ای از فرسایش یا سایر اختلالات ندارد.

DT: Conform (v.), Conformed (adj.)

Conservation /UK: ˌkɒn.sə'veɪ.ʃən/ /US: ˌkɑːn.sə'veɪ.ʃən/ N. مدیریت
بهره‌برداری و حفاظت محیط‌زیست / صرفه‌جویی در منابع

Mor: "con-" with, together / "serve/" watch, attend to / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Regulation of oil and/or gas production from a reservoir in order to prolong its life and hopefully recover a larger quantity of the oil or gas in place; reinjection of associated gas for future use. Also, environmental protection and preservation.

تنظیم تولید نفت و/یا گاز از یک مخزن به منظور افزایش طول عمر آن و بازیابی مقدار بیشتری از نفت یا گاز موجود؛ تزریق مجدد گازهای همراه برای استفاده در آینده. همچنین، حفاظت و نگهداری از محیط زیست.

DT: Conserve (v.), Conserved (adj.)

Consistency /UK: kən'sɪs.tən.si/ /US: kən'sɪs.tən.si/ N. قوام / میزان روانی و
چسبندگی سیال

Mor: "con-" with, together / "sist" remain, stand / "-ence" forms noun / "-y" state of, process of

Def: A fluid's ability to deform and flow and its general cohesion to itself.

توانایی یک سیال برای تغییر شکل و جریان یافتن و چسبندگی کلی آن به خودش.

DT: Consistent (adj.), Consist (v.)

Col: Bearden Unit of Consistency

Console /UK: kən'səʊl/ /US: kən'soʊl/ V. تابلو کنترل / پنل فرمان

Mor: "con-" with, together / "sole" comfort

Def: The control panel. Driller's

صفحه کنترل. دستگاه حفاری

DT: Consoling (adj.), Consoled (adj.), Consoler (n.)

Consolidated /UK: kən'sɒl.ɪ.deɪ.tɪd/ /US: kən'sɑː.lə.deɪ.tɪd/ A. سخت‌شده /
یکپارچه / مقاوم در برابر حفاری

Mor: "con-" with, together / "sol" whole / "-id" state of / "-ate/" to make, form adjective / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: An approximate level of rock strength where sufficient cementation is present

to allow the rock to remain intact during drilling and production. Often the unconfined compressive strength is >1000–1500 psi.

سطح تقریبی مقاومت سنگ که در آن سیمان‌شدگی کافی وجود دارد تا سنگ در طول حفاری و تولید دست‌نخورده باقی بماند. اغلب مقاومت فشاری محصور نشده بیش از ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ psi است.

DT: Consolidate (v.), Consolidation (n.), Biosolids ()

Col: Consolidated Soil, Marginally Consolidated

Constant /UK: 'kɒn.stənt/ /US: 'kɑːn.stənt/ A. **ضریب بیوت / رابطه فشار منفذی و تنش**

Mor: "con-" with, together / "st" stand, make firm / "-ant" adjective, person or thing doing action

Def: The relationship between pore pressure and stress.

رابطه بین فشار منفذی و تنش.

DT: Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Col: Constant Choke-Pressure Kill Method, Free Point Constant

Constituent /UK: kən'stɪtʃ.u.ənt/ /US: kən'stɪtʃ.u.ənt/ N. **جزء / عنصر سازنده / مؤلفه**

Mor: "con-" with, together / "st" stand, make firm / "-ite/" verb, person or thing connected with / "u" connector / "-ent" noun

Def: An essential part or component of a system or group: examples are an ingredient of a chemical system or a component of an alloy.

یک بخش یا جزء اساسی از یک سیستم یا گروه: به عنوان مثال، می‌توان به یک جزء از یک سیستم شیمیایی یا یک جزء از یک آلیاژ اشاره کرد.

DT: Constant (n.), Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Consumer /UK: kən'sjuː.mər/ /US: kən'suː.mə/ N. **مصرف‌کننده نهایی / کاربر پایانی انرژی**

Mor: "con-" with, together / "sume/" take / "-er" person or thing doing action

Def: The ultimate end user of natural gas at their "burner tip" as contrasted to a "customer" who may purchase natural gas for resale.

کاربر نهایی گاز طبیعی در «نوک مشعل» خود، در مقایسه با «مشتری» که ممکن است گاز طبیعی را برای فروش مجدد خریداری کند.

DT: Consume (v.), Consumed (adj.)

Col: Industrial Consumers

Contact /UK: 'kɒn.tækt/ /US: 'kɑːn.tækt/ N. **سطح تماس / عمق جدایش سیالات**

Mor: "con-" with, together / "tact" touch

Def: The depth of the interface between the oil and water, oil and gas, or water and gas.

عمق سطح مشترک بین نفت و آب، نفت و گاز، یا آب و گاز.

DT: Contacted (adj.)

Col: Absorber or Contactor, Chlorine Contact Unit, Contact Angle, Contact Stabilization, Contact Tank, Fluid Contact

Contaminant /UK: kən'tæm.ɪ.nənt/ /US: kən'tæm.ə.nənt/ N. **آلاینده / ماده ممانعت‌کننده**

Mor: "con-" with, together / "tam" touch / "in-" relating to, chemical substance / "-ant" adjective, person or thing doing action

Def: Placing a material in a cement slurry (usually already in a wellbore) that purposely prevents the cement from setting so that it can be circulated out of the wellbore.

قرار دادن یک ماده در دوغاب سیمان (معمولاً از قبل در چاه) که عمداً از سفت شدن سیمان جلوگیری می‌کند تا بتواند از چاه خارج شود.

DT: Contaminate (v.), Contaminated (adj.)

Col: Criteria Air Contaminants

Contamination /UK: kən'tæm.ɪ.nert/ /US: kən'tæm.ə.nert/ V. **آلودگی / نفوذ مواد / مضر**

Mor: "con-" with, together / "tam" touch / "in-" relating to, chemical substance / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The introduction into water of microorganisms, chemicals, toxic substances, wastes, or wastewater in a concentration that makes the water unfit for its next intended use.

ورود میکروارگانیسم‌ها، مواد شیمیایی، مواد سمی، زباله‌ها یا فاضلاب به آب با غلظتی که آب را برای استفاده بعدی نامناسب می‌کند.

DT: Contaminant (n.), Contaminate (v.), Contaminated (adj.)

Content /UK: kən'tent/ /US: kən'tent/ A. **مقدار انرژی / ارزش حرارتی**

Mor: "con-" with, together / "tent" hold, stretch

Def: The heat value per unit of fuel expressed in British thermal units (Btu) as determined from tests of fuel samples.

ارزش حرارتی هر واحد سوخت که بر حسب واحد حرارتی بریتانیایی (Btu) بیان می‌شود و از آزمایش نمونه‌های سوخت به دست می‌آید.

DT: Contain (v.), Contained (adj.)

Contractor /UK: kən'træk.tər/ /US: 'kɑ:n.træk.tə/ N. **پیمانکار / شرکت مجری**

Mor: "con-" with, together / "tract" to pull, draw / "-or" person or thing doing action

Def: Contractor is the person, firm, or company whose tender has been accepted by the company and includes the contractor's personnel representative, successors, and permitted assigns.

پیمانکار، شخص، شرکت یا سازمانی است که مناقصه آن توسط شرکت پذیرفته شده است و شامل نماینده پرسنل پیمانکار، جانشینان و نمایندگان مجاز او می‌شود.

DT: Contract (v.), Contracted (adj.)

Col: Drilling Contractor, Project Manager Contractor

Conveyance /UK: kən'veɪ.əns/ /US: kən'veɪ.əns/ N. **انتقال مالکیت / واگذاری**

Mor: "con-" with, together / "vey" way / "-ance/" forms noun or adjective

Def: Is a transfer of ownership of a property from one party to another.

عبارت است از انتقال مالکیت یک ملک از یک طرف به طرف دیگر.

DT: Convey (v.), Conveyed (adj.)

Core /UK: kɔ:r/ /US: kɔ:r/ N. **مغزه / نمونه سنگی**

Mor: "core" core

Def: A sample of the formation, taken with a core barrel.

نمونه‌ای از سازند، که با یک لوله مغزه‌گیری گرفته شده است.

DT: Coring (n.), Cored (adj.)

Col: Bleeding Core, Core Analysis, Core Barrel, Core Customer, Core Diameter, Core Sample Core Sample, Native State Core, Preserved Core, Sidewall Core

Corkscrew /UK: 'kɔ:k.skru:/ /US: 'kɔ:rk.skru:/ N. **تغییر شکل مارپیچی / پیچ‌خوردگی لوله**

Mor: "cork" cork / "screw" turn

Def: Compressional deformation of tubulars to the point where the tubing resembles a corkscrew. The condition may be temporary if the metal is not yielded past the elastic recovery point. Tubulars that are corkscrewed may be pumped through but will stick most diameters of tool strings.

تغییر شکل فشاری لوله‌ها تا جایی که لوله شبیه یک در بازکن می‌شود. اگر فلز از نقطه بازیابی الاستیک فراتر نرود، این وضعیت ممکن است موقتی باشد. لوله‌هایی که در بازکن هستند را می‌توان پمپ کرد اما بیشتر قطرهای رشته‌های ابزار را می‌چسبند.

DT: Cork (n.), Corked (adj.)

DT: Screw (n.), Screw (v.), Screwed (adj.)

Correlate /UK: 'kɒr.ə.leɪt/ /US: 'kɔːr.ə.leɪt/ V.

همبستگی / تطبیق داده‌ها

Mor: "cor-" with, together / "re-" again, back / "late" carried, borne

Def: To compare logging and core or other information and account for discrepancies.

برای مقایسه‌ی لاگ‌ها و اطلاعات اصلی یا سایر اطلاعات و بررسی اختلافات.

DT: Correlated (adj.), Correlation (n.)

Corrosion /UK: kə'reʊd/ /US: kə'roud/ V.

خوردگی / زنگ‌زدگی شیمیایی

Mor: "cor-" with, together / "rose/" scrape / "-ion" process, action

Def: (1) The deteriorating chemical reaction of a metal with the fluids with which it is in contact. (2) The gradual decomposition or destruction of a material by chemical action, often due to an electrochemical reaction. Corrosion may be caused by (1) stray current electrolysis, (2) galvanic corrosion caused by dissimilar metals, or (3) differential-concentration cells. Corrosion starts at the surface of a material and moves inward.

(۱) واکنش شیمیایی رو به زوال یک فلز با سیالاتی که با آنها در تماس است. (۲) تجزیه یا تخریب تدریجی یک ماده توسط واکنش شیمیایی، اغلب به دلیل یک واکنش الکتروشیمیایی. خوردگی ممکن است ناشی از (۱) الکترولیز جریان سرگردان، (۲) خوردگی گالوانیکی ناشی از فلزات غیرمشابه، یا (۳) پیل‌های اختلاف غلظت باشد. خوردگی از سطح یک ماده شروع می‌شود و به سمت داخل حرکت می‌کند.

DT: Corrode (v.), Corroded (adj.)

Col: Anode Corrosion Efficiency, Bimetal Corrosion, Cathodic Corrosion, Copper Strip Corrosion, Corrosion Coupon, Corrosion Fatigue, Corrosion Film, Corrosion Inhibition, Corrosion Inhibitor, Corrosion Potential, Corrosion-Resistant Alloy, CP Corrosion-Resistant Ring Groove, Crevice Corrosion, Estuaries Erosion Corrosion, Exfoliation Corrosion, Filiform Corrosion, Flow-Assisted Corrosion, Fretting Corrosion, Intercrystalline Corrosion, Intergranular Corrosion, Lamellar Corrosion, Stray Current Corrosion, Stress Corrosion Cracking, Underdeposit Corrosion

Corrosive /UK: kə'reʊd/ /US: kə'roud/ V.

خورنده / سوزاننده

Mor: "cor-" with, together / "rose/" scrape / "-ive" adjective form of noun

Def: A chemical that can cause burns to skin, eyes, or the respiratory system.

ماده شیمیایی که می‌تواند باعث سوختگی پوست، چشم یا سیستم تنفسی شود.

DT: Corrode (v.), Corrosion (n.), Corroded (adj.)

Col: Corrosive Gas

Counter /UK: 'kaʊn.tər/ /US: 'kaʊn.t̬ə/ N.

شمارنده / دستگاه اندازه‌گیری پرتوزا

Mor: "counter-" against, opposite

Def: Radioactive measuring device.

دستگاه اندازه‌گیری رادیواکتیو

Coupling /UK: 'kʌp.lɪŋ/ /US: 'kʌp.lɪŋ/ N.

اتصال / کوپلینگ

Mor: "couple/" two, join two things / "-ing" verb present tense

Def: The connection point of jointed pipe. It may be a steel shell with female threads to which the pins are connected or a formed female connection (box) on the end of tubing.

نقطه اتصال لوله متصل. این نقطه می‌تواند یک پوسته فولادی با رزوه‌های ماده باشد که پین‌ها به آن متصل می‌شوند یا یک اتصال ماده (جعبه) شکل‌دار در انتهای لوله باشد.

DT: Freight (n.), Freight (adj.), Freight (v.)

Col: Casing Coupling, Flow Coupling, Male Coupling

Cracking /UK: 'kræk.ɪŋ/ /US: 'kræk.ɪŋ/ A.

شکست هیدروکربن / کراکینگ

Mor: "crack" crack / "-ing" verb present tense

Def: (1) The refinery process in which large, heavy, complex hydrocarbon molecules are broken down into simpler and lighter molecules in order to derive a variety of

fuel products. (2) The process in which large molecules found in crude oil are broken down into smaller molecules. See Catalytic cracking and Thermal cracking. (3) Process carried out in a refinery reactor in which the large molecules in the charge stock are broken up into smaller, lowerboiling, stable hydrocarbon molecules, which leave the vessel overhead as unfinished cracked gasoline, kerosenes, and gas oils. At the same time, certain unstable or reactive molecules in the charge stock combine to form tar or coke bottoms. The cracking reaction may be carried out with heat and pressure (thermal cracking) or in the presence of a catalyst (catalytic cracking).

(۱) فرآیند پالایشگاهی که در آن مولکول‌های هیدروکربن بزرگ، سنگین و پیچیده به مولکول‌های ساده‌تر و سبک‌تر تجزیه می‌شوند تا انواع محصولات سوختی به دست آیند. (۲) فرآیندی که در آن مولکول‌های بزرگ موجود در نفت خام به مولکول‌های کوچک‌تر تجزیه می‌شوند. به کراکینگ کاتالیزوری و کراکینگ حرارتی مراجعه کنید. (۳) فرآیندی که در یک راکتور پالایشگاهی انجام می‌شود که در آن مولکول‌های بزرگ موجود در مخزن سوخت به مولکول‌های هیدروکربن کوچک‌تر، با نقطه جوش پایین‌تر و پایدار تجزیه می‌شوند که به صورت بنزین، نفت سفید و نفت گاز کراکینگ نشده از بالای مخزن خارج می‌شوند. در همان زمان، برخی از مولکول‌های ناپایدار یا واکنش‌پذیر موجود در مخزن سوخت با هم ترکیب می‌شوند تا تهنشینی قیر یا کک را تشکیل دهند. واکنش کراکینگ ممکن است با گرما و فشار (کراکینگ حرارتی) یا در حضور کاتالیزور (کراکینگ کاتالیزوری) انجام شود.

DT: Crack (v.), Cracked (adj.)

Col: Catalytic Cracking, Catalytic Hydrocracking, Chloride Stress Cracking, Environmental Cracking, Hydrocracking Hydrocracking, Hydrogen-Induced Cracking, Hydrogen Sulfide Cracking, Stress Chloride Cracking, Stress Corrosion Cracking, Sulfide Stress Cracking, Thermal Cracking

Crater /UK: 'kreɪ.tər/ /US: 'kreɪ.ʔə/ N.

دهانه / گودال انفجاری

Mor: "crater" crater

Def: A depression formed from a release of gas through loose soil at the surface or sea floor.

فرورفتگی‌ای که در اثر آزاد شدن گاز از میان خاک سست در سطح یا کف دریا ایجاد می‌شود.

DT: Cratering (v.), Cratered (adj.)

Col: Cratering or Sloughing

Creep /UK: kri:p/ /US: kri:p/ V.

خزش / حرکت تدریجی ماده

Mor: "creep" creep

Def: (1) The slowest form of mass movement. (2) The slow movement of a solid due to an applied stress. Often very sensitive to time and rate of stress application.

(۱) کندترین شکل حرکت جرم. (۲) حرکت آهسته یک جامد در اثر اعمال تنش. اغلب به زمان و سرعت اعمال تنش بسیار حساس است.

DT: Creeping (adj.)

Crew /UK: kru:/ /US: kru:/ N.

خدمه / تیم عملیاتی

Mor: "crew" crew

Def: (1) A group of workers on a rig. (2) The company of officers and personnel on board the ship. Though operations are similar to other types of ships, there is more emphasis on crew training for steam turbine plant and LNG cargo handling operations, as well as planned maintenance procedures.

(۱) گروهی از کارگران روی دکل. (۲) جمعی از افسران و پرسنل حاضر در کشتی. اگرچه عملیات مشابه سایر انواع کشتی‌ها است، اما تأکید بیشتری بر آموزش خدمه برای عملیات نیروگاه توربین بخار و جابجایی محموله LNG و همچنین رویه‌های تعمیر و نگهداری برنامه‌ریزی شده وجود دارد.

DT: Crewing (v.), Crewed (adj.)

Col: Casing Crew, Drilling Crew

Critical /UK: 'krɪt.ɪ.kəl/ /US: 'krɪʦ.ɪ.kəl/ A.

بحرانی / حساس

Mor: "crit" judge, decide, sift / "-ic" adjective / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: Supersonic.

مافوق صوت.

DT: Critically (adv.), Critique (n.), Criticize (v.)

Col: Critical Buckling Load, Critical Components, Critical Drawdown, Critical Failure, Critical Flow Rate, Critical Point, Critical Pressure, Critical Saturation

Critical Saturation, Critical Success Factors, Critical Temperature, Critical Velocity

Crossover /UK: 'krɒs.əʊ.vər/ /US: 'krɔːs.əʊ.vər/ N.

کراس‌اور / محل انتقال
جریان

Mor: "cross" intersect / "over-" above, more

Def: A section of the treating string that transfers incoming flow from inside the pipe to the annulus below the crossover and the return flow from inside the tubing to the annulus above the crossover. Straddles a packer.

بخشی از رشته تصفیه که جریان ورودی را از داخل لوله به حلقه زیر تقاطع و جریان برگشتی را از داخل لوله به حلقه بالای تقاطع منتقل می‌کند. این رشته روی یک پکر قرار دارد.

DT: Cross (v.), Crossed (adj.)

Col: Crossover Sub, crossover or profile

Crown /UK: kraʊn/ /US: kraʊn/ N.

تاج / نقطه اوج

Mor: "crown" crown

Def: High point.

نقطه اوج.

DT: Crowned (adj.)

Col: Crown Block, Crown Lands, Crown Plugs, Crown Saver, Lower Crown Plug, Traveling and Crown Blocks, Upper Crown Plug

Crust /UK: krʌst/ /US: krʌst/ N.

پوسته زمین / لایه خارجی

Mor: "crust" hard outside covering

Def: The outermost crust of the Earth.

بیرونی‌ترین پوسته زمین.

DT: Crusted (adj.)

Crystal /UK: 'krɪs.təl/ /US: 'krɪs.təl/ N.

بلور / ساختار بلوری

Mor: "crystal" crystal

Def: (1) A large number of objects that are all of the same size and shape and are attracted to one another will tend to form repeating 3D structures, instead of lying about randomly. A more complicated crystal will be formed if more than one kind of object is present. You are probably most familiar with crystals of simple covalent solids (like sugar) or ionic solids (like table salt), where the attractive forces between perfectly ordinary molecules and ions line up in an orderly fashion to give structure that we can actually see on the macroscopic scale. It is possible to form crystals even of proteins with molecular weights approaching a million, as each molecule of a protein will have the same molecular weight and 3D shape, and we have all seen "crystals" of oranges stacked in fruit shops. (2) A mineral with a systematic internal arrangement of ions that forms a repeating outward latticework of 3D units.

(۱) تعداد زیادی از اجسام که همگی اندازه و شکل یکسانی دارند و به یکدیگر جذب می‌شوند، به جای اینکه به طور تصادفی در کنار هم قرار گیرند، تمایل به تشکیل ساختارهای سه بعدی تکراری دارند. اگر بیش از یک نوع جسم وجود داشته باشد، یک کریستال پیچیده‌تر تشکیل می‌شود. شما احتمالاً بیشتر با کریستال‌های جامدات کووالانسی ساده (مانند شکر) یا جامدات یونی (مانند نمک طعام) آشنا هستید، جایی که نیروهای جاذبه بین مولکول‌ها و یون‌های کاملاً معمولی به طور منظم صف می‌کشند تا ساختاری را ایجاد کنند که می‌توانیم در مقیاس ماکروسکوپی ببینیم. حتی تشکیل کریستال از پروتئین‌هایی با وزن مولکولی نزدیک به یک میلیون نیز امکان‌پذیر است، زیرا هر مولکول پروتئین وزن مولکولی و شکل سه بعدی یکسانی خواهد داشت و همه ما "کریستال‌های" پرتقال را که در میوه فروشی‌ها چیده شده‌اند، دیده‌ایم. (۲) یک ماده معدنی با چیدمان داخلی سیستماتیک یون‌ها که یک شبکه تکراری رو به بیرون از واحدهای سه بعدی را تشکیل می‌دهد.

DT: Crystalline (adj.), Recrystallization ()

Col: Cubic Foot Crystallization Temperature, Intercrystalline Corrosion

Current /UK: 'kʌr.ənt/ /US: 'kɜː.ənt/ A.

جریان برق / شدت جریان

Mor: "cur(r)" run / "-ent" adjective

Def: The flow of electricity in a circuit, measured in amperes.

جریان الکتریسیته در یک مدار، که با آمپر اندازه‌گیری می‌شود.

DT: Currents (n.), Currenting (v.), Recurrent (adj.)

Col: Alternating Current, Direct Current, Impressed Current, Stray Current, Stray Current Corrosion, Telluric Currents

Curtailment /UK: kə'teɪl.mənt/ /US: kə'teɪl.mənt/ N. کاهش / محدودسازی

Mor: "cur" short / "tail" cut apart / "-ment" state of being, act of

Def: An action by which the customer receives less than the contract quantity of natural gas or services due to a system-wide shortage.

اقدامی که به موجب آن مشتری به دلیل کمبود سراسری سیستم، گاز طبیعی یا خدمات کمتری نسبت به مقدار قرارداد دریافت می‌کند.

DT: Curtail (v.), Curtailed (adj.)

DT: Curtail (v.), Curtailed (adj.)

Curvature /UK: 'kɜ:.və.tʃər/ /US: 'kɜ:.və.tʃər/ N. انحناء / تغییر شکل

Mor: "curve/" curve / "-ate/" to make, form adjective / "-ure" act, process

Def: A seismic comparison method useful in finding karsts.

یک روش مقایسه لرزه‌ای مفید در یافتن کارست‌ها.

DT: Curve (n.), Curved (adj.), Curving (v.)

Col: Radius of Curvature

Custody /UK: 'kʌs.tə.di/ /US: 'kʌs.tə.di/ N. نگهداری / مدیریت مالکیت

Mor: "custod" guard / "-y" state of, process of

Def: Relates to when the ownership of oil changes. A run ticket is prepared for the receiver and the shipper to record the transaction.

مربوط به زمانی است که مالکیت نفت تغییر می‌کند. یک رسید ثبت تراکنش برای گیرنده و فرستنده تهیه می‌شود.

DT: Custodian (n.), Custodial (adj.)

Col: Chain of Custody, Custody Transfer Measuring System, Lease Automatic Custody Transfer, Lease Automatic Custody Transfer Unit

Cut /UK: kʌt/ /US: kʌt/ V. سهم / نسبت

Mor: "cut" cut

Def: The fraction of a fluid in a mixture of fluids.

کسری از یک سیال در مخلوطی از سیالات.

DT: Cutting (n.), Cutback (n.), Cutoff (n.), Cutrite (), Cuttings ()

Col: Casing Cutter, Chemical Cutter, Cut and Strip, Cutback Asphalt, Cycle Volume Cutback Bitumen, Cut Fluid, Cut Lip Guide, Cutoff Tool, Cutting Oil, Drill Cuttings Draw Works, Drill Cuttings, Explosive Cutter, External Cutter, Gas Cut, Heart Cut, Internal Cutter, Jet Cutter, Low-Water Cutoff, Net Pay Cutoff, Oil-Cut Mud, Porosity Cutoff, Radial Cutting Torch, Slip and Cut

Cuttings /UK: 'kʌt.ɪŋ/ /US: 'kʌt.ɪŋ/ N. تراشه‌های حفاری / قطعات سنگی

Mor: "cut" cut / "-ing" verb present tense / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Chips and small fragments of rock cut by a drill bit and brought to the surface by the flow of drilling mud. (2) Rock chippings cut from the formation by the drill bit and brought to the surface with the mud. Used by geologists to obtain formation data. (3) Chips and small fragments of rocks as the result of drilling that are brought to the surface by the flow of drilling mud as it is circulated. Cuttings are important to geologists, who examine them for information concerning the type of rock being drilled. (4) Chips of rock from the drilling process. They are circulated to the surface by the mud and separated in the screens and shaker. They are useful for identifying and correlating the formation.

(۱) تراشه‌ها و قطعات کوچک سنگ که توسط مته بریده شده و توسط جریان گل حفاری به سطح زمین آورده می‌شوند. (۲) تراشه‌های سنگی که توسط مته از سازند بریده شده و همراه با گل به سطح زمین آورده می‌شوند. توسط زمین‌شناسان برای به دست آوردن داده‌های سازند استفاده می‌شوند. (۳) تراشه‌ها و قطعات کوچک سنگ‌ها در نتیجه حفاری که توسط جریان گل حفاری هنگام گردش به سطح زمین آورده می‌شوند. برش‌ها برای زمین‌شناسان مهم هستند و آنها را برای کسب اطلاعات در مورد نوع سنگ حفاری شده بررسی می‌کنند. (۴) تراشه‌های سنگ حاصل از فرآیند حفاری. آنها توسط گل به سطح زمین آورده شده و در غربال‌ها و شیکر جدا می‌شوند. آنها برای شناسایی و ارتباط سازند مفید هستند.

DT: Cut (n.), Cut (v.), Cutting (n.), Cutback (n.), Cutoff (n.), Cutrite ()

Col: Drill Cuttings Draw Works, Drill Cuttings

Cycling /UK: 'saɪ.klɪŋ/ /US: 'saɪ.klɪŋ/ N.

چرخه / عملیات متوالی تکرارشونده

Mor: "cycle/" cycle / "-ing" verb present tense

Def: A series of operations in petroleum refining or natural gas processing so conducted that the steps are periodically repeated in the same sequence.

مجموعه‌ای از عملیات در پالایش نفت با فرآوری گاز طبیعی که به گونه‌ای انجام می‌شود که مراحل آن به صورت دوره‌ای و با توالی یکسان تکرار می‌شوند.

DT: Cycle (n.), Cycle (v.), Recycling (n.), Recycle (v.), Cyclical (adj.)

Col: Gas Cycling

D

Damage /UK: 'dæm.ɪdʒ/ /US: 'dæm.ɪdʒ/ V.

آسیب / اختلال جریان

Mor: "damage" hurt, break

Def: A general term commonly referring to an obstruction in the flow path.

یک اصطلاح عمومی که معمولاً به انسداد در مسیر جریان اشاره دارد.

DT: Damaged (adj.), Damaging (adj.), Redamage (v.)

Col: Formation Damage, Near Wellbore Damage, Skin Damage

Damp /UK: dæmp/ /US: dæmp/ A.

مرطوب / دارای رطوبت جزئی

Mor: "damp" moist, suffocate, vapor

Def: Partially protected locations, such as under canopies and roofed open porches. Also, interior locations that are subject only to moderate degrees of moisture, such as basements and barns. Location,

مکان‌های نیمه‌محافظ، مانند زیر سایبان‌ها و ایوان‌های باز مسقف. همچنین، مکان‌های داخلی که فقط در معرض رطوبت متوسط هستند، مانند زیرزمین‌ها و انبارها. مکان،

DT: Damper (n.), Dampen (v.), Dampened (adj.), Dampening (n.)

Col: Barometric Damper, Damper Actuator, Damper or Dampener, Face and Bypass Damper, Fire Damper, Volume Control Damper

Damper /UK: 'dæm.pər/ /US: 'dæm.pə/ N. دمپر / کنترل‌کننده جریان هوا

Mor: "damp" moist, suffocate, vapor / "-er" more

Def: Device used to vary the volume of air passing through an outlet, inlet, or duct or generally through a confined cross section by varying the cross-sectional area.

وسیله‌ای که برای تغییر حجم هوای عبوری از یک خروجی، ورودی یا کانال یا به‌طور کلی از یک مقطع محدود، با تغییر سطح مقطع، استفاده می‌شود.

DT: Dampen (v.), Dampened (adj.), Dampening (n.)

Col: Barometric Damper, Damper Actuator, Damper or Dampener, Face and Bypass Damper, Fire Damper, Volume Control Damper

Dart /UK: da:t/ /US: da:rt/ N. دارت / ابزار جداسازی و هیدرولیکی

Mor: "dart" dart

Def: A pump-down fluid separation device. May also be used to operate tools down-hole by hydraulic forces.

وسیله‌ای برای جداسازی سیال با پمپ به داخل چاه. همچنین ممکن است برای به کار انداختن ابزارها در داخل چاه توسط نیروهای هیدرولیکی مورد استفاده قرار گیرد.

DT: Darting (v.), Darded (adj.)

Daughter /UK: 'dɔ:.tər/ /US: 'dɑ:.tə/ N. اتم فرزند / اتم حاصل از فروپاشی

Mor: "daughter" female offspring

Def: An atom that results from the radioactive decay of a parent atom.

اتمی که از واپاشی رادیواکتیو یک اتم والد حاصل می‌شود.

DT: Daughtering (v.), Daughtered (adj.)

Deal /UK: di:l/ /US: di:l/ N. قرارداد / معامله

Mor: "deal" deal

Def: Managed by CDA, a unique index of the source of released and proprietary well, seismic and other data.

توسط CDA مدیریت می‌شود، یک شاخص منحصر به فرد از منبع داده‌های چاه‌های آزاد شده و اختصاصی، لرزه‌نگاری و سایر داده‌ها.

DT: Dealing (n.), Dealt (v.)

Col: Asset Deal

Decommission /UK: ,di:.kə'mɪʃ.ən/ /US: ,di:.kə'mɪʃ.ən/ V. از سرویس خارج کردن / غیر فعال کردن

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "com-" with, together / "miss" send, throw / "-ion" process, action

Def: To remove from service.

برای حذف از سرویس.

DT: Commission (v.), Decommissioning (n.), Remission (n.), Transmit (v.)

Decommissioning /UK: ,di:.kə'mɪʃ.ən/ /US: ,di:.kə'mɪʃ.ən/ V. از رده خارج کردن / تعطیل‌سازی

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "com-" with, together / "miss" send, throw / "-ion" process, action / "-ing" verb present tense

Def: Process of dismantling wellhead, production, and transportation facilities and restoration of depleted producing areas in accordance with license requirements and/or legislation.

فرآیند برچیدن تأسیسات سرچاهی، تولیدی و حمل و نقل و بازسازی مناطق تولیدی تخلیه

شده مطابق با الزامات مجوز و/یا قانون.

DT: Commission (v.), Decommission (v.), Remission (n.), Transmit (v.)

Decomposition /UK: ˌdiːkəmˈpəʊz/ /US: ˌdiːkəmˈpoʊz/ V. تجزیه / فساد ماده

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "com-" with, together / "pose/" place / "-ite/" verb, person or thing connected with / "-ion" process, action

Def: The breakdown of complex material into simpler substances by biological or chemical action. Also referred to as degradation.

تجزیه مواد پیچیده به مواد ساده‌تر از طریق واکنش‌های بیولوژیکی یا شیمیایی. همچنین به عنوان تخریب شناخته می‌شود.

DT: Deposition (n.), Repose (n.), Compose (v.), Discompose (v.)

Col: Aerobic Decomposition, Anaerobic Decomposition, Thermal Decomposition

Deepen /UK: ˈdiːpən/ /US: ˈdiːpən/ V. عمیق کردن / افزایش عمق

Mor: "deep" deep / "-en" made of, to make it so

Def: To increase the distance below a specified reference datum.

برای افزایش فاصله زیر یک مرجع مشخص شده.

DT: Deepening (n.), Deep (adj.)

Deficiency /UK: dɪˈfɪj.ən.si/ /US: dɪˈfɪj.ən.si/ N. کمبود / کسری اکسیژن

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "fic" to do, to make / "i" connector / "-ence" forms noun / "-y" state of, process of

Def: The additional quantity of oxygen required to satisfy the BOD in a sample.

مقدار اکسیژن اضافی مورد نیاز برای برآورده کردن BOD در یک نمونه.

DT: Clarify (v.), Clarification (n.), Clarified (adj.)

Deflection /UK: dɪˈflek.ʃən/ /US: dɪˈflek.ʃən/ N. انحراف / تغییر زاویه

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "flect" bend / "-ion" process, action

Def: The total change in angle of a wellbore in a given distance.

کل تغییر زاویه چاه در یک فاصله معین.

DT: Deflect (v.), Deflected (adj.)

Degradation /UK: ˌdeg.rəˈdeɪ.ʃən/ /US: ˌdeg.rəˈdeɪ.ʃən/ N. تخریب / تجزیه شیمیایی

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "grade/" step, degree / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The conversion or breakdown of a substance to simpler compounds, for example, the degradation of organic matter to carbon dioxide and water.

تبدیل یا تجزیه یک ماده به ترکیبات ساده‌تر، برای مثال، تجزیه مواد آلی به دی‌اکسید کربن و آب.

DT: Degrade (v.), Degraded (adj.), Degrading (adj.), Biodegradation (), Down-gradient ()

Col: Bacterial Degradation

Dehumidifier /UK: ˌdiːhjuːˈmɪdɪ.faɪ.ər/ /US: ˌdiːhjuːˈmɪd.ə.fai.ər/ N. رطوبت‌گیر / دستگاه خشک‌کن هوا

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "hume/" moist, fluid / "-id" state of / "i" connector / "-fy/.i" make into / "-er" person or thing doing action

Def: Air cooler or an absorption or adsorption device used for lowering moisture content in air.

خنک‌کننده هوا یا دستگاه جذب یا جذب سطحی که برای کاهش رطوبت هوا استفاده می‌شود.

DT: Humidify (v.), Dehumidify (v.), Humidity (n.), Dehumidification (n.)

Dehydration /UK: ˌdiː.haɪˈd্রেɪt/ /US: ˌdiː.haɪˈd্রেɪt/ V. خشک‌سازی / حذف آب

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "hydr" water / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The removal of water from a fluid.

حذف آب از یک سیال.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (v.), Dehydrogenation (v.), Hydrogenation (v.)

Dehydrator /UK: ˌdiː.haɪˈd্রেɪ.tər/ /US: ˌdiː.haɪˈd্রেɪ.t̬ər/ N. خشک‌کننده / دستگاه رطوبت‌زدایی

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "hydr" water / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: (1) Natural gas processing equipment that removes water vapor. Typically, glycol dehydration units are used to dry gas before it is sent to a gas transmission line. If the gas is to be sent to a cryogenic expander plant or LNG plant, then the gas is typically dehydrated using molecular sieves. (2) A treating vessel designed to remove water from a process stream.

(۱) تجهیزات فرآوری گاز طبیعی که بخار آب را حذف می‌کنند. معمولاً از واحدهای آب‌زدایی گلیکول برای خشک کردن گاز قبل از ارسال به خط انتقال گاز استفاده می‌شود. اگر قرار باشد گاز به یک کارخانه انبساط برودتی یا کارخانه LNG ارسال شود، معمولاً گاز با استفاده از غربال‌های مولکولی آب‌زدایی می‌شود. (۲) یک مخزن تصفیه که برای حذف آب از جریان فرآیند طراحی شده است.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (v.), Dehydrogenation (v.), Hydrogenation (v.)

Col: Glycol Dehydrator

Delivered /UK: dɪˈlɪv.əd/ /US: dɪˈlɪv.ə/ V. تحویل شده / ارسال شده

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "liver" free / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: The physical transfer of natural, synthetic, and/or supplemental gas from facilities operated by the responding company to facilities operated by others or to

consumers.

انتقال فیزیکی گاز طبیعی، مصنوعی و/یا گاز تکمیلی از تأسیسات تحت مدیریت شرکت پاسخگو به تأسیسات تحت مدیریت دیگران یا به مصرف‌کنندگان.

DT: Deliver (v.), Delivery (n.), Redeliver (v.)

Density /UK: ˈden.sɪ.ti/ /US: ˈden.sə.ti/ N. چگالی / تراکم

Mor: "dense/" dense / "-ity" make noun form

Def: (1) To find the density of an object, you measure its mass and its volume, then divide the mass by the volume, giving a density measured in g/cm³ or kg/dm³. Since all atoms are about the same size, the densest materials are metals like osmium and gold, which are elements with heavy nuclei, and the least dense are the very first elements in the periodic table, the gases hydrogen and helium. (2) The heaviness of crude oil, indicating the proportion of large, carbon-rich molecules, generally measured in kilograms per cubic meter (kg/m³) or degrees on the API gravity scale; in Western Canada oil up to 900 kg/m³ is considered light to medium crude—oil above this density is deemed as heavy oil or bitumen scale. (3) The mass per volume of a substance. Density of freshwater is 8.33 pounds per gallon or 1 g/cc. (4) The weight per unit volume of a substance, which varies with temperature.

(۱) برای یافتن چگالی یک جسم، جرم و حجم آن را اندازه‌گیری می‌کنید، سپس جرم را بر حجم تقسیم می‌کنید و چگالی اندازه‌گیری شده بر حسب گرم بر سانتی‌متر مکعب یا کیلوگرم بر دسی‌متر مکعب را به دست می‌آورید. از آنجایی که همه اتم‌ها تقریباً اندازه یکسانی دارند، چگال‌ترین مواد فلزاتی مانند اسمیوم و طلا هستند که عناصری با هسته‌های سنگین هستند و کم‌چگال‌ترین آنها اولین عناصر جدول تناوبی، گازهای هیدروژن و هلیوم، هستند. (۲) سنگینی نفت خام، که نشان‌دهنده نسبت مولکول‌های بزرگ و غنی از کربن است، که عموماً بر حسب کیلوگرم بر متر مکعب (m³/kg) یا درجه در مقیاس گرانش API اندازه‌گیری می‌شود؛ در غرب کانادا، نفت تا ۹۰۰ کیلوگرم بر متر مکعب، نفت خام سبک تا متوسط در نظر گرفته می‌شود - نفت بالاتر از این چگالی، نفت سنگین یا مقیاس قیر طبیعی در نظر گرفته می‌شود. (۳) جرم بر حجم یک ماده. چگالی آب شیرین ۸/۳۳ پوند بر گالن یا ۱ گرم بر سی‌سی است. (۴) وزن بر واحد حجم یک ماده، که با دما تغییر می‌کند.

DT: Compression (n.)

Col: Air Density, Bulk Density, Cement Density, Cement Slurry Density, Compensated Formation Density Log, Density Contrast, Density Log, Effective Shot Density, Equivalent Circulating Density, Fluid Density, Fracture Proppant Pack Density, Grain Density, High-Density Basement, Mud Density, Perforating Density, Perforation Density, Perforation Shot Density, Rock Density, Seawater Density, Shot Density

Departure /UK: dɪ'pɑː.tʃər/ /US: dɪ'pɑːr.tʃər/ N.

فاصله افقی / دیپارچر

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "part" part / "-ure" act, process

Def: The distance from the kelly bushing horizontally to the end of the well.

فاصله از بوش کلی به صورت افقی تا انتهای چاه.

DT: Compartment (n.), Compartmented (adj.), Compartmentalize (v.)**Col:** Departure Curves**Depletion** /UK: dɪ'pli:t/ /US: dɪ'pli:t/ V.

استخراج / کاهش مخزن

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "plete/" fill / "-ion" process, action

Def: Reducing the fluid content of a formation by production of that fluid.

کاهش محتوای سیال یک سازند با تولید آن سیال.

DT: Completion (n.), Complete (v.), Completed (adj.), Completing (n.), Re-completion ()**Col:** Depletion Plan, Pressure Depletion**Deposit** /UK: dɪ'pɒz.ɪt/ /US: dɪ'pɑːzɪt/ V.

ذخیره / لایه معدنی

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "posit" place

Def: An accumulation of oil or gas capable of being produced commercially.

انباشت نفت یا گاز که قابلیت تولید تجاری دارد.

DT: Depositional (adj.), Reposit (v.), Repository (n.), Deposition ()**Col:** Deposit Attack, Depositional Energy, Depositional Environment, Lagoonal Deposits, Organic Deposit, Platform Placer Deposit**Deposition** /UK: ,dep.ə'zɪf.ən/ /US: ,dep.ə'zɪf.ən/ N.

ته‌نشینی / رسوب‌گذاری

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "posit" place / "-ion" process, action

Def: The process of settling solid material from a fluid suspension.

فرآیند ته‌نشینی مواد جامد از یک سوسپانسیون سیال.

DT: Deposit (n.), Deposit (v.), Depositional (adj.), Reposit (v.), Repository (n.)**Col:** Depositional Energy, Depositional Environment**Depth** /UK: depθ/ /US: depθ/ N.

عمق چاه / طول مته

Mor: "depth" depth

Def: Measured depth or the length of the pipe from top to depth. Driller's

عمق اندازه‌گیری شده یا طول لوله از بالا تا عمق. حفار

DT: Deep (adj.), Deepen (v.), Deepened (adj.), Deepening (n.)**Col:** Depth Datum, Depth Migration, Depth of Investigation, Logged Depth, Measured Depth Maximum Allowable Working Pressure, Measured Depth, Perforating Depth Control, Plug Back Depth, Total Depth, True Vertical Depth, Vertical Depth**Deregulation** /UK: ,di:'reg.jə.leɪt/ /US: ,di:'reg.jə.leɪt/ V.

حذف مقررات / آزادسازی مقررات

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "reg" king, rule, straight / "-ul" ??? / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process of removing restrictive regulations on previously regulated power and utility companies.

فرآیند حذف مقررات محدودکننده بر شرکت‌های برق و خدمات رفاهی که قبلاً تحت نظارت بوده‌اند.

DT: Regulate (v.), Regulation (n.), Regulated (adj.), Deregulate (v.), Deregulated (adj.)

Detonation /UK: ˌdet.ən'eɪ.fən/ /US: ˌdet.ən'eɪ.fən/ N. انفجار ناگهانی / مشتعل شدن سریع

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "tone/" tone / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: In a gasoline engine, the phenomenon occurring when the last portion of the fuel-air mixture ignites spontaneously instead of burning in a normal manner. The resulting explosion is known as engine knock.

در یک موتور بنزینی، پدیده‌ای که زمانی رخ می‌دهد که آخرین بخش مخلوط سوخت و هوا به جای سوختن به روش عادی، خود به خود مشتعل می‌شود. انفجار حاصل به عنوان ناک موتور شناخته می‌شود.

DT: Detonate (v.), Detonator (n.), Detonative (adj.)

Detonator /UK: 'det.ən.eɪ.tər/ /US: 'det.ən.eɪ.tə/ N. کپسول انفجاری / چاشنی انفجار

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "tone/" tone / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A blasting cap.

یک کلاهک انفجاری.

DT: Detonate (v.), Detonation (n.), Detonative (adj.)

Development /UK: dɪ'vel.əp.mənt/ /US: dɪ'vel.əp.mənt/ N. توسعه / بهره‌برداری

Mor: "de-" down, away, opposite of, not, out / "velop" wrap / "-ment" state of being, act of

Def: (1) The phase in which newly discovered or proven oil or gas fields are put into production by drilling and completing production wells. (2) Phase on which a proven oil or gas field is brought into production by drilling production (development) wells. (3) Activities following exploration

(۱) مرحله‌ای که در آن میدان‌های نفت یا گاز تازه کشف شده یا اثبات شده با حفاری و تکمیل چاه‌های تولیدی به تولید می‌رسند. (۲) مرحله‌ای که در آن یک میدان نفت یا گاز اثبات شده با حفاری چاه‌های تولیدی (توسعه‌ای) به تولید می‌رسد. (۳) فعالیت‌های پس از اکتشاف

DT: Develop (v.), Developer (n.), Redevelop (v.), Developing (adj.)

Col: Asian Development Bank, Cost of Development, Development Desulfurization, Development Agreement, Development Phase, Development Well, Finding and Development Costs, Sustainable Development

Dies /UK: daɪ/ /US: daɪ/ V. قالب‌ها / ابزار شکل‌دهی

Mor: "die" stop living / "-s" plural, verb form, possessive

Def: A tool used to shape, form, or finish other parts. Diesel #1: A diesel fuel, C10–C14+ typically. #1 diesel has paraffins removed for cleaner operation or cold weather use.

ابزاری که برای شکل دادن، فرم دادن یا پرداخت سایر قطعات استفاده می‌شود. دیزل شماره ۱: سوخت دیزل، معمولاً C۱۰–C۱۴+. دیزل شماره ۱ برای عملکرد تمیزتر یا استفاده در هوای سرد، پارافین‌هایش حذف شده است.

DT: Die (v.), Died (adj.), Dying (adj.)

Col: Biopolymer Biodiesel, Diesel Fuel

Diffuser /UK: dɪ'fjuː.zər/ /US: dɪ'fjuː.zə/ N. دیفیوزر / پخش‌کننده هوا

Mor: "dif-" not, reverse, against / "fuse/" pour, mix, melt / "-er" person or thing doing action

Def: Circular, square, or rectangular air distribution outlet, generally located in the ceiling and comprised of deflecting members discharging air in various directions and planes and arranged to promote mixing of primary air with secondary room air.

خروجی توزیع هوای دایره‌ای، مربعی یا مستطیلی، که عموماً در سقف قرار می‌گیرد و از اعضای منحرف‌کننده‌ای تشکیل شده است که هوا را در جهات و صفحات مختلف تخلیه می‌کنند و طوری چیده شده‌اند که اختلاط هوای اولیه با هوای ثانویه اتاق را تسهیل کنند.

DT: Fuse (v.), Fusion (n.), Fused (adj.), Infuse (v.), Infusion (n.)

Diffusion /UK: dɪ'fjuː.ʒən/ /US: dɪ'fjuː.ʒən/ N. نفوذ / انتشار ذرات

Mor: "dif-" not, reverse, against / "fuse/" pour, mix, melt / "-ion" process, action

Def: The random scattering of particles due to kinetic energy of the particles. Affected by viscosity, density, and temperature.

پراکندگی تصادفی ذرات به دلیل انرژی جنبشی ذرات. تحت تأثیر ویسکوزیته، چگالی و دما.

DT: Fuse (v.), Fusion (n.), Fused (adj.), Infuse (v.), Infusion (n.)

Dike /UK: daɪk/ /US: daɪk/ N.

دیگ / دیواره نفوذی

Mor: "dike" dike

Def: A large igneous intrusion that cuts through the sedimentary layers, creating permeability barriers.

توده نفوذی آذرین بزرگی که لایه‌های رسوبی را قطع می‌کند و موانع نفوذپذیری ایجاد می‌کند.

DT: Diking (n.), Diked (adj.)

Dip /UK: dɪp/ /US: dɪp/ V.

شیب / زاویه شیب

Mor: "dip" dip

Def: The angle that the structural surface or bedding plane or fault surface makes with the horizontal. Measured perpendicular to the strike and in the vertical plane.

زاویه‌ای که سطح سازه یا صفحه لایه‌بندی یا سطح گسل با افق می‌سازد. عمود بر امتداد و در صفحه قائم اندازه‌گیری می‌شود.

DT: Dipping (v.), Dipped (adj.), Updip ()

Col: Dip Log, Dip Meter, Dip Slip Fault, Dip Tube, Down Dip, Updip Well

Dirty /UK: 'dɜː.ti/ /US: 'dɜː.ti/ A.

دارای گل زیاد / غنی از رس

Mor: "dirt" soil / "-y" state of, process of

Def: High clay content or higher natural radioactivity signature on the gamma-ray log.

محتوای رس بالا یا نشانه‌های رادیواکتیویته طبیعی بالاتر در نگاره پرتو گاما.

DT: Dirtied (v.), Dirtiness (n.)

Discordant /UK: dɪ'skɔː.dənt/ /US: dɪ'skɔːr.dənt/ A.

دیواره نفوذی / دیگ

Mor: "dis-" not, reverse, against / "cord" heart / "-ant" adjective, person or thing doing action

Def: Cutting across surrounding strata.

برش در سراسر لایه‌های اطراف.

DT: Concord (n.), Cordial (adj.)

Discount /UK: 'dɪs.kəʊnt/ /US: 'dɪs.kəʊnt/ N.

انبساط‌پذیری / قابلیت تورم سنگ

Mor: "dis-" not, reverse, against / "count" count

Def: An amount agreed between buyer and seller to be subtracted from an existing benchmark.

مبلغی که بین خریدار و فروشنده توافق شده است تا از یک معیار موجود کسر شود.

DT: Discounted (adj.), Discounting (n.)

Col: Accounting Discount Rate, Measure of Discounted Future Net Cash Flows

Discovered /UK: dɪ'skʌv.əd/ /US: dɪ'skʌv.ə/ V.

رقیق‌کننده / محلول‌پذیر

Mor: "dis-" not, reverse, against / "cover" cover / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: The term applied to a petroleum accumulation/reservoir whose existence has been determined by its actual penetration by a well, which has also clearly demonstrated the existence of moveable petroleum by flow to the surface or at least some recovery of a sample of petroleum. Log and/or core data may suffice for proof of existence of moveable petroleum if an analogous reservoir is available for comparison (see also "known accumulation": Petroleum quantities that are discovered are in "known accumulations" or "known reservoirs") (SPE).

اصطلاحی که به یک انباشت/مخزن نفتی اطلاق می‌شود که وجود آن با نفوذ واقعی یک چاه مشخص شده است، که همچنین به وضوح وجود نفت قابل جابجایی را با جریان به

سطح یا حداقل بازیابی مقداری از نمونه نفت نشان داده است. داده‌های لاگ و/یا مغزه ممکن است برای اثبات وجود نفت قابل جابجایی کافی باشند اگر یک مخزن مشابه برای مقایسه در دسترس باشد (همچنین به «انباشت شناخته شده» مراجعه کنید: مقادیر نفتی که کشف می‌شوند در «انباشت‌های شناخته شده» یا «مخازن شناخته شده» (SPE) قرار دارند).

DT: Discover (v.), Discovery (n.)

Col: Discovered Petroleum Initially in Place

Discovery /UK: dɪ'skʌv.ər.i/ /US: dɪ'skʌv.ə.i/ N.

زاویه شیب / دیپ

Mor: "dis-" not, reverse, against / "cover" cover / "-y" state of, process of

Def: A find of significant quantities of gas or oil.

کشف مقادیر قابل توجهی گاز یا نفت.

DT: Discover (v.), Discovered (adj.)

Col: Deepwater Discovery, Displacement Gas Discovery Well, Dual Discovery, Suspended Gas Discovery

Disinfection /UK: dɪs.ɪn'fek.fən/ /US: dɪs.ɪn'fek.fən/ N. دوقطبی / مولکول دوقطبی

Mor: "dis-" not, reverse, against / "in-" not / "fect" to do, to make / "-ion" process, action

Def: The process designed to kill or inactivate most microorganisms in wastewater, including essentially all pathogenic (disease-causing) bacteria. There are several ways to disinfect, with chlorination being the most frequently used in water and wastewater treatment plants.

فرآیندی که برای از بین بردن یا غیرفعال کردن اکثر میکروارگانیسم‌های موجود در فاضلاب، از جمله اساساً همه باکتری‌های بیماری‌زا (عامل بیماری) طراحی شده است. روش‌های مختلفی برای ضدعفونی کردن وجود دارد که کلرزنی رایج‌ترین روش مورد استفاده در تصفیه‌خانه‌های آب و فاضلاب است.

DT: Disinfect (v.), Disinfected (adj.)

Col: Disinfection By-Product, Ultraviolet Disinfection

Disposition /UK: dɪs.pə'zɪf.ən/ /US: dɪs.pə'zɪf.ən/ N.

تخصیص / وضعیت

Mor: "dis-" not, reverse, against / "pose/" place / "-ite/" verb, person or thing connected with / "-ion" process, action

Def: The components of petroleum disposition are stock change, crude oil losses, refinery inputs, exports, and products supplied for domestic consumption.

اجزای تشکیل‌دهنده‌ی وضعیت نفت خام عبارتند از: تغییر در موجودی انبار، ضایعات نفت خام، ورودی‌های پالایشگاه، صادرات و فرآورده‌های عرضه‌شده برای مصرف داخلی.

DT: Deposition (n.), Repose (n.), Compose (v.), Discompose (v.)

Distribution /UK: dɪs.trɪ'bjuː.fən/ /US: dɪs.trɪ'bjuː.fən/ N.

توزیع / پخش انرژی

Mor: "dis-" not, reverse, against / "tribe/" tribe / "-ute/" / "-ion" process, action

Def: The delivery of a utility (natural gas, electricity, water) to a household or business.

تحويل یک سرویس (گاز طبیعی، برق، آب) به یک خانه یا محل کسب.

DT: Disinfect (v.), Disinfection (n.), Disinfected (adj.)

Col: Distribution Company, Gas Distribution Line, Laser Distribution, Local Distribution Company, Particle Distribution, Pore Size Distribution, Probability Distribution, Sieve Distribution

Distributor /UK: dɪ'strɪb.jə.tər/ /US: dɪ'strɪb.jə.tə/ N.

توزیع‌کننده / پخش‌کننده

Mor: "dis-" not, reverse, against / "tribe/" tribe / "-ute/" / "-or" person or thing doing action

Def: The rotating mechanism that distributes the wastewater evenly over the surface of a trickling filter or other process unit.

مکانیزم چرخشی که فاضلاب را به طور یکنواخت روی سطح صافی چکنده یا واحد فرآیندی دیگر توزیع می‌کند.

DT: Disinfect (v.), Disinfection (n.), Disinfected (adj.)

Disturbance /UK: dɪ'stɜː.bəns/ /US: dɪ'stɜː.bəns/ N.

اختلال / برهم‌زدگی

Mor: "dis-" not, reverse, against / "turb" disturb, confuse / "-ance/" forms noun or adjective

Def: In the context of the stormwater program, the term "disturbance" means construction or demolition activity that results in the exposure of soil.

در چارچوب برنامه آب‌های سطحی، اصطلاح «آشفستگی» به معنای فعالیت‌های ساختمانی یا تخریبی است که منجر به نمایان شدن خاک می‌شود.

DT: Disturb (v.), Disturbed (adj.), Disturbing (adj.), Disturber (n.)

Divergence /UK: daɪ'vɜː.dʒəns/ /US: dɪ'vɜː.dʒəns/ N.

واگرایی / اختلاف

Mor: "di-" apart, away / "verge/" tend, turn / "-ence" forms noun

Def: Separation of groups of data from either other or from a norm.

جداسازی گروه‌های داده‌ها از یکدیگر یا از یک هنجار.

DT: Diverge (v.), Divergent (adj.), Diverged (adj.), Diverging (adj.)

Diversion /UK: daɪ'vɜː.jən/ /US: dɪ'vɜː.ʒən/ N.

انحراف مسیر / هدایت جریان

Mor: "di-" apart, away / "verse/" turn / "-ion" process, action

Def: A method of limiting the fluid entry into a higher permeability zone and causing the fluid to flow to a lower permeability zone.

روشی برای محدود کردن ورود سیال به ناحیه‌ای با نفوذپذیری بالاتر و هدایت آن به ناحیه‌ای با نفوذپذیری کمتر.

DT: Divert (v.), Diverted (adj.), Diverting (adj.), Diverter (n.)

Col: Hydraulic Diversion

Domestic /UK: də'mes.tɪk/ /US: də'mes.tɪk/ A.

داخلی / مسکونی

Mor: "dom" house / "-est" most / "-ic" adjective

Def: Residential living facilities. A domestic area will be predominantly residential in occupancy and is sometimes referred to as a "bedroom area" or "bedroom community."

امکانات زندگی مسکونی. یک منطقه مسکونی عمدتاً مسکونی خواهد بود و گاهی اوقات به عنوان "منطقه اتاق خواب" یا "جامعه اتاق خواب" شناخته می‌شود.

DT: Domestically (adv.), Domesticate (v.), Domesticated (adj.), Domestication (n.)

Col: Domestic Production

Dope /UK: dəʊp/ /US: doʊp/ N.

گریس رزوه / روان‌کننده اتصال

Mor: "dope" dope

Def: Pipe thread dope used to lubricate and seal the threaded connection.

روان‌کننده‌ی رزوه لوله که برای روانکاری و آب‌بندی اتصال رزوه‌دار استفاده می‌شود.

DT: Doped (adj.), Doping (n.), Doper (n.)

Col: Pipe Dope

Doubles /US: 'dʌb·əlz/ P.

دو تکه / دو اتصال

Mor: "double" twice / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Two joints screwed together.

دو مفصل که با پیچ به هم متصل شده‌اند.

DT: Double (n.), Doubled (adj.), Doubling (n.), Doubler (n.)

Doughnut /UK: 'dəʊ.nʌt/ /US: 'doʊ.nʌt/ N.

حلقه نگهدارنده / هانگر

Mor: "dough" dough / "nut" nut, crazy

Def: A hanger, usually screwed onto the end of the top tubing joint and lowered into the slip bowl of the wellhead.

آویزی که معمولاً به انتهای اتصال لوله بالایی پیچ می‌شود و به داخل کاسه لغزشی دهانه چاه فرو می‌رود.

DT: Doughnuts (n.), Doughnuted (adj.), Doughnutting (n.), Doughnutter (n.)

DT: Nut (n.), Nuts (n.), Nutted (adj.), Nutting (n.), Nutter (n.)

Downstream /UK: ,daʊn'stri:m/ /US: ,daʊn'stri:m/ A.

پایین‌دست / فرآوری و توزیع

Mor: "down-" down / "stream" stream

Def: (1) Commercial gas operations that are closer to the end user or "burner tip," as opposed to upstream, which is closer to production. (2) The oil industry term used to refer to all petroleum activities from the processing of refining crude oil into petroleum products to the distribution, marketing, and shipping of the products. Phillips' refining, marketing, and transportation operations (RM&T), as well as Phillips' 50% interest in Chevron Phillips Chemical Company. (3) When referring to the oil and gas industry, this term indicates the refining and marketing sectors of the industry. More generically, the term can be used to refer to any step further along in the process. (4) The processing, refining, and distribution of oil and gas. (5) The transport, refining, and product-making part of the oil business. (5) The direction of the flow of water. In the lower part of a sewer or collection system or in that direction.

(۱) عملیات تجاری گاز که به کاربر نهایی یا «نوک مشعل» نزدیک‌تر هستند، برخلاف عملیات بالادستی که به تولید نزدیک‌تر است. (۲) اصطلاحی در صنعت نفت که برای اشاره به تمام فعالیت‌های نفتی از فرآوری پالایش نفت خام به فرآورده‌های نفتی گرفته تا توزیع، بازاریابی و حمل و نقل محصولات استفاده می‌شود. عملیات پالایش، بازاریابی و حمل و نقل فیلپس (T&RM) و همچنین سهام ۵۰ درصدی فیلپس در شرکت شیمیایی شورو فیلپس. (۳) هنگام اشاره به صنعت نفت و گاز، این اصطلاح به بخش‌های پالایش و بازاریابی صنعت اشاره دارد. به طور کلی‌تر، این اصطلاح می‌تواند برای اشاره به هر مرحله‌ای در این فرآیند استفاده شود. (۴) فرآوری، پالایش و توزیع نفت و گاز. (۵) بخش حمل و نقل، پالایش و تولید محصول در تجارت نفت. (۵) جهت جریان آب. در قسمت پایین یک سیستم فاضلاب یا جمع‌آوری یا در آن جهت.

DT: Stream (n.), Streamed (adj.), Streaming (n.), Streamer (n.), Streamline (v.)

Col: Downstream Pipeline, Downstream Sector

Draft /UK: dra:ft/ /US: dræft/ N.

پیش‌کش / عمق کشتی / اختلاف فشار

Mor: "draft" flow, pull, sketch

Def: (1) The depth of a ship in the water; vertical distance between the waterline and the keel, expressed in feet in the United States, elsewhere in meters; also draught. (2) Pressure difference that causes a current of air or gases to flow through a flue, chimney, heater, or space.

(۱) عمق کشتی در آب؛ فاصله عمودی بین خط آب و تیر حمال، که در ایالات متحده بر حسب فوت و در جاهای دیگر بر حسب متر بیان می‌شود؛ همچنین آب‌خور. (۲) اختلاف فشاری که باعث جریان هوا یا گازها از طریق دودکش، دودکش، بخاری یا فضا می‌شود.

DT: Drafted (adj.), Drafting (n.), Redraft (v.), Downdraft (n.)

Col: Forced-Draft Burner, Forward Haul Forced-Draft Venting, Natural Draft Burner

Drag /UK: dræg/ /US: dræg/ V.

نیروی مقاومت سیال / درگ

Mor: "drag" drag

Def: The force on a solid surface exerted by a fluid flowing past it.

نیروی که توسط سیالی که از کنار یک سطح جامد عبور می‌کند، بر آن وارد می‌شود.

DT: Dragged (adj.), Dragging (n.), Dragger (n.)

Col: Drag Blocks

Drift /UK: drɪft/ /US: drɪft/ V.

رسوب گل‌ولای / رانش یخچالی

Mor: "drift" drift

Def: The rock, sand, and clay moved by a glacier.

سنگ، شن و خاک رس توسط یخچال طبیعی جابجا شدند.

DT: Drifted (adj.), Drifting (n.), Drifter (n.)

Col: Drift Diameter, Glacial Drift, ID Drift

Drill /UK: drɪl/ /US: drɪl/ N.

سوراخ‌کاری / مته

Mor: "drill" drill

Def: (1) To bore a hole; also see Drilling. (2) An implement with cutting edges used to bore holes.

(۱) ایجاد سوراخ؛ همچنین به حفاری مراجعه کنید. (۲) وسیله‌ای با لبه‌های برنده که برای ایجاد سوراخ استفاده می‌شود.

DT: Drilled (adj.), Drilling (n.), Driller (n.), Drillable (), Drillship ()

Col: Air Drilling, Appraisal Drilling, Coiled Tubing Drilling Coiled Tubing Drilling, Daily Drilling Report, Diamond Drill Bit, Directional Driller, Directional Drilling, Drill Cuttings Draw Works, Drill Bit, Drill Collar, Drill Cuttings, Drill-In Fluid, Drilling Ahead, Drilling Break, Drilling Contractor, Drilling Crew, Drilling-Delay Rental Clause, Drilling Efficiency, Drilling Fluid, Drilling Hook and Swivel, Drill Motor Drilling Line, Drilling Mud, Drilling Out, Drilling Permit, Drilling Platform, Drilling Rig, Drilling Spool, Drilling Table, Drill Motor, Drill Out Drill Out, Drill Pipe, Drill Pipe Safety Valve, Drill Stem, Drill-Stem Test, Drill String, Exploration Drilling, Floating Offshore Drilling Rig, Horizontal Drilling, Infill Drilling, Intangible Drilling Costs, Jack-Up Drilling Rig, Logging While Drilling, Managed Pressure Drilling, Measurement while Drilling, Production Drilling, Roller Drill Bit, Rotary Drilling, Sand Line Drill, Sidetrack Drilling, Spiral-Grooved Drill Collar, Turbo Drill, Underbalance Drilling, Underbalance Drilling Level

Driller

اپراتور حفاری / مسئول حفاری

Mor: "drill" drill / "-er" person or thing doing action

Def: Is the member of the drilling crew who operates a drilling rig; the person in charge of drilling operations and who supervises the drilling crew. Driller's

عضوی از گروه حفاری است که دکل حفاری را اداره می‌کند؛ فردی که مسئول عملیات حفاری است و بر گروه حفاری نظارت دارد. حفار

DT: Drill (v.), Drill (n.), Drilled (adj.), Drilling (n.), Drillable (), Drillship ()**Col:** Directional Driller**Drilling** /UK: drɪl/ /US: drɪl/ N.

عملیات حفاری / سوراخ‌کاری

Mor: "drill" drill / "-ing" verb present tense

Def: The action of placing a hole to a depth and location.

عمل ایجاد سوراخ در عمق و مکان مشخص.

DT: Drill (v.), Drill (n.), Drilled (adj.), Driller (n.), Drillable (), Drillship ()

Col: Air Drilling, Appraisal Drilling, Coiled Tubing Drilling Coiled Tubing Drilling, Daily Drilling Report, Directional Drilling, Drilling Ahead, Drilling Break, Drilling Contractor, Drilling Crew, Drilling-Delay Rental Clause, Drilling Efficiency, Drilling Fluid, Drilling Hook and Swivel, Drill Motor Drilling Line, Drilling Mud, Drilling Out, Drilling Permit, Drilling Platform, Drilling Rig, Drilling Spool, Drilling Table, Exploration Drilling, Floating Offshore Drilling Rig, Horizontal Drilling, Infill Drilling, Intangible Drilling Costs, Jack-Up Drilling Rig, Logging While Drilling, Managed Pressure Drilling, Measurement while Drilling, Production Drilling, Rotary Drilling, Sidetrack Drilling, Underbalance Drilling, Underbalance Drilling Level

Drip /UK: drɪp/ /US: drɪp/ V.

قطره مایع / کندنسات

Mor: "drip" drip

Def: Condensate liquid or natural gasoline.

مایع میعان‌ات یا بنزین طبیعی.

DT: Dripped (adj.), Dripping (n.), Dripper (n.)**Col:** Drip Gas, Drip Oil**Droplet** /UK: 'drɒp.lət/ /US: 'dra:p.lət/ N.

ذره مایع / قطره ریز

Mor: "drop" drop / "-let" small, lesser

Def: A liquid particle of small mass, capable of remaining in suspension in a gas. In some turbulent systems, for example, clouds, its diameter can reach 200 μm.

ذره‌ای مایع یا جرم کم که قادر است در گاز به صورت معلق باقی بماند. در برخی از سیستم‌های آشفته، مانند ابرها، قطر آن می‌تواند به ۲۰۰ میکرومتر برسد.

DT: Drop (n.), Dropping (n.), Dropped (adj.), Dropper (n.)

Col: Droplet Separator

Dry /UK: draɪ/ /US: draɪ/ A.

خشک / فاقد رطوبت

Mor: "dry" dry

Def: Areas that are not normally subject to water or dampness.

مناطقى که معمولاً در معرض آب یا رطوبت نیستند.

Col: Desiccant Drying, Dry-Bed Adsorption, Dry-Bulb Temperature, Dry-Cleaning Fluid, Dry Completion Unit, Dry Dock, Dry Gas, Dry Hole, Dry Hole Agreement, Drying Oil, Dry Measurement Basis, Dry Natural Gas, Dry Natural Gas Production, Dry Gas, Dry Point, Dry Production Trees, Dry Sieve Method, Dry Tree Unit, Dry Tree Well

Dune /UK: dju:n/ /US: du:n/ N.

تپه شنی / رمل

Mor: "dune" dune

Def: A deposit of sand produced by wind or running water. The dune may be massive but usually lower energy and permeability varies.

رسوبی از شن و ماسه که توسط باد یا آب جاری تولید می‌شود. تپه شنی ممکن است عظیم باشد اما معمولاً انرژی و نفوذپذیری پایین‌تری دارد.

DT: Dunes (n.), Dune-covered (adj.), Dune-forming (adj.), Duner (n.)

Dust /UK: dʌst/ /US: dʌst/ N.

ذرات معلق / گرد و غبار ریز

Mor: "dust" dust

Def: Small solid particles conventionally taken as those particles below 75 µm in diameter that settle out under their own weight but which may remain suspended for some time.

ذرات جامد کوچک که معمولاً به عنوان ذراتی با قطر کمتر از ۷۵ میکرومتر در نظر گرفته می‌شوند، تحت تأثیر وزن خود ته‌نشین می‌شوند اما ممکن است برای مدتی به حالت تعلیق درآیند.

DT: Dusty (adj.), Dusting (n.), Dusted (adj.), Duster (n.)

Col: Dust Separator

Duster /UK: 'dʌs.tər/ /US: 'dʌs.tə/ N.

چاه خشک / چاه بدون نفت

Mor: "dust" dust / "-er" person or thing doing action

Def: A dry hole.

یک سوراخ خشک.

DT: Dust (n.), Dusty (adj.), Dusting (n.), Dusted (adj.)

Dynamic /UK: daɪ'næm.ɪk/ /US: daɪ'næm.ɪk/ A.

دینامیک / وضعیت سیال تحت فشار

Mor: "dynam" power, strength / "-ic" adjective

Def: The head against that a pump works. Friction the head loss by fluid flowing as a result of the disturbances due to the contact between the moving fluid and its container. Loss of the decrease between two points. Static the vertical distance between the free level of the supply and that of the discharge.

هدی که یک پمپ در برابر آن کار می‌کند. اصطکاک، افت هد توسط سیال جاری در نتیجه‌ی اغتشاشات ناشی از تماس بین سیال در حال حرکت و ظرف آن. افت افت بین دو نقطه. استاتیک، فاصله عمودی بین سطح آزاد منبع تغذیه و سطح آزاد تخلیه.

DT: Dynamism (n.), Dynamically (adv.), Dynamometer (n.), Dynamo (n.), Thermodynamic ()

Col: Dynamic Event, Dynamic Flow, Dynamic Positioning, Dynamic Seal, Dynamic Viscosity, Thermodynamic Cycle, Total Dynamic

E

Earth /UK: ɜːθ/ /US: ɜːθ/ N.

خاک جاذب / خاک تصفیه‌کننده

Mor: "earth" earth**Def:** A clay having a high natural adsorption capacity, used in refineries to filter and decolorize oils.

نوعی خاک رس با ظرفیت جذب طبیعی بالا که در پالایشگاه‌ها برای فیلتر کردن و رنگ‌زدایی روغن‌ها استفاده می‌شود.

DT: Earthing (v.), Earthling (n.), Earthy (adj.)**Col:** Diatomaceous Earth, Safe Shutdown Earthquake**Easement** /UK: 'i:z.mənt/ /US: 'i:z.mənt/ N.

حق عبور / حق استفاده قانونی

Mor: "ease" ease / "-ment" state of being, act of**Def:** Legal right to use the property of others for a specific purpose. For example, a

utility company may have a 5 ft easement along the property line of a home. This gives the utility the legal right to install and maintain a sewer line within the easement.

حق قانونی استفاده از ملک دیگران برای یک هدف خاص. به عنوان مثال، یک شرکت خدمات شهری ممکن است یک حق ارتفاق ۵ فوتی در امتداد خط ملک یک خانه داشته باشد. این به شرکت خدمات شهری حق قانونی نصب و نگهداری خط فاضلاب در داخل حق ارتفاق را می‌دهد.

DT: Ease (v.), Ease (n.), Eased (adj.), Easing (n.)**Eccentricity** /UK: ,ek.sen'trɪs.ə.ti/ /US: ,ek.sen'trɪs.ə.ti/ N.

برون‌مرکزی / خارج از مرکز

Mor: "ec-" out of, from / "cente/r" around, center / "-ic" adjective / "-ity" make noun form**Def:** Decentralization of pipe in the hole. A 100% eccentric is against the hole wall.

عدم تمرکز لوله در سوراخ. یک انحراف ۱۰۰٪ خارج از مرکز در مقابل دیواره سوراخ.

DT: Centrifuge (n.), Centrifuged (v.), Centrifuging (v.)**Effect** /UK: ɪ'fekt/ /US: ə'fekt/ N.

اثر / پیامد

Mor: "ef-" out of, from / "fect" to do, to make**Def:** (1) The change in temperature of a fluid that occurs when the fluid is allowed to expand in such a way that no external work is done and no heat transfer takes place. The case of most interest is cooling of a compressed gas upon J–T expansion. Note that the J–T effect is not limited to gases; also J–T expansion can, in some cases, produce an increase in temperature, rather than a decrease, although this is not frequently encountered. (2) Thermodynamic effect in a fluid whereby the reduction in its temperature is caused by pressure reduction without energy exchange with the environment. (3) When a real (not ideal) gas expands, the temperature of the gas drops. During passage of a gas through a choke, the internal energy is transferred to kinetic energy with a corresponding reduction in temperature as

(۱) تغییر دمای یک سیال که زمانی رخ می‌دهد که سیال به گونه‌ای منبسط شود که هیچ کار خارجی انجام نشود و هیچ انتقال حرارتی صورت نگیرد. مورد مورد توجه بیشتر، خنک شدن یک گاز فشرده در اثر انبساط J–T است. توجه داشته باشید که اثر J–T محدود به گازها نیست؛ همچنین انبساط J–T می‌تواند در برخی موارد، به جای کاهش دما، افزایش

دما ایجاد کند، اگرچه این مورد اغلب مشاهده نمی‌شود. (۲) اثر ترمودینامیکی در یک سیال که در آن کاهش دمای آن ناشی از کاهش فشار بدون تبادل انرژی با محیط است. (۳) هنگامی که یک گاز واقعی (نه ایده‌آل) منبسط می‌شود، دمای گاز کاهش می‌یابد. در طول عبور گاز از یک چوک، انرژی داخلی به انرژی جنبشی منتقل می‌شود و کاهش دمای متناظر با آن به صورت زیر رخ می‌دهد:

DT: Disinfect (v.), Disinfection (n.), Disinfected (adj.)

Col: H3C Cl Acid Effect, Belt Effect, Cumulative Effects, Effective Permeability, Effective Porosity, Effective Shot Density, Effective Stress, Effective Wellbore Radius, Fracture Effective Length, Gas Effect, Greenhouse Effect, Hydraulic Hammer Effect, Interesting Example of a Steric Effect, Screening Effect, Vree-land Effect

Elastic /UK: ɪˈlæs.tɪk/ /US: ɪˈlæs.tɪk/ A.

الاستیک / انعطاف‌پذیر

Mor: "elast" flexible / "-ic" adjective

Def: Nonpermanent structural deformation during which the amount of deformation (strain) is proportional to the applied stress (load).

تغییر شکل سازه‌ای غیردائمی که در طی آن مقدار تغییر شکل (کرنش) متناسب با تنش اعمال شده (بار) است.

DT: Elasticity (n.), Elastomer (n.), Elastomeric (adj.), Elastically (adv.)

Col: Elastic Deformation, Elastic Limit, Modulus of Elasticity

Elasticity /UK: ɪˈlæs.tɪs.ə.ti/ /US: ɪˈlæs.tɪs.ə.ti/ N.

خاصیت الاستیکی / کشسانی

Mor: "elast" flexible / "-ic" adjective / "-ity" make noun form

Def: The tendency of a body to return to its original shape and size once the stress is removed.

تمایل یک جسم برای بازگشت به شکل و اندازه اولیه خود پس از حذف تنش.

DT: Elastic (adj.), Elastomer (n.), Elastomeric (adj.), Elastically (adv.)

Col: Modulus of Elasticity

Electricity /UK: ɪˈlek.trɪs.ə.ti/ /US: ɪˈlek.trɪs.ə.ti/ N.

برق / انرژی الکتریکی

Mor: "electr" amber / "-ic" adjective / "-ity" make noun form

Def: Electricity purchased for refinery operations that is not produced within the refinery complex.

برق خریداری شده برای عملیات پالایشگاه که در داخل مجتمع پالایشگاه تولید نمی‌شود.

DT: Electric (adj.), Electrify (v.), Electrification (n.), Electron (n.), Electrical (adj.), Polyelectrolyte (), Electronegative ()

Col: Regional Electricity Company

Electrolyte /UK: ɪˈlek.trə.laɪt/ /US: ɪˈlek.trə.laɪt/ N.

الکترولیت / محلول رسانا

Mor: "electr" amber / "o" connector / "-lyte" loosen, untie

Def: A material that, when dissolved in water, causes or increases the fluids' electrical conductivity.

ماده‌ای که وقتی در آب حل می‌شود، باعث افزایش یا افزایش رسانایی الکتریکی سیالات می‌شود.

DT: Electric (adj.), Electrify (v.), Electrification (n.), Electron (n.), Electrical (adj.), Polyelectrolyte (), Electronegative ()

Electron /UK: ɪˈlek.trɒn/ /US: ɪˈlek.trɑːn/ N.

الکترون / ذره باردار

Mor: "electr" amber / "-on" to go, to make

Def: A tiny speck of charge, so far impossible to break into smaller pieces, weighing 9.109×10^{-31} kg and having a charge of 1.602×10^{-19} C. An electron is so small that its "size" is a nebulous concept; if it were a little round ball, it would be about 10–15 m across.

یک ذره کوچک بار، که تاکنون شکستن آن به قطعات کوچکتر غیرممکن بوده است، با وزن 9.109×10^{-31} کیلوگرم و بار 1.602×10^{-19} درجه سانتیگراد. الکترون آنقدر کوچک است که «اندازه» آن مفهومی مبهم است؛ اگر یک توپ کوچک گرد بود، قطر آن حدود ۱۰-۱۵ متر می‌بود.

DT: Electric (adj.), Electrify (v.), Electrification (n.), Electrical (adj.), Polyelectrolyte (), Electronegative ()

Elongation /UK: ɪˌlɒŋˈɡeɪ.ʃən/ /US: ɪˌlɑːŋˈɡeɪ.ʃən/ N. طول‌پذیری / افزایش طول

Mor: "e-" out of, from / "long" great length, yearn / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: An increase in length expressed numerically as a percent of initial length.

افزایش طول که به صورت عددی به صورت درصد از طول اولیه بیان می‌شود.

DT: Long (adj.), Lengthen (v.), Longitudinal (adj.), Longness (n.), Elongate (v.)

Endothermic /UK: ˌen.dəʊˈθɜː.mɪk/ /US: ˌen.doʊˈθɜː.mɪk/ A. جذب‌کننده حرارت / اندوترمیک

Mor: "endo-" within, inside / "therm" heat / "-ic" adjective

Def: A reaction that absorbs heat.

واکنشی که گرما جذب می‌کند.

DT: Thermal (adj.), Thermic (adj.), Thermodynamics (n.), Thermostat (n.), Endotherm (n.)

Enriching /UK: ɪnˈrɪtʃ/ /US: ɪnˈrɪtʃ/ V. غنی‌سازی / افزایش انرژی حرارتی گاز

Mor: "en-" in, cause to / "rich" rich / "-ing" verb present tense

Def: Increasing the heat content of natural gas by mixing it with a gas of higher Btu content.

افزایش گرمای گاز طبیعی با مخلوط کردن آن با گازی با Btu بالاتر.

DT: Enrich (v.), Enrichment (n.), Enriched (adj.), Enricher (n.)

Ensign /UK: ˈen.sən/ /US: ˈen.sən/ N. پرچم کشتی / نشان‌دهنده ملیت

Mor: "en-" in, cause to / "sign" mark

Def: Flag carried by a ship to show her nationality.

پرچمی که کشتی برای نشان دادن ملیت خود حمل می‌کند.

DT: Assignment (n.), Assign (v.), Assigned (adj.), Reassign (v.), Assigner (n.)

Entitlement /UK: ɪnˈtaɪ.təl.mənt/ /US: ɪnˈtaɪ.təl.mənt/ N. سهم / حق برداشت / مستحق بودن

Mor: "en-" in, cause to / "title" title / "-ment" state of being, act of

Def: Reserves consistent with the cost recovery plus profit hydrocarbons that are recoverable under the terms of the contract or lease are typically reported by the upstream contractor (SPE).

ذخایر سازگار با بازیافت هزینه به علاوه سود هیدروکربن‌هایی که تحت شرایط قرارداد یا اجاره قابل بازیافت هستند، معمولاً توسط پیمانکار بالادستی (SPE) گزارش می‌شوند.

DT: Entitle (v.), Entitled (adj.), Reentitle (v.)

Equation /UK: ɪˈkweɪ.ʒən/ /US: ɪˈkweɪ.ʒən/ N. معادله / فرمول محاسباتی

Mor: "equ" even, fair / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The equation used in the design of chokes that explains the manner in which pressure in the body of the choke, downstream of the first pressure drop, is lower than the eventual recovery pressure at the end of the choke.

معادله‌ای که در طراحی چوک‌ها استفاده می‌شود و نحوه‌ی کاهش فشار در بدنه‌ی چوک، در پایین‌دست اولین افت فشار، نسبت به فشار بازیابی نهایی در انتهای چوک را توضیح می‌دهد.

DT: Equate (v.), Equated (adj.), Equating (n.), Equatable (adj.)

Col: Archie Equation, Coleman Equation, Equation of State, Fanning Equation, Turner Equation

Erosion /UK: ɪˈrəʊ.ʒən/ /US: ɪˈroʊ.ʒən/ N. فرسایش / سائیدگی سطحی

Mor: "e-" out of, from / "rose/" scrape / "-ion" process, action

Def: (1) Progressive loss of material from a solid surface due to mechanical interaction between that surface and a fluid, a multicomponent fluid or solid particles carried within the fluid (NACE). (2) Wear of a material by a slurry of liquid and (usually) solids.

(۱) از بین رفتن تدریجی ماده از یک سطح جامد به دلیل برهمکنش مکانیکی بین آن سطح و یک سیال، یک سیال چند جزئی یا ذرات جامد حمل شده در سیال (NACE). (۲) سایش یک ماده توسط دوغاب مایع و (معمولاً) جامدات.

DT: Corrode (v.), Corrosion (n.), Corroded (adj.)

Col: Estuaries Erosion Corrosion

Evaporator

تبخیر کننده / دستگاه تبخیر

Mor: "e-" out of, from / "vapor" vapor / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: Part of a refrigerating system in which the refrigerant is evaporated to absorb heat from the contacting heat source.

بخشی از سیستم تبرید که در آن مبرد تبخیر می‌شود تا گرما را از منبع گرمای تماس جذب کند.

DT: Evaporate (v.), Evaporation (n.), Evaporative (adj.), Reevaporate (v.)

Event /UK: ɪ'vent/ /US: ɪ'vent/ N.

رخداد / رویداد

Mor: "e-" out of, from / "vent" come

Def: Occurrence of a particular set of circumstances.

وقوع مجموعه‌ای خاص از شرایط.

DT: Vent (v.), Venting (n.), Ventilate (v.), Vented (adj.)

Col: Dynamic Event

Expectancy /UK: ɪk'spekt/ /US: ɪk'spekt/ V. امید به زندگی / طول عمر باقی‌مانده

Mor: "ex-" out of, from / "s/pect" see, look / "-ance/" forms noun or adjective / "-y" state of, process of

Def: Remaining life.

عمر باقی مانده.

DT: Inspect (v.), Inspection (n.), Inspector (n.), Prospective (adj.)

Exploitation /UK: ˌek.splɔɪ'teɪ.jən/ /US: ˌek.splɔɪ'teɪ.jən/ N.

بهره‌برداری / استخراج

Mor: "ex-" out of, from / "ploit" fold, yield, braid / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Development of a producing reservoir.

توسعه مخزن تولیدی.

DT: Exploit (v.), Exploitable (adj.)

Exploration /UK: ˌek.splə'reɪ.jən/ /US: ˌek.splə'reɪ.jən/ N.

اکتشاف / بررسی منابع

Mor: "ex-" out of, from / "plore/" shout?? / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) A general term referring to all efforts made in the search for new deposits of oil and gas. (2) The process of searching for minerals preliminary to development. Exploration activities include (a) geophysical surveys, (b) drilling to locate an oil or gas reservoir, and (c) the drilling of additional wells after a discovery to delineate a reservoir. It enables the lessee to determine whether to proceed with development and production.

(۱) یک اصطلاح کلی که به تمام تلاش‌های انجام شده در جستجوی ذخایر جدید نفت و گاز اشاره دارد. (۲) فرآیند جستجوی مواد معدنی قبل از توسعه. فعالیت‌های اکتشافی شامل (الف) بررسی‌های ژئوفیزیکی، (ب) حفاری برای یافتن مخزن نفت یا گاز، و (ج) حفاری چاه‌های اضافی پس از کشف برای تعیین حدود مخزن است. این امر مستاجر را قادر می‌سازد تا تصمیم بگیرد که آیا توسعه و تولید را ادامه دهد یا خیر.

DT: Explore (v.), Explorer (n.)

Col: Exploration Phase Expandables, Exploration Drilling, Exploration License, Exploration Phase, Exploration Rig, Exploration Well, Seismic Exploration

Explosion /UK: ɪk'spləʊ.ʒən/ /US: ɪk'sploʊ.ʒən/ N.

انفجار / رهاسازی ناگهانی
انرژی

Mor: "ex-" out of, from / "plose/" clap, loud noise / "-ion" process, action

Def: The sudden release or creation of pressure and generation of high temperature as a result of a rapid change in chemical state (usually burning) or a mechanical failure.

آزاد شدن یا ایجاد ناگهانی فشار و تولید دمای بالا در نتیجه تغییر سریع در حالت شیمیایی (معمولاً سوختن) یا نقص مکانیکی.

DT: Explode (v.), Explosive (adj.), Explosively (adv.)

Col: Explosion Proof

Exports /UK: ɪk'spɔ:t/ /US: 'ek.spɔ:rt/ V.

صادرات / ارسال به خارج

Mor: "ex-" out of, from / "port" to carry / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Shipments of goods from within the 50 states and the District of Columbia to US possessions and territories or to foreign countries.

حمل کالا از داخل ۵۰ ایالت و ناحیه کلمبیا به متصرفات و سرزمین‌های ایالات متحده یا به کشورهای خارجی.

DT: Export (v.), Exporter (n.), Exportation (n.), Exported (adj.)

F

Factor /UK: 'fæk.tər/ /US: 'fæk.tə/ N. **API ضریب / ثابت انتخاب شده در معادله 14-E**

Mor: "fact" to do, to make, action / "-or" person or thing doing action

Def: A selected constant in the API 14-E equation on fluid erosion.

یک ثابت انتخاب شده در معادله API ۱۴-E در مورد فرسایش سیال.

DT: Factored (v.), Factoring (v.)

Col: Beta Factor, Compressibility Factor, Critical Success Factors, Dead Freight Factor, Formation Volume Factor, Gas Formation Volume Factor, Meter Factor, Peaking Factor, Recovery Factor, Safety Factor, Shrinkage Factor, Utilization Factor

Failure /UK: 'feɪ.ljər/ /US: 'feɪ.ljə/ N.

خرابی / نقص عملکرد

Mor: "fail" fail / "-ure" act, process

Def: When the designed function can no longer be met.

وقتی که دیگر نتوان به عملکرد طراحی شده دست یافت.

DT: Fail (v.), Failing (adj.), Failed (adj.)**Col:** Abject Failure, Critical Failure, Inhibitory Substances Infant Failure**Fairway** /UK: 'feə.weɪ/ /US: 'fer.weɪ/ N.

مسیر اصلی / بهترین بخش مخزن

Mor: "fair" pleasing, agreeable / "way" way

Def: The best part of a reservoir. Commonly used in coal pays.

بهترین قسمت مخزن. معمولاً در معادن زغال سنگ استفاده می‌شود.

DT: Fair (adj.), Fairing (n.), Fairly (adv.)**DT:** Way (n.), Pathway (n.), Runway (n.), Byway (n.), Freeway (n.)**Fatigue** /UK: fə'ti:g/ /US: fə'ti:g/ N.

خستگی فلز / آسیب ناشی از تکرار بار

Mor: "fatigue" weary

Def: A metal failure based on weakening by flexing or cycling. The material often work hardens.

شکست فلز بر اساس ضعیف شدن در اثر خم شدن یا چرخه کاری. این ماده اغلب با کار سخت می‌شود.

DT: Fatigued (adj.), Fatiguing (v.)**Col:** Corrosion Fatigue, Fatigue Strength**Fault** /UK: fɔlt/ /US: fɔ:lt/ N.

گسل / شکستگی زمین‌شناسی

Mor: "fault" fault

Def: (1) Is a fracture in the Earth's crust accompanied by a shifting of one side of the fracture with respect to the other side; the point at which a geological strata "breaks off" or is sheared off by dropping of a section of the strata by settling. (2) Where rock splits or ruptures with associated movement occurring on either side.

(۱) شکستگی در پوسته زمین است که با جابجایی یک طرف شکستگی نسبت به طرف دیگر همراه است؛ نقطه‌ای که در آن یک لایه زمین‌شناسی «می‌شکند» یا با افتادن بخشی از لایه‌ها در اثر نشست، بریده می‌شود. (۲) جایی که سنگ شکافته یا پاره می‌شود و حرکت مرتبط در هر دو طرف رخ می‌دهد.

DT: Faulted (adj.), Faulting (v.)**Col:** Anithic Fault, Antithetic Fault, Block Fault, Dip Slip Fault, Fault Plane, Fault Trap, Growth Fault, Hinge Fault, Normal Fault No-Notice Service, Normal Fault, Sealing Fault, Slip Fault Stratigraphic Trap, Thrust Fault**Feeder** /UK: 'fi:.dər/ /US: 'fi:.də/ A.

سیم تغذیه / مسیر تأمین برق

Mor: "feed" give food / "-er" person or thing doing action

Def: Circuit conductors between the service and the final branch circuit over current device.

هادی‌های مدار بین سرویس و شاخه مدار نهایی دستگاه اضافه جریان.

DT: Feeding (v.), Fed (adj.)**Fermentation** /UK: ,fɜ:.men'teɪ.jən/ /US: ,fɜ:.men'teɪ.jən/ N.

تخمیر / فرآیند بی‌هوازی

Mor: "ferment" ferment / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process in which an organic substance is converted into another organic substance and carbon dioxide to generate energy by a (micro)organism in the absence of oxygen. "Fermentation" comes from the Latin word for yeast, a kind of single-celled fungus. The most common fermentation reaction is the one by which glucose is converted into ethanol and carbon dioxide. This series of reactions is made use of by humans when they use yeasts to make alcoholic drinks. It is easy to go wrong and make some different kinds of alcohol (e.g., butanol), depending on the microorganisms involved, which is one reason you occasionally hear of deaths from drinking illicitly produced alcohol.

بدون تغییر کیفیت آن بهبود بخشد.

DT: Filling (n.), Filled (adj.)

Filter /UK: 'fɪl.tər/ /US: 'fɪl.tə/ N.

فیلتر / صافی

Mor: "filter" filter

Def: An apparatus for separating solid or liquid particles from a gas stream in which they are suspended.

دستگاهی برای جداسازی ذرات جامد یا مایع از جریان گازی که در آن معلق هستند.

DT: Filtering (v.), Filtered (adj.)

Col: Absolute Filter Level, Biological Aerated Filter, Cartridge Filter, External Filter Cake, Fabric Filter, Filter Cake, Filter Cake Lift-Off, Filter Cake Lift-Off Pressure, Filter Media, Filter Press, HEPA Filter, Internal Filter Cake, Mechanical Filter, Trickling Filter, Trickling Filter Media, Two-Stage Filters

Filtrate /UK: 'fɪl.treɪt/ /US: 'fɪl.treɪt/ N.

مایع صاف‌شده / فیلتراسیون

Mor: "filter" filter / "-ate/" to make, form adjective

Def: The liquid that leaks off into the formation during fluid loss.

مایعی که در هنگام از دست دادن سیال، به درون سازند نشت می‌کند.

DT: Filter (n.), Filtering (v.), Filtered (adj.)

Col: Filtrate Reducers, Mud Filtrate

Fish /UK: fɪʃ/ /US: fɪʃ/ N.

ابزار گم‌شده / شیء گیرکرده

Mor: "fish" fish

Def: A lost piece of equipment in the well.

یک قطعه از تجهیزات گم شده در چاه.

DT: Fishing (v.), Fished (adj.), Fisheyes ()

فرآیندی که در آن یک ماده آلی در غیاب اکسیژن توسط یک (میکرو) ارگانیزم به ماده آلی دیگر و دی اکسید کربن تبدیل می‌شود تا انرژی تولید کند. «تخمیر» از کلمه لاتین مخمر، نوعی قارچ تک سلولی، گرفته شده است. رایج‌ترین واکنش تخمیر، واکنشی است که در آن گلوکز به اتانول و دی اکسید کربن تبدیل می‌شود. این سری واکنش‌ها توسط انسان‌ها هنگام استفاده از مخمرها برای تهیه نوشیدنی‌های الکلی استفاده می‌شود. بسته به میکروارگانیزم‌های درگیر، به راحتی می‌توان اشتباه کرد و انواع مختلفی از الکل (مثلاً بوتانول) تولید کرد، که یکی از دلایلی است که گاهی اوقات از مرگ و میر ناشی از نوشیدن الکل تولید شده غیرقانونی می‌شنویم.

DT: Ferment (v.), Fermentable (adj.)

Field /UK: fi:ld/ /US: fi:ld/ N.

میدان نفتی / مخزن نفتی

Mor: "field" field

Def: (1) One or more reservoirs grouped by or related to the same general geologic structural feature or stratigraphic condition. (2) An area consisting of a single reservoir or multiple reservoirs all grouped on or related to the same individual geological structural feature and/or stratigraphic condition.

(۱) یک یا چند مخزن که بر اساس ویژگی ساختاری زمین‌شناسی عمومی یا شرایط چینه‌شناسی یکسان گروه‌بندی شده‌اند یا به آنها مرتبط هستند. (۲) منطقه‌ای متشکل از یک مخزن واحد یا چندین مخزن که همگی بر اساس ویژگی ساختاری زمین‌شناسی و/یا شرایط چینه‌شناسی یکسان گروه‌بندی شده‌اند یا به آنها مرتبط هستند.

DT: Fielded (adj.), Fielding (n.)

Col: Commercial Field, Depleted Fields, Depleted Storage Field, Field Butanes, Field Capacity, Field Gathering Systems, Field Natural Gas, Field Potential, Field Production, Field Rules, Field Weld, Gas Field, Greenfield LNG Facility, MARPOL Marginal Field, Natural Gas Field Facility, Oil Field, Oil Field Services, Proven Field, Regional Gravity Field, Residual Gravity Field, Salt Dome Storage Field, Satellite Field

Filler /UK: 'fɪl.ər/ /US: 'fɪl.ə/ N.

پرکننده / ماده افزودنی

Mor: "fill" fill / "-er" person or thing doing action

Def: An inert powder that can be incorporated in a bitumen enamel in order to improve one or more of its useful properties without changing its quality.

پودری بی‌اثر که می‌تواند در لعاب قیری گنجانده شود تا یک یا چند خاصیت مفید آن را

Col: Fisheries Legacy Trust Company, Fish Hook, Fishing Magnet, Fishing Neck, Fishing Tools, Fishtail Bit, Open-Hole Fishing

Fishing /UK: 'fɪʃ.ɪŋ/ /US: 'fɪʃ.ɪŋ/ N. بیرون آوردن ابزار یا قطعات شکسته از چاه

Mor: "fish" fish / "-ing" verb present tense

Def: Retrieving objects from the borehole, such as a broken drill string, or tools.

بیرون آوردن اشیاء از گمانه، مانند رشته حفاری شکسته یا ابزار.

DT: Fish (n.), Fished (adj.), Fisheyes ()

Col: Fishing Magnet, Fishing Neck, Fishing Tools, Open-Hole Fishing

Fixed /UK: fɪkst/ /US: fɪkst/ A. تثبیت شده / ثابت نگه داشته شده

Mor: "fix" attach, repair / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: The addition of chemicals that prevent the variables from changing their form or concentration until the laboratory analyses can be performed.

افزودن مواد شیمیایی که از تغییر شکل یا غلظت متغیرها تا زمان انجام تجزیه و تحلیل‌های آزمایشگاهی جلوگیری می‌کند.

DT: Fix (v.), Fixing (n.), Refix (v.)

Col: Fixed Choke, Fixed Film Process, Fixed Price Contract, Fixed Roof Tanks, Fixed Spray Nozzle

Flag /UK: flæg/ /US: flæg/ N. علامت‌گذاری / خط‌کشی روی لوله یا سیم

Mor: "flag" flag

Def: Marking the pipe or wire line with a paint stripe.

علامت‌گذاری خط لوله یا سیم با نوار رنگی.

DT: Flagged (adj.), Flagging (n.)

Flange /UK: flændʒ/ /US: flændʒ/ N. فلنج / صفحه اتصال لوله‌ای

Mor: "flange" flange

Def: A common, high-pressure wellhead connection, using bolt attached flange plates and metal-to-metal seals.

یک اتصال رایج در سرچاه با فشار بالا، با استفاده از صفحات فلنج پیچ و مهره‌ای و آب‌بندهای فلز به فلز.

DT: Flanged (adj.), Flanging (n.)

Col: Blind Flange, Flanged Up, Insulated Flange

Flare /UK: fleər/ /US: fler/ V. مشعل / شعله آزاد

Mor: "flare" flare

Def: (1) A burner on a remote line used for disposal of hydrocarbons during clean-up, for emergency shut downs, and for disposal of small-volume waste streams of mixed gases that cannot easily or safely be separated. (2) A flame used to burn off unwanted natural gas; a "flare stack" is the steel structure on a processing facility from which gas is flared. (3) An open flame used to burn off unwanted natural gas. (4) To burn unwanted gas through a pipe or stack. (Under conservation laws, the flaring of natural gas is illegal.) (5) The flame from a flare; the pipe or the stack itself.

(۱) مشعلی روی یک خط لوله از راه دور که برای دفع هیدروکربن‌ها در حین پاکسازی، خاموش کردن اضطراری و دفع جریان‌های زباله با حجم کم از گازهای مخلوط که به راحتی یا با خیال راحت قابل جداسازی نیستند، استفاده می‌شود. (۲) شعله‌ای که برای سوزاندن گاز طبیعی ناخواسته استفاده می‌شود؛ "دودکش فلر" سازه فولادی روی یک تأسیسات فرآوری است که گاز از آن شعله‌ور می‌شود. (۳) شعله‌ای باز که برای سوزاندن گاز طبیعی ناخواسته استفاده می‌شود. (۴) برای سوزاندن گاز ناخواسته از طریق لوله یا دودکش. (طبق قوانین حفاظت از محیط زیست، شعله‌ور کردن گاز طبیعی غیرقانونی است.) (۵) شعله حاصل از یک فلر؛ لوله یا خود دودکش.

DT: Flared (adj.), Flaring (n.), Reflare (v.)

Col: Flexicoking Flared, Flare Stack

Flaring /UK: fleər/ /US: fler/ V. سوزاندن گاز طبیعی / مشعل ایمنی

Mor: "flare" flare / "-ing" verb present tense

Def: Flaring is the burning of natural gas that cannot be processed or sold. Flaring disposes off gas, and it releases emissions into the atmosphere. Today, it is an important safety measure at natural gas facilities.

مشعل‌سوزی، سوزاندن گاز طبیعی است که قابل فرآوری یا فروش نیست. مشعل‌سوزی، گاز را دفع می‌کند و گازهای گلخانه‌ای را در جو آزاد می‌کند. امروزه، این یک اقدام ایمنی مهم در تأسیسات گاز طبیعی است.

DT: Flare (n.), Flared (adj.), Reflare (v.)

Flash /UK: flæʃ/ /US: flæʃ/ V. **درز جوش / لبه جوشکاری شده**

Mor: "flash" flash

Def: The weld seam on or in a welded pipe.

درز جوش روی یا در یک لوله جوش داده شده.

DT: Flashing (n.), Reflash (v.)

Col: Flash Liberation, Flash Point, Flash Set, Flash Tank, Flash Vapors

Flashing /UK: flæʃ/ /US: flæʃ/ V. **تبخیر سریع / بخار شدن ناگهانی**

Mor: "flash" flash / "-ing" verb present tense

Def: Vaporization of water or light ends as pressure is released during production or processing.

تبخیر آب یا نور با آزاد شدن فشار در حین تولید یا فرآوری پایان می‌یابد.

DT: Flash (n.), Flash (v.), Reflash (v.)

Flights /UK: flɑ:t/ /US: flɑ:t/ N. **پره‌های همزن یا اسکریپر**

Mor: "flight" flight / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Scrapers, made from redwood or plastic in rectangular tanks and metal in circular tanks, which move the settled sludge to the hopper. In rectangular tanks, these same scrapers return on the surface of the tank and move the accumulated scum to its collection point.

اسکریپرها، که در مخازن مستطیلی از چوب قرمز یا پلاستیک و در مخازن دایره‌ای از فلز ساخته می‌شوند، لجن ته‌نشین شده را به قیف منتقل می‌کنند. در مخازن مستطیلی، همین اسکریپرها روی سطح مخزن برمی‌گردند و کف انباشته شده را به محل جمع‌آوری آن منتقل می‌کنند.

DT: Flight (n.), Flighted (adj.), Deflight (v.)

Flint /UK: flɪnt/ /US: flɪnt/ N. **سنگ چخماق / نوعی سنگ سیلیسی**

Mor: "flint" flint

Def: A variety of chert.

انواع چرت.

DT: Flinty (adj.)

Float /UK: fləʊt/ /US: floʊt/ V. **شناور اندازه‌گیری سطح آب**

Mor: "float" float

Def: A device used to measure the elevation of the surface of water. The float rests on the surface of the water and rises or falls with it. The elevation of the water surface is measured by a rod, chain, rope, or tape attached to the float.

وسیله‌ای که برای اندازه‌گیری ارتفاع سطح آب استفاده می‌شود. شناور روی سطح آب قرار می‌گیرد و با آن بالا یا پایین می‌رود. ارتفاع سطح آب توسط میله، زنجیر، طناب یا نوری که به شناور متصل است، اندازه‌گیری می‌شود.

DT: Floating (adj.), Floater (n.), Floatables ()

Col: Float Collar, Floating Offshore Drilling Rig, Floating Roof, Floating Roof Tank, Floating Storage and Regasification Unit, Float Shoe, Float Valve

Flood /UK: flʌd/ /US: flʌd/ V. **تزریق آب یا گاز به مخزن برای رانش نفت**

Mor: "flood" flood

Def: Injection of gas or water into a reservoir to drive oil toward a producing well or set of wells.

تزریق گاز یا آب به مخزن برای راندن نفت به سمت یک چاه تولیدی یا مجموعه‌ای از چاه‌ها.

DT: Flooding (n.), Flooded (adj.)

Col: Alkaline Flooding, Chemical Flooding, Dump Flood, Fire Flood, Flood Plain, Miscible Flooding, Pattern Water Flood Paraxylene, Pattern Water Flood, Steam Flood

Flow /UK: fləʊ/ /US: flɒʊ/ V.

جریان سیال

Mor: "flow" flow

Def: Very simply, a movement of a fluid.

خیلی ساده، حرکت یک سیال.

DT: Flowing (adj.), Flowback (n.), Overflow (v.), Overflow (n.), Backflow (), Downflow (), Flowline (), Inflow ()

Col: Absolute Open Flow, Absolute Open Flow Potential, Acid Flowback Analysis, Annular Flow, Area Open to Flow, Backflow Preventer, Bubble Flow, Calculated Absolute Open Flow, Churn Flow, Combined Sewer Overflow, Continuous Flow Gas Lift, Critical Flow Rate, Cross-Flow, Flow Through, Dynamic Flow, Flow After Flow, Flow-Assisted Corrosion, Flow Assurance, Flow Back, Flow Bean, Flow Control Valve, Flow Coupling, Flow Cross, Flow Divider, Flow Efficiency, Flowing Pressure, Flowing Well, Flow Loop, Flow Path, Flow Profile, Flow Recording, Flow Regime, Flow Test, Fluorescence Flow or Tee, Flow Tubes, Flow Wetted, Gravity Flow, Inflow Performance Relationship, Intermittent Lift or Flow, Laminar Flow, Measured Flow, Mist Flow, Mud Flow through Screens, Multiphase Flow, Naturally Flowing Well, Non-Darcy Flow, Open Flow Potential, Operational Flow Orders, Overflow Rate, Petal Basket Flowmeter, Plug Flow, Slug Flow, Measure of Discounted Future Net Cash Flows, Stratified Flow, Through the Flow Line, Total Flow, Turbulent Flow

Flue /UK: flu:/ /US: flu:/ N.

مجرای خروج گازهای احتراق

Mor: "flue" flue

Def: Passage through which flue gases pass from a combustion chamber to the outside atmosphere.

مجرای که گازهای دودکش از محفظه احتراق از طریق آن به فضای بیرون منتقل می‌شوند.

DT: Flued (adj.), Fluing (v.)

Fluorocarbon /UK: ˌfluːrəˈkɑːbən/ /US: ˌfluːr.oʊˈkɑːr.bən/ N. فلوروکربن / ماده
آب‌بند مقاوم به مایعات آروماتیک

Mor: "fluor" flowing / "o" connector / "carb" heat / "-on" to go, to make

Def: A seal with good resistance to aromatic fluids but susceptible to sour gas.

آب‌بندی با مقاومت خوب در برابر سیالات آروماتیک اما مستعد ابتلا به گاز ترش.

DT: Fluorinate (v.), Fluorination (n.), Fluorinated (adj.), Chlorofluorocarbons ()

DT: Carbon (n.), Carburize (v.), Carbonize (v.), Carbonation (n.), Bicarbonate (), Carbonate (), Carboniferous (), Carbonium (), Chlorofluorocarbons (), Hydrocarbon (), Recarbonation ()

Foam /UK: fəʊm/ /US: foʊm/ N.

فوم / امولسیون گاز در مایع

Mor: "foam" foam

Def: A gas in liquid emulsion. Common as a low-density cleanout fluid or a frac fluid with reduced water content.

امولسیون گاز در مایع. به عنوان یک سیال تمیزکننده با چگالی کم یا یک سیال شکست هیدرولیکی با محتوای آب کاهش یافته رایج است.

DT: Foaming (v.), Foamed (adj.), Antifoamer (), Defoamer ()

Col: Foam Breaker, Foam Cement

Foaming /UK: fəʊm/ /US: foʊm/ N.

کف کردن / تشکیل امولسیون حباب‌دار

Mor: "foam" foam / "-ing" verb present tense

Def: The occurrence of a frothy mixture of air and a petroleum product (lubricant, fuel oil) that can reduce the effectiveness of the product and cause sluggish hydraulic operation, air binding of oil pumps, and overflow of tanks or sumps.

وجود مخلوطی کف‌آلود از هوا و یک فرآورده نفتی (روان‌کننده، نفت کوره) که می‌تواند اثربخشی فرآورده را کاهش داده و باعث کندی عملکرد هیدرولیک، گیر کردن هوا در پمپ‌های روغن و سرریز شدن مخازن یا کارتر شود.

DT: Foam (n.), Foamed (adj.), Antifoamer (), Defoamer ()

Fog /UK: fɒg/ /US: fɑ:g/ N.

مه / تعلیق قطرات آب در هوا

Mor: "fog" fog

Def: A general term applied to a suspension of droplets in a gas. In meteorology, it refers to a suspension of water droplets resulting in the visibility of less than 1 km.

اصطلاحی کلی که به تعلیق قطرات در یک گاز اطلاق می‌شود. در هواشناسی، به تعلیق قطرات آب اشاره دارد که منجر به دید کمتر از ۱ کیلومتر می‌شود.

DT: Fogging (v.), Fogged (adj.)

Fold /UK: fəʊld/ /US: foʊld/ V.

چین خوردگی / خمیدگی لایه‌های سنگ

Mor: "fold" fold

Def: A bend-like disruption in rock strata such that the angle of the formation is significantly changed.

نوعی اختلال خم‌مانند در لایه‌های سنگی به طوری که زاویه سازند به طور قابل توجهی تغییر کند.

DT: Folding (v.), Folded (adj.), Manifolds ()

Formation /UK: fɔ:'meɪ.jən/ /US: fɔ:r'meɪ.jən/ N.

سازند / لایه زمین‌شناسی
مشخص

Mor: "form" shape / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Any distinct, mappable layer.

هر لایه مجزا و قابل نقشه‌برداری.

DT: Conformity (n.), Conform (v.), Conformed (adj.)

Col: Compensated Formation Density Log, Formation Breakdown, Formation Competency, Formation Damage, Formation Evaluation, Formation Gas, Formation Integrity, Formation Integrity Test, Formation Pressure, Formation Resistivity, Formation Sensitivity, Formation Volume Factor, Formation Water, Gas Formation Volume Factor, Open Formation, Repeat Formation Tester, Tight Formation, Unconsolidated Formation

Fossil /UK: 'fɒs.əl/ /US: 'fɑ:.səl/ N.

فسیل / بازمانده فسیلی جانور یا گیاه

Mor: "fossil" fossil

Def: The silicate replaced replica of an animal or plant.

سیلیکات جایگزین ماکت یک حیوان یا گیاه شد.

DT: Fossiliferous (adj.)

Col: Fossil Energy, Fossil Fuel, Index Fossils, Marker Fossils

Fouling /UK: faʊl/ /US: faʊl/ A.

رسوب‌گذاری / تجمع مواد روی سطح

Mor: "foul" foul / "-ing" verb present tense

Def: Accumulation of deposits on a surface.

تجمع رسوبات روی یک سطح.

DT: Foul (adj.), Fouled (adj.), Antifouling ()

Fractions /UK: 'fræk.jən/ /US: 'fræk.jən/ N.

بخش‌های هیدروکربنی /
فراکسیون‌ها

Mor: "fract" break / "-ion" process, action / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Refiner's term for the portions of oils containing a number of hydrocarbon compounds but within certain boiling ranges, separated from other portions in fractional distillation. They are distinguished from pure compounds that have specified boiling temperatures.

اصطلاح پالایشگاه برای بخش‌هایی از روغن‌ها که حاوی تعدادی ترکیب هیدروکربنی هستند اما در محدوده جوش خاصی قرار دارند و در تقطیر جزء به جزء از سایر بخش‌ها

جدا می‌شوند. آن‌ها از ترکیبات خالصی که دمای جوش مشخصی دارند، متمایز می‌شوند.

DT: Fraction (n.), Fractionate (v.), Fractionation (n.), Fractional (adj.)

Fracturing /UK: 'fræk.tʃər/ /US: 'fræk.tʃə/ V.

شکست هیدرولیکی / فرکچر

Mor: "fract" break / "-ure" act, process / "-ing" verb present tense

Def: (1) A stimulation method involving injection of fluid into the well at a high enough pressure to break the rock. Fracturing "failure" of the rock is a tensile failure as the wellbore is enlarged by pressure. (2) Refers to a method used by producers to extract more natural gas from a well by opening up rock formations using hydraulic or explosive force. Advanced fracturing techniques are enhancing producers' ability to find and recover natural gas, as well as extending the longevity of older wells. (3) The pumping of a media, typically water, sand, and chemical additives, into a reservoir with a controlled force to fracture reservoir rock, resulting in a greater flow of natural gas or oil from the reservoir. (4) A method of breaking down a formation by pumping fluid at very high pressure. The objective is to increase production rates from a reservoir.

(۱) روشی برای تحریک چاه که شامل تزریق سیال به داخل چاه با فشار کافی برای شکستن سنگ است. "شکست" سنگ، یک شکست کششی است زیرا چاه در اثر فشار بزرگ می‌شود. (۲) به روشی اشاره دارد که توسط تولیدکنندگان برای استخراج گاز طبیعی بیشتر از چاه با باز کردن سازندهای سنگی با استفاده از نیروی هیدرولیک یا انفجاری استفاده می‌شود. تکنیک‌های پیشرفته شکست، توانایی تولیدکنندگان را برای یافتن و بازیابی گاز طبیعی و همچنین افزایش طول عمر چاه‌های قدیمی‌تر افزایش می‌دهد. (۳) پمپاژ یک واسطه، معمولاً آب، ماسه و افزودنی‌های شیمیایی، به داخل مخزن با نیروی کنترل‌شده برای شکستن سنگ مخزن، که منجر به جریان بیشتر گاز طبیعی یا نفت از مخزن می‌شود. (۴) روشی برای تجزیه یک سازند با پمپاژ سیال با فشار بسیار بالا. هدف افزایش نرخ تولید از یک مخزن است.

DT: Fraction (n.), Fractionate (v.), Fractionation (n.), Fractional (adj.)

Col: Complex Fracturing, Explosive Fracturing, Fracturing Fluids

Freight /UK: freɪt/ /US: freɪt/ N.

کرایه حمل / هزینه حمل

Mor: "freight" freight

Def: Basis for sale of a cargo, in which the price reflects both the cost of the cargo and the cost of freight to its agreed destination. Title and risk of loss or damage to the oil pass from the seller to the buyer when the oil passes the ship's rail at the

load port. Cost, Insurance, and

مبنای فروش محموله، که در آن قیمت، هم هزینه محموله و هم هزینه حمل و نقل تا مقصد توافق شده را منعکس می‌کند. مالکیت و ریسک از بین رفتن یا آسیب دیدن نفت، زمانی که نفت از نرده کشتی در بندر بارگیری عبور می‌کند، از فروشنده به خریدار منتقل می‌شود. هزینه، بیمه و

DT: Freight (adj.), Freight (v.)

Col: Freight Contract, Dead Freight, Dead Freight Factor, Gross Freight

Frequency /UK: 'fri:.kwən.si/ /US: 'fri:.kwən.si/ N.

فرکانس

Mor: "frequ" repeating / "-ence" forms noun / "-y" state of, process of

Def: The number of times per second a signal regenerates itself at a peak amplitude. It can be expressed in hertz (Hz), kilohertz (Hz), megahertz (MHz), etc.

تعداد دفعاتی که یک سیگنال در ثانیه خود را با دامنه اوج بازسازی می‌کند. می‌توان آن را با واحد هرتز (Hz)، کیلوهرتز (Hz)، مگاهرتز (MHz) و غیره بیان کرد.

DT: Frequent (adj.), Frequencing (v.)

Col: Frequency Domain, Radio-Frequency Interference

Freshwater /UK: 'fref.wɔ:.tər/ /US: 'fref.wa:.tə/ A.

آب تازه / آب قابل شرب

Mor: "fresh" pure, new / "water" water

Def: Water with less than about 600 ppm total dissolved solids. Suitable for drinking.

آبی با کل جامدات محلول کمتر از حدود ۶۰۰ ppm. مناسب برای آشامیدن.

DT: Fresh (adj.), Freshen (v.), Freshened (adj.)

DT: Water (n.), Watering (v.), Watered (adj.), Waterless (adj.)

Friction /UK: 'frɪk.ʃən/ /US: 'frɪk.ʃən/ N.

اصطکاک / مقاومت سیال

Mor: "frict" rub / "-ion" process, action

Def: The resistance to an object's passage through a fluid (or a fluid's passage past a stationary object). Affected by viscous resistance, density, and wall contact (vessel radii).

مقاومت در برابر عبور یک جسم از درون یک سیال (یا عبور سیال از کنار یک جسم ساکن). تحت تأثیر مقاومت ویسکوز، چگالی و تماس با دیواره (شعاع رگ).

DT: Frictive (adj.), Frictional (adj.)

Col: Friction Coefficient, Friction Reducer

Froth /UK: frɒθ/ /US: frɑ:θ/ N.

کف / فوم گازی پایدار

Mor: "froth" froth

Def: A foam with very high internal gas volume, usually 90%+ gas. High viscosity and often very stable.

فومی با حجم گاز داخلی بسیار بالا، معمولاً بیش از ۹۰٪ گاز. ویسکوزیته بالا و اغلب بسیار پایدار.

DT: Frothing (v.), Frothy (adj.)

Fuel /UK: 'fju:əl/ /US: 'fju:əl/ N.

سوخت / سوخت تقطیری

Mor: "fuel" fuel

Def: A distillate fuel oil made by blending distillate fuel oil and residual fuel oil stocks. It conforms with ASTM Specification D396 or Federal Specification VV-F-815C and is used extensively in industrial plants and in commercial burner installations that are not equipped with preheating facilities. It also includes No. 4 diesel fuel used for low- and medium-speed diesel engines and conforms to ASTM Specification D975. No. 4

نفت کوره تقطیری که با ترکیب نفت کوره تقطیری و ذخایر نفت کوره باقیمانده ساخته می‌شود. این سوخت با مشخصات ASTM D۳۹۶ یا مشخصات فدرال ۸۱۵C-F-VV مطابقت دارد و به طور گسترده در کارخانه‌های صنعتی و در تأسیسات مشعل تجاری که مجهز به امکانات پیش‌گرمایش نیستند، استفاده می‌شود. همچنین شامل سوخت دیزل شماره ۴ است که برای موتورهای دیزلی با سرعت کم و متوسط استفاده می‌شود و با مشخصات ASTM D۹۷۵ مطابقت دارد. شماره ۴

Col: Alternative-Fueled Vehicle Allocation Method, Alternative Fuel, Alternative Fuel Capability, Alternative-Fueled Vehicle, Alternative-Fueled Vehi-

cle Converter, Bifuel Vehicle, Bunker Fuel Oil, Bunker Fuel, Burner Fuel Oils, Clean Alternative Fuel, Cooperative Fuel Research Engine, Diesel Fuel, Distillate Fuel Oil, Dual-Fuel Burner, Dual-Fuel Vehicle, Flexible-Fuel Vehicle, Fossil Fuel, Fuel Ethanol, Fuel Gas, Fuel Loss, Fuel Oil, Fuels Solvent Deasphalting, Fuel-Switching Capability, Imported Crude Oil Burned as Fuel, Jet Fuel, Kerosene-Type Jet Fuel, Lease Fuel, Naphtha-Type Jet Fuel, Neat Alcohol Fuels, Oxygenated Fuel, Oxygenated Fuels Program Reformulated Gasoline, Pipeline Fuel, Plant Fuel, Reformulated Fuels, Replacement Fuel, Residual Fuel, Residual Fuel Oil, Sulfur-Free Fuels, Supplemental Gaseous Fuel Supplies

Fumes /UK: fju:mz/ /US: fju:mz/ N.

بخارات / ذرات معلق

Mor: "fume" smoke / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Very small airborne particles, usually less than one micrometer in size, from burning or melting materials.

ذرات معلق بسیار کوچک در هوا، معمولاً کمتر از یک میکرومتر، ناشی از سوختن یا ذوب شدن مواد.

DT: Fume (n.), Fuming (v.), Fumed (adj.), Fumer (n.)

Function /UK: 'fʌŋk.jən/ /US: 'fʌŋk.jən/ N.

عملکرد / کارکرد

Mor: "funct" be of use / "-ion" process, action

Def: The change in density with increasing depth is often a result of compaction. Age, lithology, and porosity modification are also factors.

تغییر چگالی با افزایش عمق اغلب نتیجه تراکم است. سن، سنگ‌شناسی و تغییر تخلخل نیز از عوامل مؤثر هستند.

DT: Functional (adj.), Malfunction (n.), Malfunction (v.), Refunction (v.)

Col: Functional Group, G-Function, Nolte G-Function

G

Gas /UK: gæs/ /US: gæs/ N.

گاز طبیعی / گاز

Mor: "gas" gas

Def: "Any fluid, combustible or noncombustible, which is produced in a natural state from the Earth and which maintains a gaseous or rarified state at ordinary temperature and pressure conditions" (Code of Federal Regulations, Title 30, Mineral Resources, Chap. II, Geological Survey, 221.2).

«هر سیالی، قابل احتراق یا غیرقابل احتراق، که به حالت طبیعی از زمین تولید می‌شود و در شرایط دما و فشار معمولی حالت گازی یا رقیق‌شده را حفظ می‌کند» (مجموعه قوانین فدرال، عنوان ۳۰، منابع معدنی، فصل دوم، سازمان زمین‌شناسی، ۲۲۱/۲).

DT: Gaseous (adj.), Gasify (v.), Gasification (n.), Autogas (), Avgas (), Degasser (), Gasohol (), Gasoline (), Outgassing (), Regasification (), Syngas ()

Col: Absorption Gasoline, Acid Gas, Associated Gas, Associated-Tree Natural Gas, Autogas Atlantic Basin Market, Aviation Gasoline, Base Gas, Beach Gas, Biogenic Gas, Biomass Gas, Blue Gas, Bottled Gas, Casinghead Gas, Casing Head Gas and Gasoline, Casinghead Gasoline, City Gas, Coal Gas, Coal

Gasification, Coke Oven Gas, Combined-Cycle Gas Turbine, Committed Gas Contract, Company-Used Gas, Compressed Natural Gas Completion Funds, Compressed Natural Gas, Connection Gas, Continuous Flow Gas Lift, Control Gas, Conventional Gas, Corrosive Gas, Cushion Gas, Cycle Gas, Deregulated Gas, Displacement Gas Discovery Well, Displacement Gas, Dissolved Gas, Dissolved Gas Drive, Ditch Gas, Drip Gas, Dry Gas, Dry Natural Gas, Dry Natural Gas Production, Dry Gas, Entrained Gas, Equity Gas, Feed Gas, Feedstock Gas, Field Natural Gas, Floating Storage and Regasification Unit, Formation Gas, Free Gas, Fuel Gas, Gas Anchor, Gas and Water Injection, Gas Buster, Gas Cap, Gas Cap Drive, Gas Condensate, Gas Condensate Reservoir, Gasification Gas Condensate Well, Gas Coning, Gas Cut, Gas Cycling, Gas Day, Gas Distribution Line, Gas Drive, Gas Effect, Gas Field, Gas Formation Volume Factor, Gas Gatherer, Gas Gathering System, Gas Gravity, Gas Grid, Gas Hydrate, Gas Imbalance, Gas Injection, Gas-In-Place, Gas Kick, Gas Lift, Gas Lift Dummy, Gas Lift Mandrel, Gas Lift Side Pocket Mandrel, Gas Lift Valve, Gas Liquefaction, Gas Lock, Gas Oil, Gasoline Blending Components, Gas Permeation, Gas Pipeline, Gas Processing, Gas Processing Plant, Gas Reserves, Gas Reservoir, Gas Revenue, Gas Saturation, Gas Sendout, Gas Show, Gas Spiking, Gas-to-Liquids, Gas Treatment, Gas Turbine, Gas Turbine Power Plant, Gas Well, Greenhouse Gases, Gross Gas Withdrawal, Heavy Gas Oil, Ideal Gas, Inert Gas, Injected Gas, In Situ Coal Gasification, Interruptible Gas, Interstate Natural Gas Association of America, Lean Gas, Light Gas Oils, Liquefied Petroleum Gas Liner Tieback, Liquefaction of Gases, Liquefied Natural Gas, Liquefied Petroleum Gas, Liquefied Refinery Gases, LNG Feedgas Requirements to LNG Plant, Long-Term Gas Contract, Lost and Unaccounted for Gas, Manufactured Gas, Midterm Gas Contract, Miscible Gas Drive, Motor Gasoline Blending, Motor Gasoline Blending Components, Motor Gasoline Blending of Oxygenates, Motor Gasoline, Must-Take Gas, Native Gas, Natural Gas, Natural Gas Conditioning and Treating, Natural Gas Field Facility, Natural Gas Heating Value, Natural Gas Liquids, Natural Gasoline, Isopentane Natural Gasoline and Isopentane, Natural Gas Plant Liquids, Natural Gas Processing, Natural Gas Processing Plant, Natural Gas Producer, Natural Gas Resource Base, Natural Gas Storage, Natural Gas Transportation System, Net Gas, Nonassociated Gas, Nonconventional Gas, Nonhydrocarbon Gases, Off-Peak Gas, Oil and Gas Leases, Oil Equivalent Gas, Oil Well Gas, Operating Gas Lift Valve, Original Gas in Place, Other Finished or Conventional Gasoline, Oxygenated Fuels Program Reformulated Gasoline, Oxygenated Gasoline, UK oil and gas industry, Pipeline-Quality Natural Gas Pipe-Lay Down, Pipeline Gas, Pipeline-Quality Natural Gas, Produced Gas, Raw Natural Gas, Recoverable Gas Lift Gas, Recoverable Gas Reserves, Recycle Gas, Refinery Gas, Reformed Gasoline, Reformulated Gasoline, Gasoline Blendstock for Oxy-

genate Blending, Regasification Plant, Regasification Terminal, Remote Gas, Residue Gas, Rich Gas, Sales Gas, Separator Gas, Sewer Gas, Shale Gas, Shallow Gas, Sludge Gasification, Solution Gas, Solution Gas Drive, Sour Gas, Spot Gas, Spot Gas Market, Still Gas, Stranded Gas, Supplemental Gaseous Fuel Supplies, Suspended Gas Discovery, Sweet Gas, Sweet Oil and Gas, Swing Gas, Synthetic Natural Gas, Tail Gas, Tariff Gas, Thermogenic Gas, Tight Gas Threshold Velocity, Tight Gas, Trip Gas, Unaccounted for Natural Gas, Unassociated Gas, Unconventional Gas, Underground Gas Storage

Gate /UK: gert/ /US: gert/ N.

دروازه / سد کنترلی

Mor: "gate" gate

Def: A movable barrier for the control of liquid flow.

مانع متحرک برای کنترل جریان مایع.

DT: Gated (adj.), Gating (v.)

Col: City Gate, City Gate Rate, Gate Valve

Gather /UK: 'gæð.ər/ /US: 'gæð.ə/ V.

گردآوری / نمایش داده‌ها

Mor: "gather" assemble

Def: A display of the input data in a stacking process designed to show all the seismic traces corresponding to the same depth.

نمایش داده‌های ورودی در یک فرآیند انباشت که برای نمایش تمام ردپاهای لرزه‌ای مربوط به عمق یکسان طراحی شده است.

DT: Gathering (n.), Gathered (adj.), Regather (v.), Gatherer (n.)

Col: Field Gathering Systems, Gas Gatherer, Gas Gathering System, Gathering Agreement, Gathering Line, Gathering Stations Gathering Stations

Gathering /UK: 'gæð.ər.ɪŋ/ /US: 'gæð.ə.ɪŋ/ N.

جمع‌آوری / شبکه جمع‌آوری

Mor: "gather" assemble / "-ing" verb present tense

Def: The process of collecting natural gas flowing from numerous wells and bringing it together into pooling areas where it is received into transmission pipelines.

فرآیند جمع‌آوری گاز طبیعی جاری از چاه‌های متعدد و جمع‌آوری آن در مناطق تجمع گاز که از آنجا به خطوط لوله انتقال منتقل می‌شود.

DT: Gather (v.), Gathered (adj.), Regather (v.), Gatherer (n.)

Col: Field Gathering Systems, Gas Gathering System, Gathering Agreement, Gathering Line, Gathering Stations Gathering Stations

Gel /UK: dʒel/ /US: dʒel/ N.

ژل / غلیظ‌کننده

Mor: "gel" gel

Def: A fluid with a higher than normal viscosity created by a gallant material such as polymer.

سیالی با ویسکوزیته بالاتر از حد معمول که توسط ماده‌ای غلیظ مانند پلیمر ایجاد می‌شود.

DT: Gelled (adj.), Gelling (v.), Degel (v.), Regelled (adj.), Cogellant (), Microgels ()

Col: Gel Strength, Initial Gel Strength, Iron Hydroxide Gels, Linear Gel, Silica Gel

Geologist /UK: dʒi'ol.ə.dʒɪst/ /US: dʒi'ɑːlə.dʒɪst/ N.

زمین‌شناس / متخصص زمین

Mor: "ge" earth / "o" connector / "log" speech, word, idea / "-ist" one who does or believes in, person

Def: (1) A person trained in the study of the Earth's crust; petroleum geologists search for traps that could contain petroleum and recommend drilling locations. (2) Scientist who studies the origin, history, composition, and structure of the Earth and its life as recorded in rocks and other solid matter.

(۱) شخصی که در مطالعه پوسته زمین آموزش دیده است؛ زمین‌شناسان نفت به دنبال تله‌هایی هستند که می‌توانند حاوی نفت باشند و مکان‌های حفاری را توصیه می‌کنند. (۲) دانشمندی که منشأ، تاریخ، ترکیب و ساختار زمین و حیات آن را آنطور که در سنگ‌ها و سایر مواد جامد ثبت شده است، مطالعه می‌کند.

DT: Geology (n.), Geological (adj.), Geophysical (adj.), Geophysicist (n.)

DT: Analog (n.), Analogous (adj.), Analogize (v.)

Col: Petroleum Geologists

Geology /UK: dʒiˈɒl.ə.dʒi/ /US: dʒiˈɑːlə.dʒi/ N.

زمین‌شناسی / علم زمین

Mor: "ge" earth / "o" connector / "log" speech, word, idea / "-y" state of, process of

Def: (1) The science of the history of the Earth and its life as recorded in rocks. (2) The science that involves the study of the Earth and its origin, composition, structure, and history. Geology is the key to finding new sources of useful Earth materials and to understanding Earth processes that affect our lives. (3) The science that deals with the study of the planet Earth.

(۱) علم تاریخ زمین و حیات آن، آنگونه که در سنگ‌ها ثبت شده است. (۲) علمی که شامل مطالعه زمین و منشأ، ترکیب، ساختار و تاریخ آن است. زمین‌شناسی کلید یافتن منابع جدید مواد مفید زمین و درک فرآیندهای زمین است که بر زندگی ما تأثیر می‌گذارند. (۳) علمی که به مطالعه سیاره زمین می‌پردازد.

DT: Geological (adj.), Geologist (n.), Geophysical (adj.), Geophysicist (n.)

DT: Analog (n.), Analogous (adj.), Analogize (v.)

Col: Structural Geology, Surface Geology

Geophysicist /UK: dʒi.əˈfɪz.ɪ.sɪst/ /US: dʒi.əˈfɪz.ə.sɪst/ N.

ژئوفیزیک‌دان / متخصص زمین‌فیزیک

Mor: "ge" earth / "o" connector / "phys" nature / "-ic" adjective / "-ist" one who does or believes in, person

Def: Usually a professional involved with application of physics to geology, for example, seismic interpreter.

معمولاً یک متخصص درگیر در کاربرد فیزیک در زمین‌شناسی، مثلاً مفسر لرزه‌نگاری.

DT: Geology (n.), Geological (adj.), Geologist (n.), Geophysical (adj.)

DT: Physic (n.), Physical (adj.), Physics (n.), Physicist (n.)

Geophysics /UK: dʒi.əˈfɪz.ɪks/ /US: dʒi.əˈfɪz.ɪks/ N.

ژئوفیزیک / فیزیک زمین

Mor: "ge" earth / "o" connector / "phys" nature / "-ic" adjective / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) The science that deals with the relations between the physical features of the Earth and forces that produce them. Geophysics includes the study of seismology and magnetism. (2) The science of the physical properties of the Earth.

(۱) علمی که به روابط بین ویژگی‌های فیزیکی زمین و نیروهایی که آنها را ایجاد می‌کنند می‌پردازد. ژئوفیزیک شامل مطالعه زلزله‌شناسی و مغناطیس است. (۲) علم خواص فیزیکی زمین.

DT: Geology (n.), Geological (adj.), Geologist (n.), Geophysical (adj.), Geophysicist (n.)

DT: Physic (n.), Physical (adj.), Physics (n.), Physicist (n.), Geophysicist (n.)

Gland /UK: glænd/ /US: glænd/ N.

غده / آب‌بند مکانیکی

Mor: "gland" gland

Def: A seal around a moving rod.

آب‌بندی دور یک میله متحرک.

DT: Glands (n.), Glanded (adj.), Glanding (v.)

Glossary /UK: ˈɡləs.əri/ /US: ˈɡləːsəri/ N.

فرهنگ لغت / فهرست واژه‌ها

Mor: "gloss" gloss / "-ary" person, thing, adjective

Def: A set of definitions of words, such as this one. Not all glossaries are self-referential.

مجموعه‌ای از تعاریف کلمات، مانند این. همه واژه‌نامه‌ها خودارجاع نیستند.

DT: Gloss (n.)

Glucose /UK: 'glu:.kəʊs/ /US: 'glu:.koʊs/ N.**گلوکز / قند ساده****Mor:** "gluc" sugar / "-ose" sugar

Def: A common sugar, one of many with the chemical formula C₆O₆H₁₂ but different 3D structures. It is not the simplest of all sugars (which honor belongs to glyceraldehyde, C₃O₃H₆), but glucose is the fundamental building block of many biopolymers, including starch and cellulose, and is the starting material for the serious biochemical reactions used to obtain energy in most "higher" organisms.

یک قند رایج، یکی از قندهای فراوان با فرمول شیمیایی C₆O₆H₁₂ اما با ساختارهای سه‌بعدی متفاوت. این قند ساده‌ترین قند از همه قندها نیست (که این افتخار متعلق به گلیسرآلدئید، C₃O₃H₆، است)، اما گلوکز واحد سازنده اساسی بسیاری از بیوپلیمرها، از جمله نشاسته و سلولز، و ماده اولیه واکنش‌های بیوشیمیایی جدی مورد استفاده برای کسب انرژی در اکثر موجودات «عالی‌تر» است.

Glycerol /UK: 'glɪs.ə.rəl/ /US: 'glɪs.ə.rɑ:l/ N.**گلیسرول / پایه چربی‌ها****Mor:** "glyc" sugar / "-er" forms verb or adjective / "-ol" oil

Def: Propan-1,2,3-triol, named from the Greek word for "sweet" thanks to its taste. It is the basis for many animal and vegetable fats.

پروپان-۱،۲،۳-تریول، که به دلیل طعمش از کلمه یونانی به معنای "شیرین" گرفته شده است. این ماده پایه بسیاری از چربی‌های حیوانی و گیاهی است.

DT: Glycerin (n.)**Goals** /UK: gəʊl/ /US: goʊl/ N.**اهداف / مقاصد****Mor:** "goal" goal / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Phillips' corporate goals are a total annual return of 15% on a 5-year rolling average; quality products, superior services, and innovative solutions for our customers; and opportunity, development, and recognition for our employees. See Mission, Values.

اهداف شرکتی فیلیپس عبارتند از: بازده سالانه ۱۵٪ در میانگین ۵ ساله؛ محصولات با کیفیت، خدمات برتر و راه‌حل‌های نوآورانه برای مشتریان؛ و ایجاد فرصت، توسعه و قدردانی برای کارکنانمان. به بخش ماموریت و ارزش‌ها مراجعه کنید.

DT: Goal (n.)**Gradient** /UK: 'greɪ.di.ənt/ /US: 'greɪ.di.ənt/ N. **گرادیان / تغییرات فشار یا دما بر واحد عمق****Mor:** "grade/" step, degree / "i" connector / "-ent" adjective

Def: Change in pressure or temperature per unit depth.

تغییر فشار یا دما در واحد عمق.

DT: Degrade (v.), Degraded (adj.), Degrading (adj.), Degradation (n.), Biodegradation (), Downgradient ()

Col: Fluid Pressure Gradient, Fracture Gradient, Geothermal Gradient, Pore Pressure Gradient, Pressure Gradient, Salinity Gradient, Temperature Gradient, Velocity Gradient

Grain /UK: greɪn/ /US: greɪn/ N.**دانه / علامت‌گذار در گل حفاری****Mor:** "grain" grain

Def: Literally grain or animal feed that is circulated with mud to act as an identifiable marker.

به معنای واقعی کلمه، غلات یا خوراک دام که با گل و لای مخلوط می‌شوند تا به عنوان یک نشانگر قابل شناسایی عمل کنند.

DT: Grains (n.), Grained (adj.), Fine-grained (adj.), Coarse-grained (adj.), Grainstone ()

Col: Grain Density**Graphite** /UK: 'græf.aɪt/ /US: 'græf.aɪt/ N.**گرافیت / کربن نرم و سیاه‌رنگ****Mor:** "graph" write / "-ite" chemical

Def: A soft form of elemental carbon, gray to black in color. It occurs naturally or is synthesized from coal or other carbon sources; widely used as a lubricant alone or added to conventional lubricants.

نوعی نرم از کربن عنصری، به رنگ خاکستری تا سیاه. به طور طبیعی وجود دارد یا از زغال سنگ یا سایر منابع کربن سنتز می‌شود؛ به طور گسترده به عنوان روان‌کننده به تنهایی یا به عنوان افزودنی به روان‌کننده‌های معمولی استفاده می‌شود.

DT: Graphitic (adj.), Graphitization (n.)

Grapple /UK: 'græp.əl/ /US: 'græp.əl/ V.

گراپل / ابزار قلاب‌مانند برای گرفتن تجهیزات از چاه

Mor: "grap(p)" grip, hold on / "-le" appliance, tool, continuous action, adjective

Def: A springlike device, resembling a interlocking finger puzzle that allows a round work piece to slide through the ID when in compression but grips the work piece (or fish) when a tension load is applied. Common in overshot fishing devices.

وسیله‌ای فنرمانند، شبیه پازل انگشتی در هم تنیده که به قطعه کار گرد اجازه می‌دهد هنگام فشرده شدن از درون قطر داخلی بلغزد، اما هنگام اعمال بار کششی، قطعه کار (یا ماهی) را محکم می‌گیرد. در دستگاه‌های ماهیگیری با دهانه‌ی بیش از حد معمول استفاده می‌شود.

DT: Grappling (n.), Grappler (n.), Grappled (adj.)

Gravity /UK: 'græv.ə.ti/ /US: 'græv.ə.ti/ N.

گرانروی / چگالی مخصوص سیال بر API حسب واحد

Mor: "grave/" heavy / "-ity" make noun form

Def: The specific gravity of a fluid in API units, where freshwater is 10. Lighter gravity crude has higher API numbers.

وزن مخصوص یک سیال بر حسب واحد API، که در آن آب شیرین ۱۰ است. نفت خام سبک‌تر، اعداد API بالاتری دارد.

DT: Gravitational (adj.), Gravitize (v.), Gravimetric (adj.), Pseudogravity (i)

Col: API Gravity, Baumé Gravity, Concrete Gravity Rigid Platform Rig, Gas Gravity, Grease Trap Gravity Actuated Pipe, Gravity Anomaly, Gravity Drainage, Gravity Flow, Gravity Meter, Gravity Specific, Gravity Structures, Gravity Survey, Gravity Unit, Ideal Specific Gravity, Oil Gravity, Real Specific Gravity, Regional Gravity Field, Residual Gravity Field, Specific Gravity, Steam-Assisted Gravity Drainage

Grease /UK: gri:s/ /US: gri:s/ N.

گریس / روان‌کننده جامد یا چربی جمع‌شده از سیستم

Mor: "grease" grease

Def: (1) A lubricating oil thickened with a metallic soap or a specially treated clay to yield a lubricant in solid form. The action of the thickening agent may be likened to that of a sponge that holds the lubricating agent in its interstices. (2) In a collection system, grease is considered to be the residues of fats, detergents, waxes, free fatty acids, calcium and magnesium soaps, mineral oils, and certain other nonfatty materials that tend to separate from water and coagulate as floatables or scums.

(۱) روغن روان‌کننده‌ای که با صابون فلزی یا خاک رس مخصوص غلیظ شده و روان‌کننده‌ای به شکل جامد تولید می‌کند. عملکرد عامل غلیظ‌کننده را می‌توان به عملکرد اسفنجی تشبیه کرد که عامل روان‌کننده را در منافذ خود نگه می‌دارد. (۲) در یک سیستم جمع‌آوری، گریس به عنوان بقایای چربی‌ها، مواد شوینده، موم‌ها، اسیدهای چرب آزاد، صابون‌های کلسیم و منیزیم، روغن‌های معدنی و برخی مواد غیرچرب دیگر در نظر گرفته می‌شود که تمایل دارند از آب جدا شده و به صورت مواد شناور یا کف منعقد شوند.

DT: Greased (adj.), Greasing (v.), Greaser (n.)

Col: Complex Grease, Grease Trap Gravity Actuated Pipe, Grease Injector, Grease Trap, Multipurpose Grease

Grid /UK: grid/ /US: grid/ N.

شبکه / شبکه خطوط لوله یا توزیع برق

Mor: "grid" grid

Def: (1) A network of pipelines through which gas is transported. (2) Term used to describe an electrical utility distribution network.

(۱) شبکه‌ای از خطوط لوله که گاز از طریق آنها منتقل می‌شود. (۲) اصطلاحی که برای توصیف شبکه توزیع برق استفاده می‌شود.

DT: Gridded (adj.), Gridwork (n.), Gridding (v.)

Col: Gas Grid

Grinder /UK: 'grain.dər/ /US: 'grain.də/ N.

آسیاب / دستگاه خردکننده یا آسیاب فاضلاب

Mor: "grind" grind / "-er" person or thing doing action

Def: A device for grinding, shredding, or comminuting material removed from wastewaters.

وسیله‌ای برای آسیاب کردن، خرد کردن یا انتقال مواد جدا شده از فاضلاب.

DT: Grind (v.), Grinding (n.), Ground (adj.)

Grit /UK: grɪt/ /US: grɪt/ N.

ذرات سخت / ذرات معلق هوا یا دودکش

Mor: "grit" grit

Def: (1) Airborne solid particle in the atmosphere or flues (in the

(۱) ذرات جامد معلق در هوا در جو یا دودکش‌ها (در

DT: Gritty (adj.), Grittied (adj.), Gritting (v.)

Col: Grit Removal

Ground /UK: graʊnd/ /US: graʊnd/ N.

زمین / اتصال الکتریکی به زمین

Mor: "ground" ground

Def: An electrical connect (on purpose or accidental) between an item of equipment and the Earth.

اتصال الکتریکی (عمدی یا تصادفی) بین یک قطعه از تجهیزات و زمین.

DT: Grounded (adj.), Grounding (n.), Groundwater ()

Col: Ground Bed, Hard Aground

Grounding /UK: 'graʊn.dɪŋ/ /US: 'graʊn.dɪŋ/ N.

تکیه‌گاه / تماس کشتی با
کف در لنگرگاه یا حرکت

Mor: "ground" ground / "-ing" verb present tense

Def: Contact by a ship with the bottom while it is moored or anchored or underway.

تماس کشتی با کف دریا در حالی که پهلو گرفته یا لنگر انداخته یا در حال حرکت است.

DT: Ground (n.), Grounded (adj.), Ground (v.), Groundwater ()

Groundwater /US: 'graʊnd.wɒt.ər/ N. آب زیرزمینی تغذیه‌شونده

Mor: "ground" ground / "water" water

Def: (1) Water that fills all of the unlocked material underlying the water table within the upper limit of saturation. (2) Water subject to recharge from surface water accumulation. (3) Subsurface water in the saturation zone from which wells and springs are fed. In a strict sense, the term applies only to water below the water table. Also called "phreatic water" and "plerotic water."

(۱) آبی که تمام مواد آزاد زیر سطح آب زیرزمینی را در حد بالای اشباع پر می‌کند. (۲) آبی که در معرض تغذیه از تجمع آب‌های سطحی است. (۳) آب زیرسطحی در منطقه اشباع که چاه‌ها و چشمه‌ها از آن تغذیه می‌شوند. به معنای دقیق، این اصطلاح فقط برای آب زیر سطح آب زیرزمینی به کار می‌رود. همچنین به آن «آب فرئاتیک» و «آب پلروتیک» نیز گفته می‌شود.

DT: Ground (n.), Grounded (adj.), Grounding (n.), Ground (v.)

DT: Water (n.), Watering (v.), Watered (adj.), Waterless (adj.)

Grout /UK: graʊt/ /US: graʊt/ V.

گروت / ملات پرکننده شکاف یا حفره

Mor: "grout" grout

Def: Usually cement, water, and some additives used to fill a void. May also be bentonite and water.

معمولاً از سیمان، آب و برخی افزودنی‌ها برای پر کردن حفره‌ها استفاده می‌شود. همچنین ممکن است از بنتونیت و آب نیز استفاده شود.

DT: Grouted (adj.), Grouting (v.)

Gum /UK: ɡʌm/ /US: ɡʌm/ N.

رزین ژل‌کننده / پلیمر ژل‌ساز

Mor: "gum" gum

Def: Polymer gellants.

ژلانت‌های پلیمری.

DT: Gummed (adj.), Gumming (v.), Gumbo ()

Gun /UK: ɡʌn/ /US: ɡʌn/ N.

تفنگ حفاری / ابزار سوراخ‌زنی چاه

Mor: "gun" gun

Def: Perforating gun.

تفنگ سوراخ‌کننده.

DT: Gunned (adj.), Gunning (v.), Gunner (n.)

Col: Air Gun, Bullet Gun Build Angle, Bullet Gun, Casing Gun, Expendable Gun, Exposed Guns, Gun Barrel, Gun the Pits, Modular Perforating Gun, Perforating Gun, Scallop Gun, Screw Port Gun, Strip Gun, Through Tubing Gun

H

Hanger /UK: 'hæŋ.ə/ /US: 'hæŋ.ə/ N. آویز چاه / ابزار انتقال بار لوله به سرچاه

Mor: "hang" hang / "-er" person or thing doing action

Def: A mechanical device that suspends all or part of the weight from a tubular string, transferring the load to the wellhead and the earth.

وسيله‌ای مکانیکی که تمام یا بخشی از وزن را از یک رشته لوله‌ای آویزان می‌کند و بار را به دهانه چاه و زمین منتقل می‌کند.

DT: Hang (v.), Hanging (adj.), Hangar (n.)

Col: Bomb Hanger, Casing Hanger, Expandable Hanger, Hanger Plug, Instrument Hanger Injectivity Index, Instrument Hanger, Liner Hanger, Tubing Hanger

Hardness /UK: 'hɑ:d.nəs/ /US: 'hɑ:rd.nəs/ N.

سختی / مقاومت سطحی در برابر فشار

Mor: "hard" hard / "-ness" state of, condition

Def: Measure of the resistance encountered in pressing a steel ball into the metal.

معیاری از مقاومت ایجاد شده در اثر فشار دادن یک گوی فولادی به داخل فلز.

DT: Hard (adj.), Harden (v.), Hardening (n.)**Col:** Brinell Hardness, Rockwell Hardness**Hatch** /UK: hæʃt/ /US: hæʃt/ V.

دریچه / درب دسترسی مخزن

Mor: "hatch" open

Def: The opening on a tank.

دهانه‌ی روی یک تانک.

DT: Hatching (n.), Hatched (adj.), Hatchway (n.)**Hazard** /UK: 'hæz.əd/ /US: 'hæz.əd/ N.

خطر / موقعیت یا عامل بالقوه آسیب‌رسان

Mor: "hazard" risk

Def: (1) A condition or object that has the potential to cause harm risk is the probability of an event happening times the impact of its occurrence on operations. (Impact is the effect on conditions or people if the hazard is realized (occurs) in practice and potential is the likelihood that the impact will occur.) (2) An unsafe condition, which, if not eliminated or controlled, may cause injury, illness, or death.

(۱) یک شرایط یا شیء که پتانسیل ایجاد ریسک آسیب را دارد، برابر است با احتمال وقوع یک رویداد ضربدر تأثیر وقوع آن بر عملیات. (تأثیر، تأثیر بر شرایط یا افراد در صورت تحقق رخ دادن) خطر در عمل است و پتانسیل، احتمال وقوع آن تأثیر است. (۲) یک شرایط ناامن، که اگر حذف یا کنترل نشود، ممکن است باعث آسیب، بیماری یا مرگ شود.

DT: Hazardous (adj.), Hazardously (adv.), Hazarding (v.)**Col:** Hazard Communication, Hazard Communication Program, Hazardous Chemical**Head** /UK: hed/ /US: hed/ N.

هد / انرژی بر واحد وزن مایع

Mor: "head" head

Def: Energy per unit weight of liquid at a specified point, expressed in feet of water column (WC) or pounds per square inch (psi).

انرژی به ازای واحد وزن مایع در یک نقطه مشخص، که بر حسب فوت ستون آب (WC) یا پوند بر اینچ مربع (psi) بیان می‌شود.

DT: Bulkhead (n.), Bulkheaded (adj.), Bradenhead (), Casinghead (), Header (), Heading (), Headworks ()**Col:** Breakout Cathead, Cable Head, Casing Head, Casinghead Gas, Casing Head Gas and Gasoline, Casinghead Gasoline, Cat Head, Cementing Head, Coiled Tubing Injector Head, Control Head, Head Loss, Heads of Agreement, Head Station, Horse Head, Hydrochloric Acid Hydraulic Head, Injector Head, Log Header, Rotating Head, Safety Head, Subsea Wellhead, Tubing Head**Header** /UK: 'hed.ər/ /US: 'hed.ə/ N.

لوله اصلی / اتصال چند شاخه

Mor: "head" head / "-er" person or thing doing action

Def: A pipe or fitting that interconnects a number of branch pipes.

لوله یا اتصالی که تعدادی لوله فرعی را به هم متصل می‌کند.

DT: Bulkhead (n.), Bulkheaded (adj.), Bradenhead (), Casinghead (), Heading (), Headworks ()**Col:** Log Header**Heading** /UK: 'hed.ɪŋ/ /US: 'hed.ɪŋ/ N.

عنوان / سرصفحه اطلاعات چاه

Mor: "head" head / "-ing" verb present tense

Def: The information on the well at the top of the log.

اطلاعات مربوط به چاه در بالای لاگ.

DT: Bulkhead (n.), Bulkheaded (adj.), Bradenhead (), Casinghead (), Header (), Headworks ()

Heave /UK: hi:v/ /US: hi:v/ V.

جابه‌جایی افقی گسل

Mor: "heave" heave

Def: The horizontal displacement (travel) of a fault.

جابه‌جایی افقی (حرکت) یک گسل.

DT: Heaving (n.), Heaved (adj.)**Col:** Heave Compensation System, Two methods of heave compensation exist**Heaving** /UK: 'hi:vɪŋ/ /US: 'hi:vɪŋ/ A.

فروپاشی جزئی یا کامل چاه به علت ریزش شیل

Mor: "heave" heave / "-ing" verb present tense

Def: Partial or full collapse of the wellbore by particles of shale.

ریزش جزئی یا کامل چاه توسط ذرات شیل.

DT: Heave (v.), Heaved (adj.)**Heel** /UK: hi:l/ /US: hi:l/ N.

پاشنه / ناحیه نزدیک به غلاف چاه

Mor: "heel" heel

Def: The area of pay closest to the casing in a highly deviated well.

ناحیه‌ی نزدیک به لوله‌ی جداری در چاهی با انحراف زیاد.

DT: Heeling (v.), Heeled (adj.)**Hoist** /UK: hɔɪst/ /US: hɔɪst/ V.

بالابر / تجهیزات بالابر

Mor: "hoist" hoist

Def: To lift. Also the equipment used to lift.

برای بلند کردن. همچنین تجهیزاتی که برای بلند کردن استفاده می‌شوند.

DT: Hoisting (n.), Hoisted (adj.)**Col:** Air Hoist, Hoisting System**Holiday** /UK: 'hɒl.ə.deɪ/ /US: 'hɑ:l.ə.deɪ/ N.

نقص پوشش / حفره کوچک

Mor: "holy/.i" holy / "day" day

Def: A small hole in a coating.

یک سوراخ کوچک در یک پوشش.

DT: Holydays (n.), Holy (adj.)**DT:** Daylight (n.), Daywork (n.), Midday (n.), Daytime (n.)**Col:** Coating Holiday**Hopper** /UK: 'hɒp.ər/ /US: 'hɑ:pə/ N.

هاپر / محفظه مخلوط‌سازی

Mor: "hop(p)" hop / "-er" person or thing doing action

Def: Mixing chamber where dry components can be evenly mixed with liquids. The dry materials are introduced at the bottom of the hopper through a nozzle.

محفظه اختلاط که در آن اجزای خشک می‌توانند به طور یکنواخت با مایعات مخلوط شوند. مواد خشک از طریق یک نازل در پایین قیف وارد می‌شوند.

DT: Hopping (v.), Hoppered (adj.)**Horizon** /UK: hə'raɪ.zən/ /US: hə'raɪ.zən/ N.

افق زمین‌شناسی / لایه رسوبی

Mor: "horizon" horizon

Def: A specific sedimentary layer across a study plane.

یک لایه رسوبی خاص در سراسر یک طرح مطالعاتی.

DT: Horizontal (adj.), Horizontally (adv.)**Col:** Horizontal Drilling, Horizontal Tree, Horizontal Well, Producing Horizon

Humidifier /UK: hju:'mɪd.ɪ.fai.ər/ /US: hju:'mɪd.ə.fai.ər/ N. دستگاه رطوبت‌ساز / مرطوب‌کننده هوا

Mor: "hume/" moist, fluid / "-id" state of / "i" connector / "-fy/.i" make into / "-er" person or thing doing action

Def: Device to add moisture to air or gases.

وسيله‌ای برای افزودن رطوبت به هوا یا گازها.

DT: Humidify (v.), Dehumidify (v.), Humidity (n.), Dehumidification (n.)

Humidity /UK: hju:'mɪd.ə.ti/ /US: hju:'mɪd.ə.ti/ N. رطوبت / میزان بخار آب

Mor: "hume/" moist, fluid / "-id" state of / "-ity" make noun form

Def: Water vapor within a given volume of air.

بخار آب در حجم معینی از هوا.

DT: Humidify (v.), Dehumidify (v.), Dehumidification (n.)

Hydrate /UK: haɪ'dreɪt/ /US: 'haɪ.dreɪt/ V. هیدرات / ترکیب گاز و آب

Mor: "hydr" water / "-ate/" to make, form adjective

Def: A clathrate-type molecule (cage) of gas and water that forms in a certain range of temperature and pressure in wells. In flow lines, hydrates are a problem in deep-water subsea wellheads and flow lines but also seen in some nearly dry, onshore gas wells. In situ hydrates are a potential natural gas resource.

یک مولکول (قفس) از نوع کلاترات از گاز و آب که در محدوده خاصی از دما و فشار در چاه‌ها تشکیل می‌شود. در خطوط جریان، هیدرات‌ها در چاه‌های زیر دریا و خطوط جریان آب‌های عمیق یک مشکل هستند، اما در برخی از چاه‌های گاز تقریباً خشک و ساحلی نیز دیده می‌شوند. هیدرات‌های درجا یک منبع بالقوه گاز طبیعی هستند.

DT: Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

Col: Gas Hydrate, Hydrate Suppressants, Hydrocarbon Hydrates, Kinetic Hydrate Inhibitor

Hydration /UK: haɪ'dreɪ.jən/ /US: haɪ'dreɪ.jən/ N. هیدراسیون / جذب آب در ساختار ماده

Mor: "hydr" water / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Inclusion of water into the structure of a material.

گنجاندن آب در ساختار یک ماده.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

Hydraulics /UK: haɪ'drɒl.ɪks/ /US: haɪ'drɑː.lɪks/ N. هیدرولیک / علم حرکت سیالات

Mor: "hydr" water / "aul" tube, pipe / "-ic" adjective / "-s" plural, verb form, possessive

Def: A general term referring to how fluids move and unload cuttings, etc., in a well. Most common in drilling to ensure clearing and effective pressure control.

اصطلاحی کلی که به نحوه حرکت سیالات و تخلیه خرده‌های سنگ و غیره در چاه اشاره دارد. رایج‌ترین کاربرد آن در حفاری برای اطمینان از پاکسازی و کنترل مؤثر فشار است.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Hydraulic (adj.), Hydraulically (adv.), Hydraulicity (n.)

Hydrocarbon /UK: 'haɪ.drəʊ'kɑː.bən/ /US: 'haɪ.droʊ'kɑːr.bən/ N. هیدروکربن / ترکیبات هیدروژن و کربن

Mor: "hydr" water / "o" connector / "carb" heat / "-on" to go, to make

Def: (1) An organic chemical compound of hydrogen and carbon in gaseous, liquid, or solid phase. (2) Organic compound consisting exclusively of carbon and hydrogen atoms in linear, nonlinear, or cyclic chains. The simplest hydrocarbon is methane, formed by a single carbon atom and four hydrogen atoms: CH₄. Methane is the main constituent of natural gas. (3) Organic chemical compounds of hydrogen and carbon atoms that form the basis of all petroleum products. They may exist as solids, liquids, or gases. (4) Molecules composed of hydrogen and carbon atoms, hence the name "hydrocarbons."

(۱) یک ترکیب شیمیایی آلی از هیدروژن و کربن در فاز گازی، مایع یا جامد. (۲) ترکیب آلی که منحصرأ از اتم‌های کربن و هیدروژن در زنجیره‌های خطی، غیرخطی یا چرخه‌ای تشکیل شده است. ساده‌ترین هیدروکربن متان است که از یک اتم کربن و چهار اتم هیدروژن تشکیل شده است: CH₄. متان ماده اصلی تشکیل دهنده گاز طبیعی است. (۳) ترکیبات شیمیایی آلی از اتم‌های هیدروژن و کربن که اساس همه فرآورده‌های نفتی را تشکیل می‌دهند. آنها ممکن است به صورت جامد، مایع یا گاز وجود داشته باشند. (۴) مولکول‌هایی که از اتم‌های هیدروژن و کربن تشکیل شده‌اند، از این رو نام "هیدروکربن‌ها" را دارند.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Carbon (n.), Carburize (v.), Carbonize (v.), Carbonation (n.), Bicarbonate (), Carbonate (), Carboniferous (), Carbonium (), Chlorofluorocarbons (), Fluorocarbon (), Recarbonation ()

Col: Aliphatic Hydrocarbon, Aromatic Hydrocarbons, Chlorinated Hydrocarbons, Hydrocarbon Hydrates, Hydrocarbon Reservoir, Marginal Probability of Hydrocarbons, Sodium oleate Olefinic Hydrocarbon, Other Hydrocarbons

هیدروژن / عنصر سبک‌ترین گاز **Hydrogen** /UK: 'haɪ.drə.dʒən/ /US: 'haɪ.drə.dʒən/ N.

Mor: "hydr" water / "o" connector / "gen" produce, give birth

Def: The lightest of all gases, the element (hydrogen) occurs chiefly in combination with oxygen in water. It also exists in acids, bases, alcohols, petroleum, and other hydrocarbons.

این عنصر (هیدروژن) که سبک‌ترین گاز در میان تمام گازها است، عمدتاً در ترکیب با اکسیژن در آب یافت می‌شود. همچنین در اسیدها، بازها، الکل‌ها، نفت و سایر هیدروکربن‌ها نیز وجود دارد.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Hydrogenate (v.), Hydrogenation (n.), Hydrogenator (n.), Dehydrogenation (), Oxygenates ()

Col: Hydrogen Blistering, Hydrogen Bond, Hydrogen Embrittlement, Hydrogen-Induced Cracking, Hydrogen Sulfide, Hydrogen Sulfide Cracking

هیدروزدایی گوگرد / حذف گوگرد با هیدروژن **Hydrophobic** /UK: 'haɪdrəʊ'fəʊbɪk/ /US: 'haɪdrəʊ'fəʊbɪk/ A.

Mor: "hydr" water / "o" connector / "phob" exaggerated fear / "-ic" adjective

Def: (1) From the Greek words for water (hydro) and fear (phobos). A compound is hydrophobic if it "hates" water and will not dissolve in it. Having little hydrogen bonding capacity and no charge makes a molecule hydrophobic. Most organic molecules, such as hexane, triolein, and styrene are hydrophobic. Opposite of hydrophilic. Nothing to do with rabies (hydrophobia). (2) Repels water.

(۱) از کلمات یونانی به معنای آب (هیدرو) و ترس (فوبوس). یک ترکیب اگر از آب «متنفر» باشد و در آن حل نشود، آبگریز است. داشتن ظرفیت پیوند هیدروژنی کم و بدون بار، یک مولکول را آبگریز می‌کند. اکثر مولکول‌های آلی، مانند هگزان، تری اولئین و استایرن، آبگریز هستند. نقطه مقابل آبدوست. هیچ ارتباطی با هاری ندارد (هیدروفوبیا). (۲) آب را دفع می‌کند.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Hydrophobe (n.), Hydrophobia (n.)

هیدروستاتیک / پالایش هیدروژنی نفت **Hydrostatic** /UK: 'haɪ.drəʊ'stætɪk/ /US: 'haɪ.drou'stætɪk/ A.

Mor: "hydr" water / "o" connector / "stat" stand / "-ic" adjective

Def: The pressure exerted by a column of a single density fluid. For a noncompressible fluid, the pressure (in psi) at any depth = 0.052 × depth × fluid density in lb/gal.

فشاری که توسط ستونی از یک سیال با چگالی واحد اعمال می‌شود. برای یک سیال غیر قابل تراکم، فشار (بر حسب PSI) در هر عمقی = ۰٫۰۵۲ × عمق × چگالی سیال بر حسب پوند بر گالن.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Hydrostat (n.), Hydrostatics (n.)

Col: Hydrostatic Pressure

Hydroxide /UK: haɪ'drɒk.saɪd/ /US: haɪ'drɒ:k.saɪd/ N. هیدروفرمینگ / فرآیند
اصلاح کاتالیزوری برای تولید آروماتیک

Mor: "hydr" water / "ox" oxygen, sharp, swift / "-ide" chemisrty compound

Def: Compounds having the OH ion. Bases or caustics.

ترکیباتی که یون OH دارند. بازها یا مواد سوزاننده.

DT: Hydrate (v.), Dehydrate (v.), Hydration (n.), Dehydration (n.), Hydrated (adj.), Prehydrated (), Dehydrogenation (), Hydrogenation ()

DT: Hydroxidation (n.), Hydroxyl (n.), Biooxidation ()

Col: Calcium Hydroxide, Iron Hydroxide, Iron Hydroxide Gels, Mixed Metal Hydroxide

Imports /UK: ɪm'pɔ:t/ /US: ɪm'pɔ:rt/ V. واردات / دریافت از خارج

Mor: "im-" into / "port" to carry / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Receipts of crude oil and petroleum products into the 50 states and the District of Columbia from foreign countries, Puerto Rico, the Virgin Islands, and other US possessions and territories.

رسیده‌های نفت خام و فرآورده‌های نفتی به ۵۰ ایالت و ناحیه کلمبیا از کشورهای خارجی، پورتوریکو، جزایر ویرجین و سایر متصرفات و سرزمین‌های ایالات متحده.

DT: Export (v.), Exporter (n.), Exportation (n.), Exported (adj.)

Col: Bonded Petroleum Imports

Incineration /UK: ɪnˌsɪn.ər'ei.fən/ /US: ɪnˌsɪn.ə'reɪ.fən/ N. احتراق / سوختن کامل

Mor: "in-" into / "ciner" ash / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The combustion of organic matter in wastewater sludge solids after the evaporation of water from the solids.

احتراق مواد آلی موجود در جامدات لجن فاضلاب پس از تبخیر آب از جامدات.

DT: Incinerate (v.), Incinerator (n.), Incinerable (adj.)

Inclination /UK: ˌɪn.klɪˈneɪ.ʃən/ /US: ˌɪn.kləˈneɪ.ʃən/ N. **انحراف / شیب چاه**

Mor: "in-" into / "cline/" lean / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The measurement of a wells deviation from vertical. When used with fluids, a positive number indicates upflow and a negative number may represent downflow.

اندازه‌گیری انحراف چاه از حالت عمودی. وقتی برای سیالات استفاده می‌شود، عدد مثبت نشان‌دهنده‌ی جریان رو به بالا و عدد منفی ممکن است نشان‌دهنده‌ی جریان رو به پایین باشد.

DT: Incline (v.), Inclined (adj.)

Inclusion /UK: ɪnˈkluː.ʒən/ /US: ɪnˈkluː.ʒən/ N. **ناخالصی / ذره غیر فلزی**

Mor: "in-" into / "cluse/" shut / "-ion" process, action

Def: A nonmetallic phase such as an oxide, sulfide, or silicate particle in a metal.

یک فاز غیرفلزی مانند ذرات اکسید، سولفید یا سیلیکات در یک فلز.

DT: Enclosure (n.), Inclusive (adj.), Include (v.)

Independent /UK: ˌɪn.dɪˈpen.dənt/ /US: ˌɪn.dɪˈpen.dənt/ A. **مستقل / شرکت غیر یکپارچه**

Mor: "in-" not / "de-" down, away, opposite of, not, out / "pend" hang, weigh / "-ent" adjective

Def: Typically a nonintegrated oil or natural gas company, usually active in a few sectors of the industry.

معمولاً یک شرکت نفت یا گاز طبیعی غیریکپارچه است که معمولاً در چند بخش از صنعت

فعال است.

DT: Suspend (v.), Suspension (n.), Pendulum (n.)

Col: Independent Power Producer

Indexing /UK: ˈɪn.deks/ /US: ˈɪn.deks/ N. **شاخص‌گذاری / وابسته به شاخص**

Mor: "in-" into / "dex" show / "-ing" verb present tense

Def: Tying the commodity price of natural gas in a contract to published prices.

گره زدن قیمت گاز طبیعی در یک قرارداد به قیمت‌های منتشر شده.

DT: Index (n.), Indexed (adj.)

Col: Indexing Tool

Indicator /UK: ˈɪn.dɪ.keɪ.tər/ /US: ˈɪn.də.keɪ.tər/ N. **نشانه‌گر / ماده شیمیایی تغییر رنگ‌دهنده**

Mor: "in-" into / "dic" speak, say, show / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A chemical in a titration reaction that changes color at a certain pH.

ماده شیمیایی در واکنش تیتراسیون که در pH خاصی تغییر رنگ می‌دهد.

DT: Indicate (v.), Indicated (adj.)

Col: Free Point Indicator Tool, Mud Pit Level Indicator and Alarm

Inert /UK: ɪˈnɜːt/ /US: ɪnˈɜːt/ A. **بی‌اثر / غیر واکنش‌پذیر**

Mor: "in-" into / "ert" art, skill

Def: A general term meaning nonreactive with the materials with which it contacts.

یک اصطلاح عمومی به معنای غیر واکنشی با موادی که با آنها تماس می‌گیرد.

DT: Inertness (n.)

Col: Inert Gas

Infiltration /UK: 'ɪn.flɪ.treɪt/ /US: 'ɪn.flɪ.treɪt/ V.

نفوذ آب / تراوش

Mor: "in-" into / "filter" filter / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The seepage of groundwater into a sewer system, including service connections. Seepage frequently occurs through defective or cracked pipes, pipe joints and connections, interceptor access risers and covers, or manhole walls.

نشت آب زیرزمینی به داخل سیستم فاضلاب، شامل اتصالات تاسیسات. نشت اغلب از طریق لوله‌های معیوب یا ترک‌خورده، اتصالات و درزهای لوله، رایزرها و پوشش‌های دسترسی جداکننده، یا دیواره‌های منهول رخ می‌دهد.

DT: Filter (n.), Filtering (v.), Filtered (adj.)

Influx /UK: 'ɪn.flʌks/ /US: 'ɪn.flʌks/ N.

ورود / جریان ورودی

Mor: "in-" into / "flux" flux

Def: Inflow.

جریان ورودی.

DT: Efflux (n.), Reflux (n.), Fluxing (v.)

Inhibitor /UK: ɪn'hib.ɪ.tər/ /US: ɪn'hib.ɪ.t̬ər/ N.

مهارکننده / بازدارنده

Mor: "in-" not / "hibit" have, hold / "-or" person or thing doing action

Def: (1) A chemical that slows a reaction between a reactive fluid and a material. Specifically, acid corrosion inhibitors slow the reaction of acids on steels. (2) An additive substance that, when present in a petroleum product, prevents or retards undesirable changes taking place in the product, particularly oxidation and corrosion.

(۱) ماده شیمیایی که واکنش بین یک سیال واکنش‌پذیر و یک ماده را کند می‌کند. به طور خاص، بازدارنده‌های خوردگی اسیدی، واکنش اسیدها روی فولادها را کند می‌کنند. (۲) ماده افزودنی که در صورت وجود در یک فرآورده نفتی، از تغییرات نامطلوب رخ داده در محصول، به ویژه اکسیداسیون و خوردگی، جلوگیری می‌کند یا آنها را به تأخیر می‌اندازد.

DT: Inhibit (v.), Inhibited (adj.), Re-inhibit (v.)

Col: Acid Inhibitor, Anodic Inhibitor, Corrosion Inhibitor, Inhibitory Substances Infant Failure, Inhibitor Intensifier, Inhibitor Truck, Inhibitory Substances, Kinetic Hydrate Inhibitor, Oxidation Inhibitor, Scale Inhibitor, Shale Control Inhibitor

Initiator /UK: ɪ'niʃ.i.ɛɪ.tər/ /US: ɪ'niʃ.i.ɛɪ.t̬ər/ N.

آغازگر / ماده شروع‌کننده

Mor: "in-" into / "it" go / "i" connector / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A compound required to start a chain reaction, such as free-radical polymerization. Unlike a catalyst, it is consumed in the reaction, but only a small quantity is normally required since one molecule of initiator can initiate the reaction of many other molecules.

ترکیبی که برای شروع یک واکنش زنجیره‌ای، مانند پلیمریزاسیون رادیکال آزاد، مورد نیاز است. برخلاف کاتالیزور، در واکنش مصرف می‌شود، اما معمولاً مقدار کمی از آن مورد نیاز است زیرا یک مولکول آغازگر می‌تواند واکنش بسیاری از مولکول‌های دیگر را آغاز کند.

DT: Transit (n.), Transmit (v.), Itinerant (adj.), Exit (n.)

Inoculate /UK: ɪ'noʊ.kjə.ɪert/ /US: ɪ'noʊ.kjə.ɪert/ V.

تلقیح / وارد کردن کشت

Mor: "in-" into / "oc" eye, see, bud / "-ul" ??? / "-ate/" to make, form adjective

Def: To introduce a seed culture into a system.

برای معرفی کشت بذر به یک سیستم.

DT: Inoculation (n.), Inoculated (adj.)

Inorganic /UK: ɪn.ɔ:'gæɪn.ɪk/ /US: ɪn.ɔ:'gæɪn.ɪk/ A.

غیرآلی / معدنی

Mor: "in-" into / "organ" organ / "-ic" adjective

Def: Material such as sand, salt, iron, calcium salts, and other mineral materials. Inorganic substances are of mineral origin, whereas organic substances are usually of animal or plant origin. Also see Organic.

موادی مانند شن، نمک، آهن، نمک‌های کلسیم و سایر مواد معدنی. مواد معدنی منشأ معدنی دارند، در حالی که مواد آلی معمولاً منشأ حیوانی یا گیاهی دارند. همچنین به آلی مراجعه کنید.

DT: Inorganically (adv.), Inorganics (n.), Microorganisms ()

Col: Inorganic Theory, Inorganic Waste

Integrated /UK: 'in.tɪ.greɪ.tɪd/ /US: 'in.tə.greɪ.tɪd/ A. یکپارچه / مجتمع

Mor: "in-" not / "tege/r" touch / "-ate/" to make, form adjective / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: A firm that operates in both the upstream and downstream areas of the energy industry.

شرکتی که هم در حوزه‌های بالادستی و هم در حوزه‌های پایین‌دستی صنعت انرژی فعالیت می‌کند.

DT: Integrate (v.), Integration (n.)

Col: Integrated Company

Intensifier /UK: ɪn'ten.sɪ.faɪ.ər/ /US: ɪn'ten.sə.faɪ.ər/ N. تشدیدکننده فشار / دستگاه تقویت فشار

Mor: "in-" into / "tense/" hold, stretch / "i" connector / "-fy/.i" make into / "-er" person or thing doing action

Def: A pressure multiplier device used to assist pumping in high-pressure well work.

وسیله‌ای برای افزایش فشار که برای کمک به پمپاژ در چاه‌های پرفشار استفاده می‌شود.

DT: Intensify (v.), Intensification (n.), Intensive (adj.)

Col: Inhibitor Intensifier

Interconnect /UK: ɪn.tə.kə'nekt/ /US: ɪn.tə.kə'nekt/ V. اتصال متقابل / شبکه پیوندی

Mor: "inter-" between / "con-" with, together / "nect" bind

Def: (1) The arrangement that allows the connection of customer's communications equipment to a common carrier network. (2) The generic term for a circuit administration point that allows routing and rerouting of signal traffic.

(۱) ترتیبی که امکان اتصال تجهیزات ارتباطی مشتری را به یک شبکه حامل مشترک فراهم می‌کند. (۲) اصطلاح عمومی برای یک نقطه مدیریت مدار که امکان مسیریابی و تغییر مسیر ترافیک سیگنال را فراهم می‌کند.

DT: Interconnection (n.), Interconnected (adj.), Interconnector ()

Col: Pipeline Interconnection

Interference /UK: ɪn.tə'fɪə.rəns/ /US: ɪn.tə'fɪr.əns/ N. تداخل / اثر متقابل انفجاری

Mor: "inter-" between / "fere/" strike, pierce / "-ence" forms noun

Def: A perforating gun effect in which the firing of charges overlaps slightly with the effect of one charge affecting the development of a jet in another with the result of reduced penetration.

اثر تفنگ نفوذی که در آن شلیک خرج‌ها کمی با اثر یک خرج همپوشانی دارد و بر توسعه جت در خرج دیگر تأثیر می‌گذارد و در نتیجه نفوذ کاهش می‌یابد.

DT: Interfere (v.), Interfering (adj.)

Col: Electromagnetic Interference, Radio-Frequency Interference

Intermediate /UK: ɪn.tə'mi:.di.ət/ /US: ɪn.tə'mi:.di.ət/ A. واسطه / ترکیب میانی

Mor: "inter-" between / "medi" middle / "-ate/" to make, form adjective

Def: Any chemical compound that is primarily of interest as one of the steps between the starting material and the final product. It is usually best to design chemical processes so that intermediates do not need to be transported from place or stored in large quantities. Methyl isocyanate, an intermediate in the manufacture of certain pesticides, is a good example. For the horrific consequences of inappropriate and entirely unnecessary storage of this highly toxic intermediate, have a look at: <http://www.bhopal.org/Intermediate>

هر ترکیب شیمیایی که در درجه اول به عنوان یکی از مراحل بین ماده اولیه و محصول نهایی مورد توجه باشد. معمولاً بهتر است فرایندهای شیمیایی طوری طراحی شوند که نیازی به انتقال واسطه‌ها از محل یا ذخیره آنها در مقادیر زیاد نباشد. متیل ایزوسیانات، یک

واسطه در ساخت برخی از آفت‌کش‌ها، نمونه خوبی است. برای عواقب وحشتناک ذخیره نامناسب و کاملاً غیرضروری این واسطه بسیار سمی، به آدرس زیر مراجعه کنید: <http://Intermediate/org.bhopal.www>

DT: Intermediary (n.), Mediate (v.)

Col: Intermediate Casing

Intervention /UK: ˌɪn.təˈven.jən/ /US: ˌɪn.təˈven.jən/ N. / عملیات ورود به چاه / مداخله فنی

Mor: "inter-" between / "vent" come / "-ion" process, action

Def: In a well work sense, usually a nonrig well entry using wire line or CT intervention where the well head remains attached. Rigs may be used. Compare to work-over.

در مفهوم کار چاه، معمولاً ورودی چاه بدون دکل با استفاده از سیم یا مداخله سی‌تی که در آن سر چاه متصل باقی می‌ماند. ممکن است از دکل‌ها استفاده شود. با تعمیر چاه مقایسه کنید.

DT: Vent (v.), Venting (n.), Ventilate (v.), Vented (adj.)

Intrusion /UK: ɪnˈtruː.ʒən/ /US: ɪnˈtruː.ʒən/ N. / نفوذ صخره‌ای / توده نفوذی

Mor: "in-" into / "truse/" thrust, push / "-ion" process, action

Def: An igneous rock body, which when molten forced its way into a surrounding rock. Salt intrusions are also possible.

توده سنگی آذرین که هنگام مذاب شدن، راه خود را به درون سنگ‌های اطراف باز کرده است. نفوذ نمک نیز محتمل است.

DT: Intrude (v.), Intrusive (adj.)

Invasion /UK: ɪnˈveɪ.ʒən/ /US: ɪnˈveɪ.ʒən/ N. / نفوذ سیال / ورود سیال

Mor: "in-" into / "vase/" go, walk / "-ion" process, action

Def: Movement of one fluid into a permeable zone.

حرکت یک سیال به درون یک ناحیه نفوذپذیر.

DT: Invade (v.), Invasive (adj.)

Col: Fluid Invasion

Ion /UK: ˈaɪ.ɒn/ /US: ˈaɪ.ɔːn/ N. / یون / اتم یا مولکول باردار

Mor: "ion" subatomic particle

Def: An atom, or molecule, that has lost or gained one or more electrons.

اتم یا مولکولی که یک یا چند الکترون از دست داده یا به دست آورده است.

DT: Ionize (v.), Ionic (adj.), Ionization ()

Col: Ion Exchange, Ionic Bond, Ion Milling, Oleate Ion

Ionization /UK: ˌaɪ.ə.naɪˈzeɪ.jən/ /US: ˌaɪ.ə.nəˈzeɪ.jən/ N. / یون‌سازی / ایجاد یون

Mor: "ion" subatomic particle / "-ize/" forms verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process of adding electrons to, or removing electrons from, atoms or molecules, creating ions. High temperatures, electrical charges, nuclear radiation, or dissolution in a liquid are some causes.

فرآیند اضافه کردن الکترون به اتم‌ها یا مولکول‌ها یا حذف الکترون از آنها، که منجر به ایجاد یون می‌شود. دمای بالا، بارهای الکتریکی، تابش هسته‌ای یا انحلال در یک مایع از جمله علل آن هستند.

DT: Ion (n.), Ionize (v.), Ionic (adj.)

Isomer /UK: ˈaɪ.sə.mər/ /US: ˈaɪ.sou.mər/ N. / ایزومر / هم‌فرمولی

Mor: "iso-" equal / "mer" part

Def: Generally, any two chemicals with the same chemical formula but a different structure. For example, hexane (C₆H₁₄) could be n-hexane, 2-methylpentane, 3-methylpentane, 2,3-dimethylbutane, and 2,2-dimethylbutane: CH₃ CH₃ C C C H

H2 H2 H3C CH3 CH3 CH3 C C H H H3C C C H2 H2 C H2 CH3 C H2 H3C C CH3 CH3

به طور کلی، هر دو ماده شیمیایی با فرمول شیمیایی یکسان اما ساختار متفاوت. به عنوان مثال، هگزان (C₆H₁₄) می تواند n-هگزان، ۲-متیل پنتان، ۳-متیل پنتان، ۲،۳-دی متیل بوتان و ۲،۲-دی متیل بوتان باشد: H C C C CH₃ CH₃ CH₃ H₃C H₂ H₂ H C C C CH₃ CH₃ CH₃ CH₃ C H₃C H₂ C CH₃ H₂ C H₂ H₂ C C H₃C H

DT: Isomerize (v.), Isomerization (n.), Isomeric (adj.), Biopolymer (), Copolymer (), Depolymerization (), Polymerization ()

Col: CH₃H₂ H₃C H₂ CH₃ CH₃ H₂ H₃C Isomerization

Isotope /UK: 'aɪ.sə.təʊp/ /US: 'aɪ.sə.təʊp/ N.

ایزوتوپ / گونه اتمی

Mor: "iso-" equal / "tope" place

Def: One of several forms of an element, all having the same number of protons but differing in the number of neutrons.

یکی از چندین شکل یک عنصر که همگی تعداد پروتون های یکسانی دارند اما در تعداد نوترون ها متفاوت هستند.

DT: Isotopic (adj.), Isotopically (adv.)

Col: Carbon Isotope, Radioisotope Radioisotope

J

Jack /UK: dʒæk/ /US: dʒæk/ N.

جک چاه / واحد پمپاژ چاه

Mor: "jack" jack

Def: An oil well pumping unit that operates with an up-and-down, or seesawing, motion; also called a pumping jack.

واحد پمپاژ چاه نفت که با حرکت بالا و پایین یا الاکلنگ کار می کند؛ همچنین جک پمپاژ نامیده می شود.

DT: Jacking (v.), Jacked (adj.)

Col: Casing Jacks, Jack Knife Rig, Jack-Up Drilling Rig, Jack-Up Rig, Pump Jack

Jacket /UK: 'dʒæk.ɪt/ /US: 'dʒæk.ɪt/ N.

اسکلت فلزی / پایه سازه دریایی

Mor: "jacket" light coat

Def: The steel lattice structure that supports an offshore platform.

سازه مشبک فولادی که سکوی دریایی را نگه می‌دارد.

DT: Jacketing (v.), Jacketed (adj.)

Col: Jacket Platform

Jar /UK: dʒɑːr/ /US: dʒɑːr/ N.

جار / ابزار ضربه‌زننده

Mor: "jar" jar

Def: A device run on slickline, coiled tubing, tubing, or drill pipe that will sharply increase the impact force of the conveyance when trying to retrieve a stuck tool or equipment.

وسیله‌ای که روی خطوط لوله لغزنده، لوله‌های مارپیچ، لوله‌های حفاری یا لوله‌های حفاری نصب می‌شود و هنگام تلاش برای بازیابی ابزار یا تجهیزات گیر کرده، نیروی ضربه‌ای وسیله نقلیه را به شدت افزایش می‌دهد.

DT: Jarring (v.), Jarring (adj.)

Col: Jar Accelerator, Mechanical Jar, Oil Jar, Spang Jar

Jetting

جتینگ / تزریق پرفشار

Mor: "jet(t)" throw / "-ing" verb present tense

Def: Injecting fluid at high pressure against a target, often with fluid focused through a nozzle tool.

تزریق سیال با فشار بالا به سمت هدف، اغلب با متمرکز کردن سیال از طریق یک ابزار نازل.

DT: Jet (n.), Jetted (adj.)

Col: Abrasive Jetting, Ultrahighpressure Water Jetting

Joint /UK: dʒɔɪnt/ /US: dʒɔɪnt/ A.

اتصال لوله‌ای / جوینت

Mor: "join" join / "-t" forms noun

Def: Tubular connection.

اتصال لوله‌ای.

DT: Jointed (adj.), Rejoint (v.)

Col: Blast Joint, CH3 H3C CH3 Carbide Blast Joint, Casing Joint, Expansion Joint, Flush Joint, Gage Joint, Joint Interest Billing, Joint Operating Agreement, Joint Venture, Knuckle Joint, Pipe Joint, Playa Lakes Joint Venture, Pup Joint, Safety Joint, Shear Joint, Shoe Joint, Slick Joint, Slip Joint, Space Out Joint, Tool Joint

Jug /UK: dʒʌg/ /US: dʒʌg/ N.

ژئوفون / گیرنده لرزه‌ای

Mor: "jug" container

Def: Geophone.

ژئوفون

DT: Jugged (adj.)

Junction /UK: 'dʒʌŋk.jən/ /US: 'dʒʌŋk.jən/ N.

محل اتصال / تقاطع چاه

Mor: "junct" join / "-ion" process, action

Def: The intersection of the lateral and the mother bore when two or more laterals are drilled in a multilateral well or when a single kick-off lateral is drilled from a vertical well. The junction may be unsealed or sealed and may or may not hold pressure.

محل تلاقی چاه فرعی و چاه اصلی، زمانی که دو یا چند چاه فرعی در یک چاه چندوجهی حفر می‌شوند یا زمانی که یک چاه فرعی از یک چاه عمودی حفر می‌شود. محل اتصال ممکن است آب‌بندی نشده یا آب‌بندی شده باشد و ممکن است فشار را تحمل کند یا نکند.

DT: Conjunction (n.), Adjunct (n.), Disjunct (n.), Juncture (n.)

Col: Junction Box

Junk /UK: dʒʌŋk/ /US: dʒʌŋk/ N.

ضایعات چاه / آشغال چاه

Mor: "junk" junk

Def: Debris in the well.

DT: Junking (v.), Junked (adj.)

Col: Junk Basket, Junk Mill, Junk Retriever

آوار در چاه.

K

Kick /UK: kɪk/ /US: kɪk/ v. جریان ناخواسته / کیک چاه

Mor: "kick" kick

Def: An unwanted flow of fluids from a formation into the wellbore. Can happen during drilling, completions, or interventions.

جریان ناخواسته سیالات از سازند به درون چاه. می‌تواند در حین حفاری، تکمیل یا مداخلات رخ دهد.

DT: Kicked (adj.), Kicking (v.)

Col: Gas Kick, Kick-Off Point, Kick-Off Pressure, Kickover Tool, Nitrogen Kickoff

Kill /UK: kɪl/ /US: kɪl/ v. متوقف‌سازی جریان / عملیات کیل

Mor: "kill" kill

Def: A term used to describe various methods to stop flow from a well. Commonly

pumping a kill weight fluid into a well to create an overbalance into the formation.

اصطلاحی که برای توصیف روش‌های مختلف متوقف کردن جریان از چاه استفاده می‌شود. معمولاً پمپاژ یک سیال با وزن کشنده به داخل چاه برای ایجاد تعادل بیش از حد در سازند.

DT: Killed (adj.), Killing (n.)

Col: Constant Choke-Pressure Kill Method, Kill and Block Valve, Kill Fluid, Kill Lines, Kill Pill, Kill Spool, Kill Weight Fluid, Top Kill

Kilowatt /UK: 'kɪl.ə.wɒt/ /US: 'kɪl.ə.wɑ:t/ N.

کیلووات / واحد توان

Mor: "kilo-" one thousand / "watt" watt

Def: A measurement of electric power equal to 1000 W.

واحد اندازه‌گیری توان الکتریکی برابر با ۱۰۰۰ وات.

DT: Kilowatts (n.)

Col: Kilowatt-Hour, Kilowatt Year

Kinetic /UK: kɪ'net.ɪk/ /US: kɪ'net.ɪk/ A.

جنبشی / وابسته به حرکت

Mor: "kine" to move / "-tic" relating to

Def: The word "kinetic" comes from the Greek word for "motion." In chemistry, kinetics is the study of how fast reactions occur. In many chemical reactions where there are a number of possible products, the first product formed may be the one that is formed most quickly, not necessarily the one that is most stable; if you leave the reaction going, you should eventually form the product that involves the greatest change in bond energy—the thermodynamic product.

کلمه «سینتیک» از کلمه یونانی به معنای «حرکت» گرفته شده است. در شیمی، سینتیک مطالعه سرعت واکنش‌ها است. در بسیاری از واکنش‌های شیمیایی که در آن‌ها تعدادی محصول ممکن وجود دارد، اولین محصول تشکیل شده ممکن است محصولی باشد که سریع‌تر تشکیل می‌شود، نه لزوماً محصولی که پایدارترین است. اگر واکنش را ادامه دهید، در نهایت باید محصولی را تشکیل دهید که بیشترین تغییر در انرژی پیوند را شامل می‌شود - محصول ترمودینامیکی.

DT: Kinetics (n.), Kinetically (adv.)

Col: Kinetic Hydrate Inhibitor

Kitchen /UK: 'kɪtʃ.ən/ /US: 'kɪtʃ.ən/ N.

مخزن مادر / سنگ منبع هیدروکربن

Mor: "kitchen" kitchen

Def: A source rock with sufficient heat and other inputs to produce hydrocarbons.

سنگ منشأ با حرارت کافی و سایر ورودی‌ها برای تولید هیدروکربن.

Knock /UK: nɒk/ /US: nɑ:k/ V.

ناک / صدای انفجار زود هنگام

Mor: "knock" knock

Def: (1) The sound associated with the autoignition in the combustion chamber of an automobile engine of a portion of the fuel-air mixture ahead of the advancing flame front. (2) The noise associated with premature ignition of the fuel-air mixture in the combustion chamber; also known as detonation or pinking.

(۱) صدای مرتبط با خوداشتعال در محفظه احتراق موتور خودرو که مربوط به بخشی از مخلوط سوخت و هوا است که جلوتر از جبهه شعله در حال پیشروی قرار دارد. (۲) صدای مرتبط با احتراق زودرس مخلوط سوخت و هوا در محفظه احتراق؛ که به عنوان انفجار یا صورتی شدن نیز شناخته می‌شود.

DT: Knocking (adj.), Antiknock (), Knockout ()

Col: Antiknock Fluid, Free Water Knockout, Knockout Drum

Knockout /UK: 'nɒk.aʊt/ /US: 'nɑ:k.aʊt/ N.

جداکننده گاز و مایع / ناک‌آوت

Mor: "knock" knock / "out" out

Def: A separator used to remove easily removed or excess gas or water from the produced fluid stream.

جداکننده‌ای که برای حذف گاز یا آب اضافی یا به راحتی جدا شده از جریان سیال تولید شده استفاده می‌شود.

DT: Knock (v.), Knock (n.), Knocking (adj.), Antiknock ()

Col: Free Water Knockout, Knockout Drum

Knot /UK: nɒt/ /US: nɑ:t/ N. گره دریایی / واحد سرعت ناوبری

Mor: "knot" knot

Def: Unit of speed in navigation, which is the rate of one nautical mile (6080 ft or 1852 m) per hour.

واحد سرعت در دریانوردی، که برابر با سرعت یک مایل دریایی (۶۰۸۰ فوت یا ۱۸۵۲ متر) در ساعت است.

DT: Knotted (adj.)

L

Latch /UK: lætʃ/ /US: lætʃ/ N. مکانیزم قفل‌کننده / لَچ

Mor: "latch" latch

Def: One of the several downhole coupling mechanisms that hold the string to a predetermined load before releasing. Useful for confirming depth and attachment when the string is snapped into or out of a latch.

یکی از چندین مکانیزم اتصال درون چاهی که ریسمان را قبل از رها شدن، در برابر بار از پیش تعیین‌شده نگه می‌دارد. برای تأیید عمق و اتصال، زمانی که ریسمان به داخل یا خارج از یک چفت قفل می‌شود، مفید است.

Col: Latch On

Lateral /UK: 'læt.ər.əl/ /US: 'læt.ə.əl/ A. جانبی / بار افقی

Mor: "later" line, side / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: A sideways load.

(۱) قرارداد قانونی که شرایط و ضوابط رابطه تجاری بین یک شرکت نفتی و مالک زمین یا ماده معدنی را مشخص می‌کند.

Col: Block Leases, Lease Automatic Custody Transfer, Lease Automatic Custody Transfer Unit, Lease Condensate, Lease Fuel, Leasehold Interest, Lease Hound, Lease Setback, Wet after Lease Separation, Net Profit Share Lease, Oil and Gas Leases, Producing Lease, Producing Lease, Producing Lease, Top Lease Top Lease

لنز رسوبی / جسم نفوذپذیر کوچک **Lens /UK: lenz/ /US: lenz/ N.**

Mor: "lens" lens

Def: A permeable, often small sedimentary deposit bordered by impermeable rock.

یک نهشته رسوبی نفوذپذیر و اغلب کوچک که با سنگ‌های نفوذناپذیر هم‌مرز شده است.

کمتر / میزان کاهش **Less /UK: les/ /US: les/ D.**

Mor: "-less" without, smaller amount

Def: heel 3,000 m3 Discharge quantity 132,000 m3 Annual delivered quantity $132,000 \times 12.07 = 1,539,103$ m3 LNG specific gravity varies depending on gas composition but is typically about 0.45; therefore, the annual deliverability of the vessel is $0.45 \times 1,593,103$ 716,896 metric tons. If the maximum output of the liquefaction train is 3.3 million metric tons per annum (mmtpa), this would equal a maximum daily production of 10,000 tons over the 330-day annual operating period. The deliverability of a 137,500 m3 ship is 59,400 metric tons, which means it can cater for a daily production of 2,048 metric tons on this route, or five ships can carry 10,240 tons, slightly more than maximum production.

پاشنه ۳۰۰۰ متر مکعب مقدار تخلیه ۱۳۲۰۰۰ متر مکعب مقدار تحویل سالانه $132,000 \times 12.07 = 1,539,103$ m3 LNG بسته به ترکیب گاز متفاوت است اما معمولاً حدود ۰.۴۵ است؛ بنابراین، قابلیت تحویل سالانه کشتی $0.45 \times 1,593,103$ ۷۱۶۸۹۶ ۱,۵۹۳,۱۰۳ × ۰.۴۵ میلیون تن متریک در سال (mmtpa) باشد، این معادل حداکثر تولید روزانه ۱۰۰۰۰ تن در طول دوره عملیاتی سالانه ۳۳۰ روزه خواهد بود. قابلیت تحویل یک کشتی ۱۳۷۵۰۰ متریک ۵۹۴۰۰ تن متریک است، به این معنی که می‌تواند تولید روزانه ۲۰۴۸ تن متریک را در این مسیر تأمین کند، یا پنج کشتی می‌توانند ۱۰۲۴۰ تن حمل کنند، کمی بیشتر از حداکثر تولید.

Col: Packerless Completions, Screenless Frac

بار جانبی.

DT: Multilateral ()

Col: Bilateral Contract, Lateral Length, Lateral Sewer, Multilateral Institutions, Multilateral Well, Technical Advancement of Multilaterals

قانون / رابطه تنش و کرنش **Law /UK: lɔ:/ /US: lɑ:/ N.**

Mor: "law" law

Def: A statement of elastic deformation, where strain (deformation) is proportional to stress (applied stress).

بیانی از تغییر شکل الاستیک، که در آن کرنش (تغییر شکل) متناسب با تنش (تنش اعمال شده) است.

DT: Lawmaker (n.), Lawful (adj.), Lawless (adj.), Lawfully (adv.)

Col: Law of Capture, Linear Darcy Law, Power Law Fluid, Radial Darcy Law, Right-to-Know Laws

لایه / طبقه رسوبی **Layer /UK: 'leɪ.ər/ /US: 'leɪ.ə/ N.**

Mor: "lay" lay / "-er" person or thing doing action

Def: A distinct segment in a vertical stack of formation sequences. Often with areal extent.

یک بخش مجزا در یک پشته عمودی از توالی‌های سازندی. اغلب با گسترش منطقه‌ای.

DT: Monolayer ()

Col: Confining Layer, Mixed Layer Clays, Partial Monolayer, Porous Layer

قرارداد بهره‌برداری / قرارداد اجاره نفت و گاز **Lease /UK: li:s/ /US: li:s/ V.**

Mor: "lease" rent, to permit

Def: (1) The legal contract that specifies the terms and conditions of the business relationship between an oil company and the landowner or mineral

مجوز اکتشاف و تولید / پروانه بهره‌برداری

Mor: "license" license

Def: An agreement in which a national government gives an oil company the rights to explore for and produce oil and/or gas in a designated area.

توافقی که در آن یک دولت ملی به یک شرکت نفتی حق اکتشاف و تولید نفت و/یا گاز در یک منطقه مشخص را می‌دهد.

Col: Exploration License, Lightweight Cement License Block, License Round, Production License

آهک / هیدروکسید یا اکسید کلسیم

Mor: "lime" lime

Def: Any of several compounds consisting of calcium hydroxide (Ca(OH)) or calcium oxide (CaO).

هر یک از چندین ترکیب متشکل از هیدروکسید کلسیم ((OH)Ca) یا اکسید کلسیم (CaO).

DT: Limestone (), Quicklime ()

سنگ آهک / کربنات کلسیم رسوبی

Mor: "lime" lime / "stone" rock

Def: Calcium carbonate-rich sedimentary rocks in which oil or gas reservoirs are often found.

سنگ‌های رسوبی غنی از کربنات کلسیم که در آنها اغلب مخازن نفت یا گاز یافت می‌شود.

DT: Quicklime ()

لایر / رشته جزئی لوله

Mor: "line/" line / "-er" person or thing doing action

Def: A partial string of pipe that does not run back to surface. Liners may or may not

be cemented.

رشته‌ای ناقص از لوله که به سطح زمین برنمی‌گردد. آسترها ممکن است سیمان‌کاری شده باشند یا نشده باشند.

DT: Pipelines ()

Col: Casing Liner Casing Centralizer, Casing Liner, Liner Hanger, Liner Lap, Liquefied Petroleum Gas Liner Tieback, Perforated Liner, Scab Liner, Slotted Liner

مایع / روغن تصفیه‌شده

Mor: "liqu" fluid / "-id" state of

Def: Highly refined, colorless, heavy USP oil used for medicinal purposes and other applications.

روغن USP بسیار تصفیه شده، بی‌رنگ و سنگین که برای اهداف دارویی و سایر کاربردها استفاده می‌شود.

DT: Liquids ()

Col: Associated Liquids, Cryogenic Liquid or Cryogens, Flammable Liquid, Gas-to-Liquids, Liquid Holdup, Liquid Level, Liquid Stabilization, Natural Gas Liquids, Natural Gas Plant Liquids

مایعات هیدروکربنی / مایعات نفتی

Mor: "liqu" fluid / "-id" state of / "-s" plural, verb form, possessive

Def: An aggregate of crude oil and natural gas liquids; also known as hydrocarbon liquids.

ترکیبی از نفت خام و مایعات گاز طبیعی؛ همچنین به عنوان مایعات هیدروکربنی شناخته می‌شود.

Col: Associated Liquids, Gas-to-Liquids, Natural Gas Liquids, Natural Gas Plant Liquids

Lithosphere /UK: 'lɪθ.ə.sfiər/ /US: 'lɪθ.ə.sfiər/ N.

لیتوسفر / پوسته زمین

Mor: "lith" stone / "o" connector / "sphere" sphere**Def:** Outer layer of the earth including the crust and the uppermost mantle.

لایه بیرونی زمین شامل پوسته و بالاترین لایه گوشته.

Load /UK: læʊd/ /US: loʊd/ N.

بار الکتریکی / مصرف برق

Mor: "load" load**Def:** The amount of electric power used by any electrical unit or appliance at any given moment.

مقدار توان الکتریکی مصرف شده توسط هر واحد یا وسیله برقی در هر لحظه معین.

DT: Loading ()**Col:** Axial Load, Base Load Capacity, Bed Load, Continuous Load, Cooling Load, Critical Buckling Load, Offloading System, Offloading Vessel, Heating Load, Heavy Load Skidding System, Hook Load, Hydraulic Loading, International Load Line Certificate, Load Balancing, Load Carrying Capacity, Load Cell, Loaded Leg, Load Fluid, Loading Days, Load Wear Index, Off-Load, Off-shore Oil Loading Nomenclature, Organic Loading, Pickup Load, Range of Load, Shear Load, Shock Load, Soft Yoke Mooring and Offloading, Surface Loading, Switch Loading, Timken OK Load, Total Maximum Daily Load**Loading** /UK: 'ləʊdɪŋ/ N.

بارگذاری / مقدار ماده اعمال شده

Mor: "load" load / "-ing" verb present tense**Def:** Quantity of material applied to a device at one time.

مقدار ماده‌ای که در یک زمان به یک دستگاه اعمال می‌شود.

Col: Hydraulic Loading, Loading Days, Offshore Oil Loading Nomenclature, Organic Loading, Surface Loading, Switch Loading**Lock** /UK: lɒk/ /US: lɑ:k/ N.

مکانیزم قفل / لاک

Mor: "lock" lock**Def:** A mechanism to hold a plug in a profile.

مکانیزمی برای نگه داشتن دوشاخه در یک پروفیل.

DT: Lockout ()**Col:** Body Lock Rig, Collar Lock, Collet Lock, Dog-Lock, Gas Lock, Vapor Lock**Lockout** /UK: 'lɒk.aʊt/ /US: 'lɑ:k.aʊt/ N.

قفل ایمنی / لاک‌آوت

Mor: "lock" lock / "out" out**Def:** A systematic approach to controlling hazardous energy so it cannot harm someone who is working on a process component.

یک رویکرد سیستماتیک برای کنترل انرژی خطرناک به طوری که به کسی که روی یک جزء فرآیند کار می‌کند آسیب نرساند.

Log /UK: lɒg/ /US: lɑ:g/ N.

لاگ / ثبت نسبت کربن به اکسیژن در سازند برای تشخیص نفت

Mor: "log" tree section**Def:** A log that measures the ratio of carbon to oxygen within the formation. Useful for spotting oil.

نموداری که نسبت کربن به اکسیژن را در سازند اندازه‌گیری می‌کند. برای تشخیص نفت مفید است.

DT: Logging (n.), Logbook (n.), Logline (n.), Logged (adj.), Lithology (), Micro-laterlog (), Sonalog ()**Col:** Acoustic Log, Acoustic Logging, Acquisition Log, Activation Logging, Aluminum Activation Log, Borax Logging, Bound Fluid Log, Caliper Log, Cased-Hole Log, Casing Collar Log, Casing Inspection Log, Cement Bond Log, Chlorine Log Chlorine Log, Combination Log Collar, Collar Log, Combination Log, Compensated Formation Density Log, Compensated Log, Composite Log, Deep Propagation Log, Density Log, Detail Log, Dip Log, Distributed Tempera-

ture Log, Dual Induction Log, Electric Log, Electric Logging, Electric Logging Tool, FoRxo Log, Gamma-Ray Log, Gravel Pack Log, Guard Log, Induced Spectral Gamma-Ray Log, Induction Log, Injection Log, Lithologic Log, Logged Depth, Logging While Drilling, Log Header, Log-Inject-Log, Memory Logs, Mud Log, Mud Logger, Neutron Log, Noise Log, Nuclear Log, Nuclear Logs, Open-Hole Log, PDC Log, Production Log, Proximity Log, Pulsed Neutron Log, Radioactive Log, Radioactive Tracer Log, Resistivity Log, Salinity Log, Sample Log, Self-Potential Log, Sonic Log Solids Retention Time, Sonic Amplitude Log, Sonic Log, Spinner Log, Spontaneous Potential Log, Temperature Log, Thermal Decay Time Log, Tracer Log

Long /UK: lɒŋ/ /US: lɑːŋ/ A.

تن بلند / واحد وزن طولانی

Mor: "long" great length, yearn

Def: A long ton is 2240 lb. Typically used as the unit measure for sulfur sales. Ton,

یک تن بزرگ معادل ۲۲۴۰ پوند است. معمولاً به عنوان واحد اندازه‌گیری برای فروش گوگرد استفاده می‌شود. تن،

DT: Lengthen (v.), Longitudinal (adj.), Longness (n.), Elongate (v.), Elongation ()

Col: Long Radius Well, Long String, Long-Term Gas Contract, Long Ton

Looping /UK: luːp/ /US: luːp/ N.

لوله‌کشی موازی / لوپینگ

Mor: "loop" loop / "-ing" verb present tense

Def: Laying additional pipeline beside and connected to an existing pipeline in order to increase the capacity of the system.

قرار دادن خط لوله اضافی در کنار و متصل به خط لوله موجود به منظور افزایش ظرفیت سیستم.

Lubricants /UK: 'luːbrɪ.kənt/ /US: 'luːbrə.kənt/ N.

روان‌کننده‌ها / روغن‌های لغزنده

Mor: "lubric" slippery / "-ant" adjective, person or thing doing action / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Materials that reduce torque and drag. May be oil, synthetic (polymer) liquids, graphite, glycols, glycerines, etc. (2) Substances used to reduce friction between bearing surfaces or as process materials either incorporated into other materials used as processing aids in the manufacture of other products or used as carriers of other materials. Petroleum lubricants may be produced from either distillates or residues. Lubricants include all grades of lubricating oils from spindle oil to cylinder oil and those used in greases. (3) Specially formulated oils that reduce friction between moving parts and help maintain the mechanical parts. Lubricating oils are used in gasoline and other engines.

(۱) موادی که گشتاور و نیروی پسا را کاهش می‌دهند. ممکن است روغن، مایعات مصنوعی (پلیمری)، گرافیت، گلیکول‌ها، گلیسیرین‌ها و غیره باشند. (۲) موادی که برای کاهش اصطکاک بین سطوح یا تاقان استفاده می‌شوند یا به عنوان مواد فرآیندی یا در مواد دیگر که به عنوان کمک فرآیند در تولید سایر محصولات استفاده می‌شوند یا به عنوان حامل مواد دیگر استفاده می‌شوند، به کار می‌روند. روان‌کننده‌های نفتی ممکن است از تقطیر یا پسماندها تولید شوند. روان‌کننده‌ها شامل تمام درجات روغن‌های روان‌کننده از روغن دوک تا روغن سیلندر و آنهایی که در گریس‌ها استفاده می‌شوند، می‌شوند. (۳) روغن‌های فرموله شده مخصوص که اصطکاک بین قطعات متحرک را کاهش می‌دهند و به حفظ قطعات مکانیکی کمک می‌کنند. روغن‌های روان‌کننده در موتورهای بنزینی و سایر موتورها استفاده می‌شوند.

M

Macroscopic /UK: ˌmæk.rəˈskɒp.ɪk/ /US: ˌmæk.rəˈskaː.pɪk/ A.

درشت نما /
ماکروسکوپی

Mor: "macro-" large / "scope/" to look / "-ic" adjective

Def: Once we had the word "microscopic," it was only a matter of time before we needed "macroscopic"; anything big enough to be seen with the naked eye is macroscopic in size.

زمانی که کلمه «میکروسکوپی» را داشتیم، تنها مسئله زمان بود تا به کلمه «ماکروسکوپی» نیاز پیدا کنیم؛ هر چیزی که به اندازه کافی بزرگ باشد و با چشم غیرمسلح دیده شود، اندازه ماکروسکوپی دارد.

Main /UK: meɪn/ /US: meɪn/ A.

خط اصلی / مسیر اصلی

Mor: "main" primary

Def: A distribution line that serves as a common source of supply for more than one service line.

خط توزیعی که به عنوان منبع تغذیه مشترک برای بیش از یک خط خدماتی عمل می‌کند.

Col: Force Main, There are three main designs of LNG storage tanks, Main Bore, Main Cryogenic Heat Exchanger, Main Line, Main Sewer, Operation and Maintenance Manual, Preventative Maintenance, Preventive Maintenance, Production Maintenance, Sewer Main

Makeup /UK: 'meɪk.ʌp/ /US: 'meɪk.ʌp/ N.

اتصال لوله‌ها / مونتاژ لوله

Mor: "make" make / "up-" up

Def: Screw pipe joints together.

اتصالات لوله را با پیچ به هم وصل کنید.

Col: Fresh Air Makeup, Makeup Tongs, Makeup Water

Manifest /UK: 'mæn.ɪ.fest/ /US: 'mæn.ə.fest/ V.

فهرست بار / مانیفست کشتی

Mor: "man" hand / "i" connector / "fest" strike, attack

Def: Document containing a full statement of the ship's cargo, extracted from the bill of lading.

سندی حاوی شرح کامل بار کشتی، استخراج شده از بارنامه.

Manifold /UK: 'mæn.ɪ.fəʊld/ /US: 'mæn.ə.fəʊld/ A.

منیفولد / مجموعه لوله‌ها

Mor: "mani" many / "fold" fold

Def: A junction or center for connecting several pipes and selectively routing the flow.

یک نقطه اتصال یا مرکز برای اتصال چندین لوله و مسیریابی انتخابی جریان.

DT: Manifolds ()

DT: Fold (n.), Folding (v.), Folded (adj.), Manifolds ()

Col: Choke Manifold, Subsea Manifolds

Manifolds /UK: 'mæn.ɪ.fəʊld/ /US: 'mæn.ə.foʊld/ A.منیفولدها / مجموعه
خطوط لوله**Mor:** "mani" many / "fold" fold / "-s" plural, verb form, possessive

Def: A pipe spool in which a number of incoming pipes are combined to feed to a common output line.

قرقره‌ای از لوله که در آن تعدادی لوله ورودی با هم ترکیب شده‌اند تا به یک خط خروجی مشترک تغذیه شوند.

DT: Fold (n.), Folding (v.), Folded (adj.)**Col:** Subsea Manifolds**Mantle** /UK: 'mæn.təl/ /US: 'mæn.təl/ N.

گوشته زمین / مانتل

Mor: "mantle" cloak

Def: The middle layer of the Earth, lying just below the crust and composed of relatively high-density rock.

لایه میانی زمین، درست زیر پوسته قرار دارد و از سنگ‌های نسبتاً متراکم تشکیل شده است.

Manual /UK: 'mæn.ju.əl/ /US: 'mæn.ju.əl/ A.

راهنما / دفترچه راهنما

Mor: "man" hand / "u" connector / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: See Operation and maintenance manual.

به دفترچه راهنمای عملیات و نگهداری مراجعه کنید.

Col: Operation and Maintenance Manual**Marker** /UK: 'mɑː.kər/ /US: 'mɑː.r.kə/ N.

مارکر / ماده علامت‌گذار

Mor: "mark" mark / "-er" person or thing doing action

Def: A material such as a dye, sand, and grain that can be recognized as the fluid is circulated. Useful for determining swept volume of the hole.

ماده‌ای مانند رنگ، شن و دانه که می‌توان آن را به عنوان سیال تشخیص داد، در گردش است. برای تعیین حجم جاروب شده سوراخ مفید است.

DT: Benchmark (n.), Benchmarking (n.), Benchmarked (adj.), Benchmarker (n.)**Col:** Biological Marker, Marker Fossils**Marketing** /UK: 'mɑː.kɪ.tɪŋ/ /US: 'mɑːr.kɪ.tɪŋ/ N.

بازاریابی / فروش و تبلیغات

Mor: "market-" market / "-ing" verb present tense

Def: Getting people to give you money for goods or services. The relative importance of marketing and research to the well-being of society can be measured by the amounts of money spent on each activity.

وادر کردن مردم به پرداخت پول برای کالاها یا خدمات. اهمیت نسبی بازاریابی و تحقیقات برای رفاه جامعه را می‌توان با میزان پولی که برای هر فعالیت صرف می‌شود، سنجید.

Col: Marketing Affiliate**Mast** /UK: mɑːst/ /US: məst/ N.

دکل / بادبان‌کش

Mor: "mast" mast

Def: A portable derrick, usually a single unit that can be quickly raised.

یک دکل قابل حمل، معمولاً یک واحد که می‌توان آن را به سرعت بالا برد.

Col: Telescoping Mast**Master** /UK: 'mɑː.stər/ /US: 'mæs.tə/ N.

کاپیتان / فرمانده کشتی

Mor: "master" master

Def: Highest officer aboard ship who oversees all ship operations; has general charge of the vessel, overall responsibility. Handles all ship's records and communications and receives and implements instructions from home office; takes command of vessel in inclement weather and in crowded or narrow waters. See Crew.

بالاترین افسر کشتی که بر تمام عملیات کشتی نظارت دارد؛ مسئولیت کلی کشتی

و امور مربوط به آن را بر عهده دارد. تمام سوابق و ارتباطات کشتی را مدیریت می‌کند و دستورالعمل‌ها را از دفتر مرکزی دریافت و اجرا می‌کند؛ فرماندهی کشتی را در هوای نامساعد و آب‌های شلوغ یا باریک بر عهده دارد. به خدمه مراجعه کنید.

Col: Master Bushing, Master Valve

Matrix /UK: 'meɪ.trɪks/ /US: 'meɪ.trɪks/ N. ماتریکس / ساختار زمینه‌ای سنگ

Mor: "mate/r" mother / "ix-" diminutive, feminine

Def: The physical structure of a clastic rock.

ساختار فیزیکی یک سنگ آواری.

Col: Matrix Acidizing, Polymer Matrix

Mesh /UK: meʃ/ /US: meʃ/ N.

توری / اندازه منافذ

Mor: "mesh" mesh

Def: A measurement of particle size based on the openings per inch in a screen. Meshrite™: A sand control screen made from steel wool trapped between two perforated or slotted liners.

اندازه‌گیری اندازه ذرات بر اساس تعداد روزنه‌ها در هر اینچ در یک الک. Meshrite™: یک الک کنترل شن و ماسه ساخته شده از پشم فولادی که بین دو آستر سوراخ‌دار یا شیاردار به دام افتاده است.

Metamorphic /UK: ,met.ə'mɔːfɪk/ /US: ,met.ə'mɔːr.fɪk/ A.

دگرگون‌شده / سنگ دگرگونی

Mor: "meta" beyond, change / "morph" shape / "-ic" adjective

Def: Change produced in a rock to another state by temperature, pressure, time, or chemical influence.

تغییری که در اثر دما، فشار، زمان یا تأثیر شیمیایی در یک سنگ به حالتی دیگر ایجاد می‌شود.

Meter /UK: 'miː.tər/ /US: 'miː.tə/ N.

کنتور / ابزار اندازه‌گیری خودکار

Mor: "meter" measure

Def: A mechanical device for automatically measuring and recording quantities of gas.

دستگاهی مکانیکی برای اندازه‌گیری و ثبت خودکار مقادیر گاز.

DT: Colorimeter (), Densitometer (), Explosimeter (), Galvanometer (), Gravimeter (), Gravitometer (), Hydrometer (), Magnetometer (), Manometer (), Colorimetric ()

Col: Brookfield Rheometer, Cubic Meter Cubic Meter, Dip Meter, Fann Viscometer, Gravity Meter, Meter Factor, Meter Slippage, Orifice Meter, Petal Basket Flowmeter, Radioactive Densitometer, Standard Metering, Turbidity Meter, V-G Meter

Method /UK: 'meθ.əd/ /US: 'meθ.əd/ N.

روش کار / تکنیک کنترل

Mor: "meth" pursuit / "od" way, road

Def: A method of controlling a kick in which the gas is circulated out of the well using the normal weight mud controlled with backpressure of a choke. The heavier mud needed to control the formation without the choke is then circulated into the well.

روشی برای کنترل ضربه که در آن گاز با استفاده از گل با وزن معمولی که با فشار معکوس یک چوک کنترل می‌شود، از چاه به بیرون گردش می‌کند. سپس گل سنگین‌تری که برای کنترل سازند بدون چوک مورد نیاز است، به داخل چاه گردش می‌کند.

DT: Methodical (adj.), Methodically (adv.), Methodism (n.), Methodize (v.)

DT: Methodical (adj.), Methodically (adv.), Methodize (v.), Methodization (n.)

Col: Alternative-Fueled Vehicle Allocation Method, Circulate and Weight Method, Concurrent Method, Constant Choke-Pressure Kill Method, Dry Sieve Method, Euler Method, Four-Ball Method, Two methods of heave compensation exist, One of the four methods is normally employed, Reservoir Drive Method

Metric /UK: 'met.rɪk/ /US: 'met.rɪk/ A.**متریک / واحد متریک وزن****Mor:** "meter" measure / "-ic" adjective

Def: A metric ton equals 1000 kg or 2204.6 lb. The capacity of an LNG base load plant is typically expressed in tons, and the unit capital costs for producing LNG are expressed as \$/ton.

یک تن متریک برابر با ۱۰۰۰ کیلوگرم یا ۲۲۰۴.۶ پوند است. ظرفیت یک کارخانه تولید LNG معمولاً بر حسب تن بیان می‌شود و هزینه‌های سرمایه‌ای واحد برای تولید LNG به صورت دلار بر تن بیان می‌شود.

DT: Colorimeter (), Densitometer (), Explosimeter (), Galvanometer (), Gravimeter (), Gravitometer (), Hydrometer (), Magnetometer (), Manometer (), Colorimetric ()

Col: Metric Ton, Nephelometric Turbidity Unit**Microbes** /UK: 'maɪ.krəʊb/ /US: 'maɪ.kroʊb/ N.**میکروب‌ها / ریزاندامگان****Mor:** "micro" small, millionth / "be-" life / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Microbiological organisms. Tiny, one-celled organisms, like bacteria and viruses.

موجودات میکروبیولوژیکی. موجودات ریز تک سلولی، مانند باکتری‌ها و ویروس‌ها.

Microorganisms /UK: ,maɪ.krəʊ'ɔː.gən.i.zəm/ /US: ,maɪ.kroʊ'ɔːr.gən.i.zəm/ N.**میکروارگانیزم‌ها / ریزاندامگان****Mor:** "micro" small, millionth / "organ" organ / "ism" belief or condition / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Microscopic living organisms such as protozoa, bacteria, viruses, algae, and fungi. (1) Very small organisms that can be seen only through a microscope. Some microorganisms use the wastes in wastewater for food and thus remove or alter much of the undesirable matter.

(۱) موجودات زنده میکروسکوپی مانند تک یاخته‌ها، باکتری‌ها، ویروس‌ها، جلبک‌ها و قارچ‌ها. (۱) موجودات بسیار کوچکی که فقط از طریق میکروسکوپ قابل مشاهده هستند. برخی از میکروارگانیزم‌ها از ضایعات موجود در فاضلاب برای غذا استفاده می‌کنند و بنابراین بسیاری از مواد نامطلوب را حذف یا تغییر می‌دهند.

DT: Inorganic (adj.), Inorganically (adv.), Inorganics (n.)**Migration** /UK: maɪ'greɪ.fən/ /US: maɪ'greɪ.fən/ N.**مهاجرت / جابجایی سیال****Mor:** "migr" move, change / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The movement of fluids, generally away from a source rock through permeable layers toward a trap or vent.

حرکت سیالات، عموماً از سنگ منشأ و از طریق لایه‌های نفوذپذیر به سمت یک تله یا دریچه.

Col: Clay Migration, Depth Migration, Fines Migration**Mile** /UK: maɪl/ /US: maɪl/ N.**مایل / یک مایل****Mor:** "mile" mile

Def: A nonmetric unit of length that can be divided into 8 furlongs, 80 chains, 360 rods, 1760 yards, 5280 ft, 8000 links, or 63360 in. It is equal to 1609.344 m, more or less.

یک واحد غیرمتریک طول که می‌توان آن را به ۸ فرلانگ، ۸۰ زنجیر، ۳۶۰ میله، ۱۷۶۰ یارد، ۵۲۸۰ فوت، ۸۰۰۰ حلقه یا ۶۳۳۶۰ اینچ تقسیم کرد. کم و بیش برابر با ۱۶۰۹.۳۴۴ متر است.

Col: Ton Mile**Mill** /UK: mɪl/ /US: mɪl/ N.**میل / دستگاه آسیاب****Mor:** "mill-" grind, meander

Def: A cutting tool used to grind up metal, dress off a fish, or open up a window for a kickoff.

ابزاری برای برش فلز، تراشیدن پوست ماهی یا باز کردن پنجره برای شروع بازی.

Col: Diamond Bit or Mill, Equivalents per Million, Ion Milling, Junk Mill, Milligrams per Liter, Million Gallons, Mill Scale, Packer Milling, Parts per Million, Pilot Mill Pilot Mill, String Mill, Tapered Mill

انتقال / مستقر کردن

Mobilize /UK: 'məʊ.bɪ.laɪz/ /US: 'moʊ.bə.laɪz/ V.**Mor:** "mobile/" move / "-ize/" forms verb

Def: Transport to the location.

حمل و نقل به محل.

ماژول / واحد آماده

Module /UK: 'mɒdʒ.u:l/ /US: 'mɑː.dʒu:l/ N.**Mor:** "mode/" manner / "-ule/" little, small

Def: Self-contained box or package built with a specific purpose (e.g., wellhead, oil and gas separation, gas compression, platform power generation, mud, storage, diesel, filter, and exhaust) located on production installations.

جعبه یا بسته‌ای مستقل که با هدف خاصی ساخته شده است (مثلاً سرچاه، جداسازی نفت و گاز، فشردن گاز، سکوها‌ی تولید برق، گل، ذخیره‌سازی، گازوئیل، فیلتر و آگزوز) و در تأسیسات تولیدی قرار می‌گیرد.

DT: Accommodation (n.), Accommodate (v.), Accommodating (adj.)تک‌کشت / کشت
یکنواخت**Monoculture** /UK: 'mɒn.ə,kʌl.tʃər/ /US: 'mɑː.nəʊ,kʌl.tʃər/ N.**Mor:** "mono-" one / "cult" to till / "-ure" act, process

Def: While the farms of antiquity grew many sorts of plants and animals on the same location, modern factory farming involves the cultivation of a single species, to the exclusion of all other forms of life. This is called monoculture.

در حالی که مزارع دوران باستان انواع مختلفی از گیاهان و حیوانات را در یک مکان پرورش می‌دادند، کشاورزی صنعتی مدرن شامل کشت یک گونه واحد و حذف سایر اشکال حیات است. به این روش تک‌کشتی می‌گویند.

چندشاخه‌ای /
چندگانه**Multilateral** /UK: 'mʌl.tɪ'læt.ər.əl/ /US: 'mʌl.tɪ'læʃ.əl/ A.**Mor:** "multi-" many / "later" line, side / "-al" forms adjective, having characteristics of

فرزکاری / تراشکاری چاه

Milling /UK: 'mɪl.ɪŋ/ /US: 'mɪl.ɪŋ/ A.**Mor:** "mill-" grind, meander / "-ing" verb present tense

Def: Removing a blockage, fish, or casing wall by drilling with a metalcutting device to gain access to the area beyond.

رفع انسداد، ماهی یا دیواره پوششی با سوراخ کردن با دستگاه برش فلز برای دسترسی به ناحیه فراتر از آن.

Col: Ion Milling, Packer Milling

شلیک‌نشدن / نقص در شلیک

Misfire /UK: 'mɪs'faɪər/ /US: 'mɪs'faɪr/ V.**Mor:** "mis" wrong / "fire" fire

Def: In perforating; fail to fire the perforating gun.

در سوراخ کردن؛ از شلیک تفنگ سوراخ کننده خودداری کنید.

مأموریت / رسالت

Mission /UK: 'mɪʃ.ən/ /US: 'mɪʃ.ən/ N.**Mor:** "miss" send, throw / "-ion" process, action

Def: Phillips' corporate mission is to provide superior financial returns for its shareholders.

مأموریت شرکت فیلیپس، ارائه بازده مالی برتر برای سهامداران خود است.

DT: Commission (v.), Decommission (v.), Decommissioning (n.), Remission (n.), Transmit (v.)

کاهش اثر / کاهش پیامد

Mitigation /UK: 'mɪt.ɪ'geɪ.ʃən/ /US: 'mɪt.ə'geɪ.ʃən/ N.**Mor:** "mit" make mild / "ig" move forward / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: An action taken to reduce the impact or consequences of an event.

اقدامی که برای کاهش تأثیر یا پیامدهای یک رویداد انجام می‌شود.

Def: More than one producing wellbore from a single wellbore or motherbore.

بیش از یک چاه تولیدی از یک چاه یا مادر چاه.

Col: Multilateral Institutions, Multilateral Well, Technical Advancement of Multilaterals

N

Negative /UK: 'neg.ə.tɪv/ /US: 'neg.ə.tɪv/ A.

منفی / فشار کمتر از جوی

Mor: "neg" not, less / "-ate/" to make, form adjective / "-ive" adjective form of noun

Def: A pressure less than atmospheric.

فشاری کمتر از فشار اتمسفر.

DT: Negate (v.), Negation (n.), Negligible (adj.), Electronegative ()

Neutralization /UK: ,nju:.trə.laɪ'zeɪ.ʃən/ /US: ,nu:.trə.lə'zeɪ.ʃən/ N.

pH خنثی سازی / تنظیم

Mor: "neute/r" neuter / "-al" forms adjective, having characteristics of / "-ize/" forms verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) Addition of an acid or alkali (base) to a liquid to cause the pH of the liquid to move toward a neutral pH of 7.0. (2) Adding base to an acidic solution until it is no longer acidic or acid to a basic solution until it is no longer basic. pH 7, where equal

amounts of H⁺ and OH⁻ ions will be present in any aqueous solution, is the pH of a truly neutral solution.

(۱) افزودن یک اسید یا قلیا (باز) به یک مایع برای اینکه pH مایع به سمت pH خنثی ۷٫۰ تغییر کند. (۲) افزودن باز به یک محلول اسیدی تا زمانی که دیگر اسیدی نباشد یا افزودن اسید به یک محلول بازی تا زمانی که دیگر بازی نباشد. pH ۷، که در آن مقادیر مساوی از یون‌های H⁺ و OH⁻ در هر محلول آبی وجود خواهد داشت، pH یک محلول واقعاً خنثی است.

Col: Neutralization Number, Neutralization Value

Neutron /UK: 'nju:.trɒn/ /US: 'nu:.tra:n/ N.

نوترون

Mor: "neute/r" neuter / "-on" to go, to make

Def: Each element has a certain number of protons in its nucleus, which defines what element it is (e.g., 92 for uranium, 2 for helium, 109 for meitnerium). To keep the positively charged protons from flying apart through electrostatic repulsion, they are bound together by the "strong force," which is a very powerful force operating over very short distances between protons and neutrons. A certain number of neutrons give optimal stability to a nucleus—too many or too few—and the nucleus will be unstable (i.e., radioactive). Most elements are found naturally in a number of "isotopes," forms with different numbers of neutrons—for example, carbon-12, carbon-13, and carbon-14. Neutrons weigh about 1.6749×10^{-27} kg, slightly more than a proton.

هر عنصر تعداد مشخصی پروتون در هسته خود دارد که مشخص می‌کند آن عنصر چیست (مثلاً ۹۲ برای اورانیوم، ۲ برای هلیوم، ۱۰۹ برای مایتنریوم). برای جلوگیری از جدا شدن پروتون‌های با بار مثبت از طریق دافعه الکترواستاتیکی، آنها توسط «نیروی قوی» به هم متصل می‌شوند، که نیرویی بسیار قدرتمند است که در فواصل بسیار کوتاه بین پروتون‌ها و نوترون‌ها عمل می‌کند. تعداد مشخصی از نوترون‌ها به هسته پایداری بهینه می‌دهند - خیلی زیاد یا خیلی کم - و هسته ناپایدار خواهد بود (یعنی رادیواکتیو). اکثر عناصر به طور طبیعی در تعدادی از «ایزوتوپ‌ها» یافت می‌شوند، که با تعداد نوترون‌های مختلف تشکیل شده‌اند - به عنوان مثال، کربن-۱۲، کربن-۱۳ و کربن-۱۴. وزن نوترون‌ها حدود 1.6749×10^{-27} کیلوگرم است، کمی بیشتر از یک پروتون.

Col: Neutron Capture, Neutron Log, Pulsed Neutron Log

Node /UK: nəʊd/ /US: noʊd/ N.

گره / نقطه مرجع

Mor: "node" node

Def: A reference point in the well.

یک نقطه مرجع در چاه.

DT: Anode ()

Col: Anode Corrosion Efficiency, Bracelet Anodes, Galvanic Anode, Sacrificial Anode

Nomenclature /UK: nəʊ'men.klə.tʃər/ /US: 'noʊ.men.kleɪ.tʃər/ N.

نام‌گذاری / واژه‌نامه تخصصی

Mor: "nomen" name / "clat" call out / "-ure" act, process

Def: Naming things.

نامگذاری چیزها.

Col: Offshore Oil Loading Nomenclature

Nominal /UK: 'nɒm.i.nəl/ /US: 'nɑ:.mə.nəl/ A.

اسمی / تقریبی

Mor: "nomin" name / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: An approximation of a filter's ability to remove particles of a certain size or larger. Often does not perform at this level until a filter bed of particles builds up on the upstream side of the filter.

تقریبی از توانایی یک فیلتر برای حذف ذرات با اندازه مشخص یا بزرگتر. اغلب تا زمانی که بستری از ذرات در سمت بالادست فیلتر جمع نشود، در این سطح عمل نمی‌کند.

DT: Nominate (v.), Nomination (n.), Nominator (n.)

Col: Nominal Parameters

Nomination /UK: 'nɒm.i.neɪt/ /US: 'nɑ:.mə.neɪt/ V.

سفارش انتقال / نامینیشن ((در خطوط لوله گاز

Mor: "nomin" name / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: An order slip to an interstate pipeline, stating the volume of gas a supplier

seeks to transport over a fixed period of time. Most nominations are now submitted electronically via pipeline EBB/Internet websites.

یک رسید سفارش به یک خط لوله بین ایالتی، که حجم گازی را که یک تأمین‌کننده قصد انتقال آن را در یک دوره زمانی مشخص دارد، نشان می‌دهد. اکنون اکثر نامزدها به صورت الکترونیکی از طریق وبسایت‌های خط لوله EBB/اینترنتی ارسال می‌شوند.

DT: Nominal (adj.), Nominate (v.), Nominator (n.)

Col: Confirmed Nomination

Normal /UK: 'nɔː.məl/ /US: 'nɔːr.məl/ A.

نرمال (محلول نرمال)

Mor: "norm" rule / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: A solution containing one gram equivalent weight of compound dissolved in enough water to make one liter of solution. The equivalent weight of an acid is that weight that contains one gram atom of ionizable hydrogen or its equivalent. For example, sulfuric acid (H₂SO₄) has a gram molecular weight of 98 and a gram equivalent weight of 49, while the gram molecular and gram equivalent weights of hydrochloric acid (HCl) are the same (36.5).

محلولی حاوی یک اکی والان گرم از ترکیب حل شده در آب کافی برای تولید یک لیتر محلول. اکی والان یک اسید، وزنی است که حاوی یک گرم اتم هیدروژن یونیزه شونده یا معادل آن باشد. به عنوان مثال، اسید سولفوریک (H₂SO₄) دارای وزن مولکولی گرم ۹۸ و وزن اکی والان گرم ۴۹ است، در حالی که وزن مولکولی گرم و اکی والان گرم اسید هیدروکلریک (HCl) یکسان است (۳۶/۵).

DT: Normalize (v.), Normalization (n.), Normalized (adj.)

Col: Normal Fault No-Notice Service, Normal Butane, Normal Circulation, Normal Fault, Normal Moveout Offset

Normalized /UK: 'nɔː.mə.laɪz/ /US: 'nɔːr.mə.laɪz/ V.

نرمال‌شده / متعادل‌شده

Mor: "norm" rule / "-al" forms adjective, having characteristics of / "-ize/" forms verb / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: An accounting method under which net income includes charges or credits equal to the decreases or increases in current taxes on income, arising from the use of liberalized depreciation or accelerated amortization for tax purposes instead of the straight-line method. The contra entries for such charges to net income are

suspended in balance sheet accounts. In future years, there is a feedback of these suspended amounts to net income when increases in the then current taxes on income occur because liberalized depreciation or accelerated amortization was used for tax purposes in prior years (From AGA). Depreciation,

یک روش حسابداری که طبق آن سود خالص شامل هزینه‌ها یا اعتباراتی معادل کاهش یا افزایش مالیات جاری بر درآمد است که ناشی از استفاده از استهلاک آزاد یا استهلاک سریع برای اهداف مالیاتی به جای روش خط مستقیم است. ثبت‌های متقابل برای چنین هزینه‌هایی برای سود خالص در حساب‌های ترازنامه به حالت تعلیق در می‌آیند. در سال‌های آینده، هنگامی که افزایش مالیات جاری بر درآمد رخ می‌دهد، به دلیل استفاده از استهلاک آزاد یا استهلاک سریع برای اهداف مالیاتی در سال‌های قبل (از AGA)، بازخوردی از این مبالغ معلق به سود خالص وجود دارد.

DT: Normalize (v.), Normalization (n.), Normal (adj.)

Notch /UK: nɒtʃ/ /US: nɑːtʃ/ N.

شیار / بریدگی سرریز

Mor: "notch" notch

Def: An opening in a dam, spillway, or weir for the passage of fluid. Weir notches are available in a variety of shapes, and formulas are available for accurately determining the flow through them. Notice of Intent. A document filed by a permittee under the Construction General Permit or MS4 General Permit describing the nature of stormwater discharges in order to gain coverage under the appropriate General Permit.

دهانه‌ای در سد، سرریز یا سرریز برای عبور سیال. شکاف‌های سرریز در اشکال مختلفی موجود هستند و فرمول‌هایی برای تعیین دقیق جریان عبوری از آنها وجود دارد. اطلاعیه قصد. سندی که توسط دارنده مجوز تحت مجوز عمومی ساخت یا مجوز عمومی MS۴ ثبت می‌شود و ماهیت تخلیه آب‌های سطحی را شرح می‌دهد تا تحت پوشش مجوز عمومی مناسب قرار گیرد.

DT: Notched (adj.), Notching (v.)

Note /UK: nəʊt/ /US: noʊt/ N.

آینه‌دیریت / کلسیم سولفات خشک

Mor: "note" note

Def: The conversion factor for asphalt is 5.5 barrels per short ton. (2)

ضریب تبدیل برای آسفالت ۵/۵ بشکه در هر تن کوچک است. (۲)

DT: Noted (adj.), Noting (v.)

O

Odor /US: 'oʊ·də/ N.

بو / رایحه

Mor: "odor" smell

Def: Quality of gases, liquids, or particulates that stimulates the olfactory organ.

کیفیت گازها، مایعات یا ذراتی که اندام بویایی را تحریک می‌کنند.

DT: Odorous (adj.), Odorize (v.), Odorization (n.), Odorant (), Odorizing ()

Operator /UK: 'ɒp.ə.rɪ.tər/ /US: 'ɑː.pə.rɪ.t̬ər/ N.

بهره‌بردار / اپراتور

Mor: "oper" work / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: (1) Term used to describe a company appointed by venture stakeholders to take primary responsibility for day-to-day operations for a specific plant or activity. (2) The company or individual responsible for managing an exploration, development, or production operation. (3) The company that has legal authority to drill

wells and undertake the production of hydrocarbons that are found. The operator is often part of a consortium and acts on

(۱) اصطلاحی که برای توصیف شرکتی که توسط ذینفعان سرمایه‌گذاری برای به عهده گرفتن مسئولیت اصلی عملیات روزانه یک کارخانه یا فعالیت خاص منصوب شده است، به کار می‌رود. (۲) شرکت یا فردی که مسئول مدیریت عملیات اکتشاف، توسعه یا تولید است. (۳) شرکتی که از نظر قانونی اختیار حفر چاه و انجام تولید هیدروکربن‌های یافت شده را دارد. اپراتور اغلب عضوی از یک کنسرسیوم است و بر اساس ... عمل می‌کند.

DT: Operate (v.), Operation (n.), Operational (adj.), Co-operator (n.)

Col: Delivery Point Operator, MS4 Operator, Unit Operator

Ore /UK: ɔːr/ /US: ɔːr/ N.

سنگ معدن / کانه

Mor: "ore" unrefined metal

Def: A mineral deposit rich enough to be mined commercially.

ذخایر معدنی به اندازه کافی غنی که بتوان از آنها به صورت تجاری استخراج کرد.

DT: Orebearing (adj.), Orebearer (n.), Borehole ()

Col: Banded Iron Ore, Borehole Compensated Sonic, Borehole Televiewer, Ore Flotation

Organic /UK: ɔːˈɡæɪn.ɪk/ /US: ɔːrˈɡæɪn.ɪk/ A.

آلی / منشأ آلی

Mor: "organ" organ / "-ic" adjective

Def: (1) When referring to chemical compounds, anything that contains carbon. The original definition was more like "any chemical found in or derived from a living organism," and most chemists still feel funny calling carbon monoxide or the carbonate ion CO₃²⁻ () organic compounds. (2) Substances that come from animal or plant sources. Organic substances always contain carbon. (Inorganic materials are chemical substances of mineral origin.) Also see Inorganic. (3) A term used to refer to chemical compounds made from carbon molecules. These compounds may be natural materials (such as animal or plant sources) or man-made materials (such as synthetic organics). Also see Organic. (4) Any form of animal or plant life. Also see Bacteria.

(۱) وقتی به ترکیبات شیمیایی اشاره می‌شود، هر چیزی که حاوی کربن باشد. تعریف اولیه بیشتر شبیه «هر ماده شیمیایی یافت شده در یک موجود زنده یا مشتق شده از آن» بود، و

اکثر شیمی‌دانان هنوز هم از اینکه مونوکسید کربن یا یون کربنات CO₃²⁻ () را ترکیبات آلی بنامند، احساس خنده‌داری می‌کنند. (۲) موادی که از منابع حیوانی یا گیاهی می‌آیند. مواد آلی همیشه حاوی کربن هستند. (مواد معدنی، مواد شیمیایی با منشأ معدنی هستند.) همچنین به بخش معدنی مراجعه کنید. (۳) اصطلاحی که برای اشاره به ترکیبات شیمیایی ساخته شده از مولکول‌های کربن استفاده می‌شود. این ترکیبات ممکن است مواد طبیعی (مانند منابع حیوانی یا گیاهی) یا مواد ساخته دست بشر (مانند مواد آلی مصنوعی) باشند. همچنین به بخش آلی مراجعه کنید. (۴) هر شکلی از حیات حیوانی یا گیاهی. همچنین به بخش باکتری‌ها مراجعه کنید.

DT: Inorganic (adj.), Inorganically (adv.), Inorganics (n.), Microorganisms ()

Col: Organic Acid, Organic Deposit, Organic Loading, Organic Theory, Organic Waste, Total Organic Carbon, Volatile Organic Compounds

Organism /UK: ˈɔː.ɡən.i.zəm/ /US: ˈɔːr.ɡən.i.zəm/ N.

جاندار / موجود زنده

Mor: "organ" organ / "ism" belief or condition

Def: Any form of animal or plant life. Also see Bacteria.

هر شکلی از حیات جانوری یا گیاهی. همچنین به باکتری‌ها مراجعه کنید.

DT: Inorganic (adj.), Inorganically (adv.), Inorganics (n.), Microorganisms ()

DT: Microorganisms ()

Col: Food to Microorganism Ratio, Pathogenic Organisms, Saprophytic Organisms

Orifice /UK: ˈɒr.i.fɪs/ /US: ˈɔːr.ə.fɪs/ N.

دهانه / مجرا

Mor: "ore/" speak, mouth / "i" connector / "fice/" to make

Def: An opening in wall or plate used to control the rate of flow into or out of a tank or pipe.

روزنه‌ای در دیوار یا صفحه که برای کنترل میزان جریان ورودی یا خروجی از مخزن یا لوله استفاده می‌شود.

DT: Orificial (adj.), Orificed (adj.)

DT: Sacrificial (adj.), Sacrifice (v.), Sacrificing (v.)

Col: Orifice Meter, Orifice Plate

Outlet /UK: 'aʊt.let/ /US: 'aʊt.let/ N.

خروجی / دهانه خروج

Mor: "out" out / "let" allow, lease

Def: Downstream opening or discharge end of a pipe, culvert, or canal.

دهانه یا انتهای تخلیه پایین‌دست لوله، آبگذر یا کانال.

DT: Outletting (v.), Outletted (adj.)

Overburden /UK: ,əv.və'bɜː.dən/ /US: ,oʊ.və'bɜː.dən/ V.

بار سنگ‌بالا / لایه پوششی

Mor: "over-" above, more / "burden" burden

Def: The sediment weight pressing down on the formation. Usually about 1 psi/ft.

وزن رسوب که به سازند فشار می‌آورد. معمولاً حدود ۱ psi/ft.

DT: Overburdened (adj.), Overburdening (v.)

Overhead /UK: 'əv.və.hed/ /US: 'oʊ.və.hed/ A. بخار خروجی / بالای ستون تقطیر

Mor: "over-" above, more / "head" head

Def: In a distilling operation, that portion of the charge that leaves the top of the distillation column as a vapor.

در عملیات تقطیر، آن بخش از بار که از بالای ستون تقطیر به صورت بخار خارج می‌شود.

DT: Bulkhead (n.), Bulkheaded (adj.), Bradenhead (), Casinghead (), Header (), Heading (), Headworks ()

Overlap /UK: ,əv.və'læp/ /US: ,oʊ.və'læp/ V.

همپوشانی / اورلپ

Mor: "over-" above, more / "lap" lap

Def: The section of a concentric liner or casing installation where both strings are cemented.

بخشی از یک لوله یا غلاف متحدالمرکز که در آن هر دو رشته سیمان‌کاری شده‌اند.

DT: Overlapping (adj.)

Overshot

ابزاری برای گیرگیری / اوورشات

Mor: "over-" above, more / "shot" injection, past tense of "shoot"

Def: A fishing tool designed to slip over the fish and grasp the outside.

ابزاری برای ماهیگیری که برای لغزیدن روی ماهی و گرفتن قسمت بیرونی آن طراحی شده است.

DT: Overshooting (v.)

Oxidation /UK: ,ɒk.sɪ'deɪ.ʃən/ /US: ,ɑːk.sə'deɪ.ʃən/ N.

اکسیداسیون

Mor: "ox" oxygen, sharp, swift / "-ide" chemisrty compound / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Oxidation is the addition of oxygen, removal of hydrogen, or the removal of electrons from an element or compound. In the environment, organic matter is oxidized to more stable substances. The opposite of reduction.

اکسیداسیون به معنای افزودن اکسیژن، حذف هیدروژن یا حذف الکترون از یک عنصر یا ترکیب است. در محیط، ماده آلی به مواد پایدارتر اکسید می‌شود. این عمل برعکس عمل کاهش است.

DT: Hydroxide (n.), Hydroxidation (n.), Hydroxyl (n.), Biooxidation ()

Col: Bacterial Oxidation and Reduction, Oxidation Ditch, Oxidation Inhibitor, Oxidation Stability

Oxygen /UK: 'ɒk.sɪ.dʒən/ /US: 'ɑːk.sɪ.dʒən/ N.

اکسیژن

Mor: "oxy" oxygen, sharp, swift / "gen" produce, give birth

Def: A chemical element used by all known life forms for respiration.

عنصر شیمیایی که توسط تمام اشکال شناخته شده حیات برای تنفس استفاده می‌شود.

DT: Oxygenate (v.), Oxygenation (n.), Oxygenated (adj.), Oxygenates ()

DT: Hydrogen (n.), Hydrogenate (v.), Hydrogenation (n.), Hydrogenator (n.), Dehydrogenation (), Oxygenates ()

Col: Basic Oxygen Furnace, Biochemical Oxygen Demand, Captive Refinery Oxygenate Plants, Carbonaceous Oxygen Demand, Chemical Oxygen Demand Charter Party, Chemical Oxygen Demand, Dissolved Oxygen, Dissolved Oxygen Molecular, Free Oxygen, Merchant Oxygenate Plants, Molecular Oxygen, Motor Gasoline Blending of Oxygenates, Other Oxygenates, Oxygen Activation Survey, Oxygenated Fuel, Oxygenated Fuels Program Reformulated Gasoline, Oxygenated Gasoline, Oxygen Consumed, Oxygen Deficient, Oxygen Index, Oxygen Uptake Rate Ozone, Gasoline Blendstock for Oxygenate Blending

P

Packer /UK: 'pæk.ər/ /US: 'pæk.ə/ N.

پکر / آب‌بند چاه

Mor: "pack" pack / "-er" person or thing doing action

Def: (1) An expanding plug used in a well to seal off certain sections of the tubing or casing when cementing and acidizing or when a production formation is to be isolated. Packers are run on the tubing or the casing and when in position can be expanded mechanically or hydraulically against the pipe wall or the wall of the wellbore. (2) A device that forms a seal between two chambers of the well. Packers may be equipped with slips that anchor the packer and stop movement under high pressure.

(۱) یک درپوش منبسط شونده که در چاه برای آب‌بندی بخش‌های خاصی از لوله یا پوشش چاه هنگام سیمان‌کاری و اسیدکاری یا زمانی که قرار است یک سازند تولیدی ایزوله شود، استفاده می‌شود. پکرها روی لوله یا پوشش چاه قرار می‌گیرند و وقتی در موقعیت خود قرار می‌گیرند، می‌توانند به صورت مکانیکی یا هیدرولیکی در برابر دیواره لوله یا دیواره چاه منبسط شوند. (۲) وسیله‌ای که بین دو محفظه چاه آب‌بندی ایجاد می‌کند. پکرها ممکن است به لغزش‌هایی مجهز باشند که پکر را مهار کرده و حرکت آن را تحت فشار بالا متوقف می‌کنند.

DT: Pack (v.), Packing (n.), Packed (adj.), Prepacking ()

Col: Cement Packer, Compression-Set Packer, Cup Packer, External Casing Packer, Hook Wall Packer, Hydraulic Set Packer, Impression Packer, Inflatable Packer, Model Packer Mississippian, Model Packer, Open-Hole Packer, Packer Bore Receptacle, Packer Elements, Packer Fluid, Packer Integrity Test, Packerless Completions, Packer Milling, Packer Squeeze Cementing, Permanent Packer, Production Packer, Retrievable Packer, Seal Bore Packer, Squeeze Packer, Straddle Packer, Sump Packer, Swell Packer, Tension Set Packer

Packing /UK: 'pæk.ɪŋ/ /US: 'pæk.ɪŋ/ N.

پکینگ / آب‌بند مکانیکی

Mor: "pack" pack / "-ing" verb present tense

Def: Seals around a moving shaft or other equipment.

آب‌بندهای اطراف شفت متحرک یا سایر تجهیزات.

DT: Packer (n.), Pack (v.), Packed (adj.), Prepacking ()

Col: Chevron Packing, Fracture Packing, Packing Element, Packing Off, Perforation Prepacking, Slurry Packing

Paleontology /US: .peɪ.li-ən'tal-ə-dʒi/ N.

دیرینه‌شناسی / مطالعه فسیل‌ها

Mor: "paleo/-" ancient, old / "onto" being, existing / "log" speech, word, idea / "-y" state of, process of

Def: The study of fossils. Useful for dating and identifying rocks.

مطالعه فسیل‌ها. برای تعیین قدمت و شناسایی سنگ‌ها مفید است.

DT: Paleontologist (n.), Paleontologic (adj.)

DT: Analog (n.), Analogous (adj.), Analogize (v.)

Paleozoic

(پالئوزوئیک (دوره زمین‌شناسی

Mor: "paleo/-" ancient, old / "zo" animal / "-ic" adjective

Def: An era of geologic time lasting from 570 million years ago to 245 million years ago.

دوره‌ای از زمان زمین‌شناسی که از ۵۷۰ میلیون سال پیش تا ۲۴۵ میلیون سال پیش ادامه داشته است.

Parent /UK: 'peə.rənt/ /US: 'per.ənt/ N.

والد رادیواکتیو / عنصر والد

Mor: "parent" parent

Def: A radioactive element whose decay produces stable daughter elements.

عنصر رادیواکتیوی که واپاشی آن عناصر دختر پایدار تولید می‌کند.

DT: Parental (adj.), Parentage (n.)

Particle /UK: 'pɑː.tɪ.kəl/ /US: 'pɑːr.tɪ.kəl/ N.

ذره / ذره‌بینی

Mor: "part" part / "i" connector / "-cle" small

Def: A small discrete mass of solid or liquid matter.

توده‌ای کوچک و مجزا از ماده جامد یا مایع.

DT: Compartment (n.), Compartmented (adj.), Compartmentalize (v.)

Col: Beta Particle, Particle Distribution

Particulate /UK: pɑː'tɪk.jə.lət/ /US: pɑːr'tɪk.jə.lət/ N.

ذرات معلق / ماده ذره‌ای

Mor: "part" part / "i" connector / "-cule/" small / "-ate/" to make, form adjective

Def: State of matter in which solid or liquid substances exist in the form of aggregated molecules or particles.

حالتی از ماده که در آن مواد جامد یا مایع به شکل مولکول‌ها یا ذرات به هم پیوسته وجود دارند.

DT: Compartment (n.), Compartmented (adj.), Compartmentalize (v.)

Col: Particulate Matter

Def: (1) When the costs of drilling, producing, and operating have been recouped from the sale of products on a well. (2) The point where the capital cost has been earned.

(۱) زمانی که هزینه‌های حفاری، تولید و بهره‌برداری از فروش محصولات یک چاه جبران شده باشد. (۲) نقطه‌ای که هزینه سرمایه‌ای حاصل شده باشد.

DT: Pay (v.), Paying (adj.), Payable (adj.)

ذغال سنگ باتلاقی / پیت

Peat /UK: pi:t/ /US: pi:t/ N.

Mor: "peat" piece, decomposed vegetation

Def: An organic deposit, which, with time and burial stresses, would become coal.

یک نهشته آلی، که با گذشت زمان و فشارهای دفن، به ذغال سنگ تبدیل می‌شود.

DT: Peaty (adj.), Peatland (n.)

نفوذ / میزان نفوذ

Penetration /UK: 'pen.i.treɪt/ /US: 'pen.ə.treɪt/ V.

Mor: "penetr" pierce / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) A measure of the hardness and consistency of bitumen and lubricating greases in terms of the distance in 1/10th of a millimeter by which a weighted special needle or cone will penetrate the sample in 5 s, the temperature, unless otherwise stated, being 25°C. (2) The depth, expressed in units of 0,1 mm, to which a standard needle placed vertically on the surface of the sample of bitumen enamel and loaded with a 100 g weight under the specified conditions of temperature (25°C) and time (5 s) will enter.

(۱) معیاری برای سختی و غلظت قیر و گریس‌های روان‌کننده بر حسب فاصله‌ای بر حسب ۱۰/۱ میلی‌متر که یک سوزن یا مخروط مخصوص وزنه‌دار در مدت ۵ ثانیه در نمونه نفوذ می‌کند، دما، مگر اینکه خلاف آن ذکر شده باشد، ۲۵ درجه سانتیگراد است. (۲) عمقی که بر حسب واحد ۰/۱ میلی‌متر بیان می‌شود و یک سوزن استاندارد که به صورت عمودی روی سطح نمونه لعاب قیری قرار گرفته و با وزنه ۱۰۰ گرمی تحت شرایط مشخص شده دما (۲۵ درجه سانتیگراد) و زمان (۵ ثانیه) بارگذاری شده است، به آن نفوذ می‌کند.

DT: Penetrate (v.), Penetrating (adj.), Penetrable (adj.)

Col: Partial Penetration, Penetration Rate, Perforation Penetration, Rate of Penetration

غیر فعال / حالت پسیو

Passive /UK: 'pæs.ɪv/ /US: 'pæs.ɪv/ A.

Mor: "pass" go by / "-ive" adjective form of noun

Def: A condition when the metal shows a marked decrease in corrosion rate.

وضعیتی که در آن فلز کاهش قابل توجهی در سرعت خوردگی نشان می‌دهد.

DT: Bypass (n.), Bypass (v.), Bypassing (v.), Bypassed (adj.)

تعمیر موضعی / پچ چاه

Patch /UK: pætʃ/ /US: pætʃ/ N.

Mor: "patch" patch

Def: An in-place, downhole repair of part of a tubing string.

تعمیر درجا و درون چاهی بخشی از یک رشته لوله.

DT: Patching (n.), Patched (adj.)

Col: Casing Patch Casing Patch

بیماری‌زا / عامل بیماری

Pathogenic /UK: ,pæθ.ə'dʒen.ɪk/ /US: ,pæθ.ə'dʒen.ɪk/ A.

Mor: "path" feel, suffer / "o" connector / "gen" produce, give birth / "-ic" adjective

Def: Disease causing or harmful to man.

عامل بیماری یا مضر برای انسان.

DT: Pathogen (n.), Pathogenesis (n.)

DT: Hydrogen (n.), Hydrogenate (v.), Hydrogenation (n.), Hydrogenator (n.), Dehydrogenation (), Oxygenates ()

Col: Pathogenic Organisms

بازده سرمایه / نقطه بازگشت سرمایه

Payout /UK: 'peɪ.əʊt/ /US: 'peɪ.əʊt/ N.

Mor: "pay" pay / "out" out

یک ماده شیمیایی واسطه مشتق شده از نفت، مایعات هیدروکربنی یا گاز طبیعی: اتیلن، پروپیلن، بنزن، تولوئن و زایلن.

DT: Petrochemistry (n.), Petrochemicals ()

Col: Petrochemical Feedstock, Petrochemical Feedstocks, Petrochemical Industry

Petrochemicals /UK: ,pet.rəʊ'kem.i.kəl/ /US: ,pet.roʊ'kem.i.kəl/ N. محصولات پتروشیمی / مواد شیمیایی نفتی

Mor: "petr" rock, stone / "o" connector / "chem" alchemy / "-ic" adjective / "-al" forms adjective, having characteristics of / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Value-added products made from crude oil or natural gas. Most of the chemicals we use to keep civilization rolling along. (2) Are

(۱) محصولات با ارزش افزوده ساخته شده از نفت خام یا گاز طبیعی. بیشتر مواد شیمیایی که ما برای ادامه تمدن از آنها استفاده می‌کنیم. (۲) آیا

DT: Petrochemical (n.), Petrochemical (adj.), Petrochemistry (n.)

Petroleum /UK: pə'trəʊ.li.əm/ /US: pə'troʊ.li.əm/ N. نفت خام / فرآورده‌های نفتی

Mor: "petr" rock, stone / "-ol" oil / "-e" connector / "-um" forms a noun

Def: (1) A generic term applied to oil and oil products in all forms (such as crude oil, lease condensate, unfinished oil, refined petroleum products, natural gas plant liquids, and finished petroleum products). (2) A sticky, oily, flammable liquid that is a complex mixture of organic compounds (mostly hydrocarbons), and others may vary in color from nearly colorless to black. Basically, it is another word for crude oil. "Petr" means something like "rock," and "oleum" means something like "oil." (3) A generic name for hydrocarbons, including crude oil, natural gas liquids, natural gas, and their products. (4) A naturally occurring mixture composed predominantly of hydrocarbons in the gaseous, liquid, or solid phase. (5) The Latin origin is rock oil.

(۱) یک اصطلاح عمومی که برای نفت و فرآورده‌های نفتی در همه اشکال (مانند نفت خام، میعانات گازی، نفت خام، فرآورده‌های نفتی تصفیه‌شده، مایعات گیاهی گاز طبیعی و فرآورده‌های نفتی نهایی) به کار می‌رود. (۲) یک مایع چسبنده، روغنی و قابل اشتعال که ترکیبی پیچیده از ترکیبات آلی (عمدتاً هیدروکربن‌ها) است و سایر ترکیبات ممکن است از نظر رنگ از تقریباً بی‌رنگ تا سیاه متفاوت باشند. اساساً، این کلمه دیگری برای نفت خام

Perforation /UK: ,pɜː.fər'ei.jən/ /US: 'pɜː.fə'rei.jən/ N. سوراخکاری / پرفوراسیون چاه

Mor: "per-" through, completely / "for" hole / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: A hole made through the casing and cement and into the formation. It has a characteristic entrance hole and penetration. It is the flow path from the formation to the wellbore in a cased and cemented completion.

سوراخی که از میان پوشش و سیمان به درون سازند ایجاد می‌شود. این سوراخ دارای سوراخ ورودی و نفوذ مشخص است. این مسیر جریان از سازند به سمت چاه در یک چاه تکمیل شده با پوشش و سیمان است.

DT: Perforate (v.), Perforating (adj.), Perforated (adj.)

Col: Casing Perforation, Perforation Breakdown, Perforation Carrot, Perforation Crush Zone, Perforation Density, Perforation Entry Hole, Perforation Penetration, Permeability Trap Perforation Phasing, Perforation Prepacking, Perforation Shot Density

Period /UK: 'piə.ri.əd/ /US: 'piɪ.ri.əd/ N. دوره زمین‌شناسی

Mor: "peri-" around / "od" way, road

Def: A geologic timescale that is less than an era and greater than an epoch.

یک مقیاس زمانی زمین‌شناسی که کمتر از یک دوران و بزرگتر از یک دوره است.

DT: Method (n.), Methodical (adj.), Methodically (adv.), Methodize (v.), Methodization (n.)

Col: Base Period, Induction Period, Peak-Use Period, Periodic Table

Petrochemical /UK: ,pet.rəʊ'kem.i.kəl/ /US: ,pet.roʊ'kem.i.kəl/ N. پتروشیمی / ماده شیمیایی مشتق از نفت

Mor: "petr" rock, stone / "o" connector / "chem" alchemy / "-ic" adjective / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: An intermediate chemical derived from petroleum, hydrocarbon liquids, or natural gas: ethylene, propylene, benzene, toluene, and xylene.

فتوسنتز / عمل فتوسنتز

Photosynthesis /UK: ˌfəʊ.təʊˈsɪn.θə.sɪs/ /US: ˌfoʊ.təʊˈsɪn.θə.sɪs/ N.

Mor: "photo-" photo / "syn-" with, together, alike / "thes" put, place / "-is" act, state, condition of

Def: (1) A nifty reaction carried out inside green plants and by a number of different kinds of bacteria, which basically uses energy from the sun to run the combustion reaction backward. (2) A process in which chlorophyll-containing organisms convert carbon dioxide (CO) and inorganic matter to oxygen (O) and new cell material, utilizing sunlight as energy. Terephthalic acid Ethylene glycol O C C OH HO O HO C C OH H₂ H₂

(۱) واکنشی جذاب که درون گیاهان سبز و توسط تعدادی از انواع مختلف باکتری‌ها انجام می‌شود و اساساً از انرژی خورشید برای انجام واکنش احتراق به صورت معکوس استفاده می‌کند. (۲) فرآیندی که در آن ارگانیزم‌های حاوی کلروفیل، دی‌اکسید کربن (CO₂) و مواد معدنی را به اکسیژن (O₂) و مواد سلولی جدید تبدیل می‌کنند و از نور خورشید به عنوان انرژی استفاده می‌کنند. اسید ترفتالیک اتیلن گلیکول OH C C HO O O HO OH C C O H₂ H₂

DT: Synthesis (n.), Synthesize (v.), Synthesized (adj.), Synthesizer (n.), Resynthesis (n.)

انتخاب / ثبت در داده‌های لرزه‌نگاری

Pick /UK: pɪk/ /US: pɪk/ V.

Mor: "pick" pick

Def: A selected event on a seismic record.

یک رویداد انتخاب شده در یک رکورد لرزه‌ای.

DT: Picked (adj.), Picking (n.)

Col: Cherry Picker, Cherry Picking, Pickup Load, Pickup Weight

پیگ / ابزار پاک‌کننده خطوط لوله

Pig /UK: pɪg/ /US: pɪg/ N.

Mor: "pig" pig

Def: (1) A cylindrical device that is inserted into a pipeline to clean the pipeline wall or monitor the internal condition of the pipeline. Also called a go-devil. (2) Device for cleaning a pipeline or separating two liquids being moved down pipeline. (Intelligent pig—fitted with sensors to check for corrosion or defects in pipelines.) (3) A

است. "Petr" به معنای چیزی شبیه "سنگ" و "oleum" به معنای چیزی شبیه "روغن" است. (۳) یک نام عمومی برای هیدروکربن‌ها، از جمله نفت خام، مایعات گاز طبیعی، گاز طبیعی و فرآورده‌های آنها. (۴) مخلوطی طبیعی که عمدتاً از هیدروکربن‌ها در فاز گازی، مایع یا جامد تشکیل شده است. (۵) ریشه لاتین آن نفت سنگ است.

DT: Petrochemical (n.), Petrochemical (adj.), Petrochemistry (n.), Petrochemicals (n.)

Col: American Petroleum Institute, Bonded Petroleum Imports, Crude Petroleum, Discovered Petroleum Initially in Place, Liquefied Petroleum Gas Liner Tieback, Liquefied Petroleum Gas, Organization of the Petroleum Exporting Countries, Petroleum Administration for Defense Districts, Petroleum Bitumen, Petroleum Coke, Petroleum Geologists, Petroleum Jelly, Petroleum Products, Strategic Petroleum Reserve, Undiscovered Petroleum Initially in Place

فاز / بخش سیستم

Phase /UK: feɪz/ /US: feɪz/ N.

Mor: "phase" phase

Def: (1) If you call a "system" anything that is in a bucket, then a "phase" is a part of the system that can be (at least in theory) separated mechanically without any chemical reaction and is of uniform composition. You could have ice and water mixed in a bucket (two phases) ice and soda water (three phases, if you count the bubbles) or ice and salad dressing (three phases—ice, oil, and vinegar). (2) A homogeneous body of material that differs in properties from other phases (immiscible)—for example, gas, liquid, and solid.

(۱) اگر هر چیزی را که در یک سطل است «سیستم» بنامیم، پس «فاز» بخشی از سیستم است که می‌تواند (حداقل در تئوری) به صورت مکانیکی و بدون هیچ واکنش شیمیایی از هم جدا شود و ترکیب یکنواختی داشته باشد. می‌توانید یخ و آب را در یک سطل مخلوط کنید (دو فاز)، یخ و آب گازدار (سه فاز، اگر حباب‌ها را بشمارید) یا یخ و سس سالاد (سه فاز - یخ، روغن و سرکه). (۲) یک جسم همگن از ماده که از نظر خواص با سایر فازها متفاوت است (غیرقابل امتزاج) - به عنوان مثال، گاز، مایع و جامد.

DT: Phased (adj.), Phasing (n.)

Col: Continuous Phase, Development Phase, Dispersed Phase, Exploration Phase Expandables, Exploration Phase, External Phase, Multiphase Flow, Phase Converter, Production Phase, Rapid Phase Transitions

Col: Shearing the Pin, Shear Pin

Pipeline /UK: 'paɪp.laɪn/ /US: 'paɪp.laɪn/ N.

خط لوله / مسیر انتقال نفت و گاز

Mor: "pipe" pipe / "line/" line

Def: (1) The principal underground transport of produced gas and oil. (2) A tube for the transportation of crude oil or natural gas between two points, either offshore or onshore. (3) A continuous pipe conduit, complete with such equipment as valves, compressor stations, communication systems, and meters, for transporting natural and/or supplemental gas from one point to another, usually from a point in or beyond the producing field or processing plant to another pipeline or to points of use. Also refers to a company operating such facilities. (4) A pipe through which natural gas, crude oil, or petroleum products are pumped between two points, either onshore or offshore. (5) A string of interconnected pipe providing a route for natural gas to travel from the wellhead to market. Without pipelines, natural gas cannot be transported and sold at market to provide royalty payments, clean energy, and economic benefits to the community. (6) All parts of those physical facilities through which gas is moved in transportation, including pipe, valves, and other appurtenances attached to pipe, compressor units, metering stations, regulator stations, delivery stations, holders, and fabricated assemblies. (7) Pipe that transports combustible gas—usually natural gas.

(۱) حمل و نقل زیرزمینی اصلی گاز و نفت تولید شده. (۲) لوله‌ای برای انتقال نفت خام یا گاز طبیعی بین دو نقطه، چه در دریا و چه در ساحل. (۳) یک مجرای لوله‌ای پیوسته، مجهز به تجهیزاتی مانند شیرآلات، ایستگاه‌های کمپرسور، سیستم‌های ارتباطی و کنتورها، برای انتقال گاز طبیعی و/یا مکمل از یک نقطه به نقطه دیگر، معمولاً از نقطه‌ای در داخل یا خارج از میدان تولید یا کارخانه فراوری به خط لوله دیگر یا به نقاط استفاده. همچنین به شرکتی که چنین تأسیساتی را اداره می‌کند، اشاره دارد. (۴) لوله‌ای که از طریق آن گاز طبیعی، نفت خام یا فرآورده‌های نفتی بین دو نقطه، چه در ساحل و چه در دریا، پمپ می‌شود. (۵) رشته‌ای از لوله‌های به هم پیوسته که مسیری را برای انتقال گاز طبیعی از سرچشمه به بازار فراهم می‌کند. بدون خطوط لوله، گاز طبیعی را نمی‌توان در بازار حمل و فروخته و حق امتیاز، انرژی پاک و مزایای اقتصادی را برای جامعه فراهم کرد. (۶) تمام بخش‌های تأسیسات فیزیکی که گاز از طریق آنها در حمل و نقل جابجا می‌شود، شامل لوله، شیرآلات و سایر متعلقات متصل به لوله، واحدهای کمپرسور، ایستگاه‌های اندازه‌گیری، ایستگاه‌های تنظیم‌کننده، ایستگاه‌های تحویل، نگهدارنده‌ها و مجموعه‌های ساخته شده. (۷) لوله‌ای که گاز قابل احتراق - معمولاً گاز طبیعی - را منتقل می‌کند.

DT: Pipe (n.), Piping (n.), Piped (adj.), Pipework (n.), Pipelines ()

DT: Pipelines ()

Col: Downstream Pipeline, Gas Pipeline, Interstate Pipeline, Intrastate Pipeline, Major Interstate Pipeline, Maximum Capacity of Pipeline, Pipeline-Qual-

flow line clearing device, pumped through the line with normal flow. (4) Refers to a poly pig that is a bullet-shaped device made of hard rubber or similar material. This device is used to clean pipes. It is inserted in one end of a pipe, moves through the pipe under pressure, and is removed from the other end of the pipe.

(۱) وسیله‌ای استوانه‌ای که برای تمیز کردن دیواره خط لوله یا نظارت بر وضعیت داخلی خط لوله، در داخل خط لوله قرار می‌گیرد. همچنین به آن گو-دویل (devil-go) گفته می‌شود. (۲) وسیله‌ای برای تمیز کردن خط لوله یا جدا کردن دو مایع که در خط لوله حرکت می‌کنند. (پیگ هوشمند - مجهز به حسگرهایی برای بررسی خوردگی یا نقص در خطوط لوله). (۳) وسیله‌ای برای پاک کردن خط جریان، که با جریان عادی از خط عبور می‌کند. (۴) به یک پیگ پلی (pig poly) اشاره دارد که وسیله‌ای گلوله‌ای شکل است و از لاستیک سخت یا مواد مشابه ساخته شده است. این وسیله برای تمیز کردن لوله‌ها استفاده می‌شود. در یک انتهای لوله قرار می‌گیرد، تحت فشار در لوله حرکت می‌کند و از انتهای دیگر لوله خارج می‌شود.

DT: Pigging (n.), Piggable (adj.), Pigged (v.)

Col: Smart Pig

Pill /UK: pɪl/ /US: pɪl/ N.

پِل / حجم هدفمند سیال ژله‌ای

Mor: "pill" pill

Def: A volume of gelled fluid mixed for a specific purpose. A fluid loss pill, for example.

حجمی از مایع ژله‌ای که برای هدفی خاص مخلوط شده است. برای مثال، یک قرص کاهش مایعات.

DT: Pilling (n.), Pilled (adj.)

Col: Kill Pill, Push Pill, Sweep Pill, Test Pill

Pin /UK: pɪn/ /US: pɪn/ N.

پین / سر نر اتصال

Mor: "pin" pin

Def: The male end of the connector.

انتهای نر کانکتور.

DT: Pinning (v.), Pinned (adj.)

after start.

خوردگی بسیار موضعی که منجر به ایجاد سوراخ در فلز می‌شود. پس از شروع، سرعت می‌گیرد.

DT: Pit (n.), Pitted (adj.)

Col: Pitting Resistance Equivalent Number

Plastic /UK: 'plæs.tɪk/ /US: 'plæs.tɪk/ N.

پلاستیک / ماده پلیمری شکل‌پذیر

Mor: "plast" mold, shape / "-ic" adjective

Def: (1) What most people think of when they think of polymers. Strictly speaking, a plastic is a polymeric material that can be molded into different shapes when heated (a thermoplastic)—this is true for most of the materials mentioned on this website, including poly(styrene), nylon 66, PVC, and PET. Some misguided people say nasty things about plastic, but it wouldn't be everywhere if it wasn't (a) incredibly useful and (b) incredibly cheap. (2) A generic term for a range of high-molecular-weight polymers that can be used to produce a variety of items.

(۱) چیزی که اکثر مردم وقتی به پلیمرها فکر می‌کنند به ذهنشان خطور می‌کند. به طور دقیق، پلاستیک یک ماده پلیمری است که می‌تواند هنگام گرم شدن به شکل‌های مختلف قالب‌گیری شود (یک ترموپلاستیک) - این در مورد اکثر مواد ذکر شده در این وب‌سایت، از جمله پلی (استایرن)، نایلون ۶۶، PVC و PET صادق است. برخی افراد همراه چیزهای بدی در مورد پلاستیک می‌گویند، اما اگر (الف) فوق‌العاده مفید و (ب) فوق‌العاده ارزان نبود، همه جا وجود نداشت. (۲) یک اصطلاح عمومی برای طیف وسیعی از پلیمرهای با وزن مولکولی بالا که می‌توانند برای تولید انواع اقلام استفاده شوند.

DT: Plasticity (n.), Plastics (n.), Plasticizer (i), Thermoplastic (i)

Col: Bingham Plastic, Plastic Deformation, Plastic Fluid, Plastic Resins, Plastic Viscosity, Pseudoplastic Fluid

Platform /UK: 'plæt.fɔ:m/ /US: 'plæt.fɔ:rm/ N.

سکوی نفتی / ساختار دریایی تولید

Mor: "plat" flat / "form" shape

Def: (1) An offshore structure from which development wells are drilled; see Drilling installation and Production installation. (2) An offshore

(۱) یک سازه فراساحلی که چاه‌های توسعه‌ای از آن حفر می‌شوند؛ به بخش تأسیسات حفاری و تأسیسات تولید مراجعه کنید. (۲) یک سازه فراساحلی

ity Natural Gas Pipe-Lay Down, Pipeline Capacity, Pipeline Constrained, Pipeline Fuel, Pipeline Gas, Pipeline Interconnection, Pipeline-Quality Natural Gas, Pipeline-Quality Oil Pipeline-Quality Oil, Project-Financed Pipeline

Pipelines /UK: 'paɪp.laɪn/ /US: 'paɪp.laɪn/ N.

خطوط لوله / شبکه انتقال نفت و گاز

Mor: "pipe" pipe / "line/" line / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Tubular arrangement for the transmission of crude oil, refined products, and natural gas from the wellhead, refinery, and storage facility to the customer. Pipeline measures 14–42 in. in diameter but is usually 20–36 in. It is often composed of 40 ft lengths but lengths may be as long as 60 or 80 ft. The pipe is wrapped and coated for protection against corrosion, especially since it runs underground. About half of all gas and oil is moved by pipeline.

چیدمان لوله‌ای برای انتقال نفت خام، فرآورده‌های تصفیه‌شده و گاز طبیعی از سرچشمه، پالایشگاه و تأسیسات ذخیره‌سازی به مشتری. قطر خط لوله ۱۴ تا ۴۲ اینچ است، اما معمولاً ۲۰ تا ۳۶ اینچ است. اغلب از طول ۴۰ فوت تشکیل شده است، اما طول آن ممکن است تا ۶۰ یا ۸۰ فوت نیز برسد. لوله برای محافظت در برابر خوردگی، به خصوص از آنجایی که در زیر زمین قرار دارد، پیچیده و پوشش داده می‌شود. حدود نیمی از کل گاز و نفت توسط خط لوله منتقل می‌شود.

DT: Pipe (n.), Piping (n.), Piped (adj.), Pipework (n.)

Pitch /UK: pɪtʃ/ /US: pɪtʃ/ N.

شیب / انحراف از سطح افقی

Mor: "pitch" pitch

Def: Deviation from a horizontal plane. Down is negative and up is positive.

انحراف از صفحه افقی. پایین منفی و بالا مثبت است.

DT: Pitched (adj.), Pitching (v.)

Pitting

خوردگی موضعی / حفره‌ای

Mor: "pit(t)" pit / "-ing" verb present tense

Def: Extremely localized attack that results in holes in the metal. Will accelerate

DT: Plat (n.), Platable (adj.)

DT: Conformity (n.), Conform (v.), Conformed (adj.)

Col: Accommodation Platform, Concrete Gravity Rigid Platform Rig, Drilling Platform, Jacket Platform, Maureen Platform, Offshore Platform, Platform Placer Deposit, Products Supplied Production Platform, Satellite Platform, Tension-Leg Platform

Play /UK: pleɪ/ /US: pleɪ/ V.

لایه بهره‌برداری / منطقه نفتی اقتصادی

Mor: "play" play

Def: A pay zone or set of pay zones with proven commercial reserves.

یک منطقه یا مجموعه‌ای از مناطق با ذخایر تجاری اثبات‌شده.

DT: Playback (n.), Player (n.), Playable (adj.), Playa ()

Col: Playa Lakes Joint Venture

Plot /UK: plɒt/ /US: plɑ:t/ N.

نمودار / نمودار لگاریتمی

Mor: "plot" plot

Def: A log-log plot that is very useful in predicting when the fracture is in tip-screen-out mode and whether the fracture is being widened or height growth is occurring.

یک نمودار لگاریتمی که در پیش‌بینی زمان قرارگیری شکستگی در حالت out-screen-tip و اینکه آیا شکستگی در حال پهن‌تر شدن است یا رشد ارتفاع، بسیار مفید است.

Col: Cross-Plot, Hall Plot, Horner Plot, Pickett Plot, Scorpion Plot, Stick Plot, Tadpole Plot

Plug /UK: plʌg/ /US: plʌg/ N.

مسدودکننده / کورکن چاه

Mor: "plug" plug

Def: (1) To fill a well's borehole with cement or other impervious material to prevent the flow of water, gas, or oil from one stratum to another when a well is abandoned; to screw a metal plug into a pipeline to shut off drainage or to divert the

stream of oil to a connecting line to stop the flow of oil or gas. (2) A permanent plug, usually cement, set in a borehole to block the flow of fluids, to isolate sections of the well, or to permanently plug a dry hole or depleted well. (3) Any device, object, or material that blocks a flow passage.

(۱) پر کردن گمانه چاه با سیمان یا سایر مواد نفوذناپذیر برای جلوگیری از جریان آب، گاز یا نفت از یک لایه به لایه دیگر در هنگام متروکه شدن چاه؛ پیچ کردن یک درپوش فلزی به خط لوله برای قطع زهکشی یا منحرف کردن جریان نفت به یک خط اتصال برای متوقف کردن جریان نفت یا گاز. (۲) یک درپوش دائمی، معمولاً سیمانی، که در گمانه قرار می‌گیرد تا جریان سیالات را مسدود کند، بخش‌هایی از چاه را ایزوله کند، یا یک سوراخ خشک یا چاه تخلیه شده را به طور دائم مسدود کند. (۳) هر وسیله، شیء یا ماده‌ای که مسیر جریان را مسدود کند.

DT: Plugging (v.), Plugged (adj.), Replug (v.)

Col: Balanced Plug, Barite Plug, Blanking Plug, Bottom Hole Plug, Bottom Plug, Bridge Plug, Bull Plug, Bump the Plug, Cast Iron Bridge Plug, Cement Plug, Composite Bridge Plug, Crown Plugs, DG Plug, Frac Plug, Fusible Plug or Link, Gunk Plug, Hanger Plug, Lower Crown Plug, Plug and Cage, Plug and Seat Choke, Plug Back, Plug Back Depth, Plug Container or Dropper, Plug Flow, Plugged and Abandoned, Ratio Plugging, Plugging a Well, Plug Valve, Port Plug, Pump-Open Plug, Pump-Out Plug, Pump-Through Plug, Retrieval Bridge Plug, Top Plug, Upper Crown Plug

Pocket /UK: 'pɒk.ɪt/ /US: 'pɑ:.kɪt/ N.

حفره کوچک / چاهک

Mor: "pocket" pocket

Def: Old term for rat hole.

اصطلاح قدیمی برای سوراخ موش.

DT: Pocketing (v.), Pocketed (adj.), Repocket (v.)

Col: Gas Lift Side Pocket Mandrel, Side Pocket Mandrel

Pollutant /UK: pə'lu:.tənt/ /US: pə'lu:.tənt/ N.

آلاینده / ماده مضر محیط‌زیست

Mor: "pol" for, before, forward / "lute/" dirt / "-ant" adjective, person or thing doing action

Def: Any substance that causes impairment (reduction) of water quality to a degree

that has an adverse effect on any beneficial use of the water. Pollutant,

هر ماده‌ای که باعث اختلال (کاهش) کیفیت آب شود، به حدی که تأثیر نامطلوبی بر هرگونه استفاده مفید از آب داشته باشد. آلاینده،

DT: Pollute (v.), Pollution (n.), Polluted (adj.)

DT: Pollute (v.), Pollution (n.), Polluted (adj.)

Col: Air Pollutant, National Pollutant Discharge Elimination System, Pollutant Discharge Elimination System Permit, Noncompatible Pollutants, Priority Pollutants Pretreatment Inspector, Priority Pollutants, State Pollutant Discharge Elimination System

Pollution /UK: pəˈluːʃən/ /US: pəˈluːʃən/ N.

آلودگی / آلوده‌سازی محیط

Mor: "pol" for, before, forward / "lute/" dirt / "-ion" process, action

Def: (1) Contamination of water with actively or potentially toxic or otherwise harmful materials. (2) The impairment (reduction) of water quality by agricultural, domestic, or industrial wastes (including thermal and radioactive wastes) to a degree that the natural water quality is changed to hinder any beneficial use of the water or render it offensive to the senses of sight, taste, or smell or when sufficient amounts of wastes create or pose a potential threat to human health or the environment.

(۱) آلودگی آب با مواد سمی یا مضر فعال یا بالقوه. (۲) اختلال (کاهش) کیفیت آب توسط زباله‌های کشاورزی، خانگی یا صنعتی (از جمله زباله‌های حرارتی و رادیواکتیو) تا حدی که کیفیت طبیعی آب تغییر کند و مانع هرگونه استفاده مفید از آب شود یا آن را برای حواس بینایی، چشایی یا بویایی ناخوشایند کند، یا زمانی که مقادیر کافی از زباله‌ها تهدیدی بالقوه برای سلامت انسان یا محیط زیست ایجاد یا ایجاد کنند.

DT: Pollutant (n.), Pollute (v.), Polluted (adj.)

DT: Pollutant (n.), Pollute (v.), Polluted (adj.)

Col: Air Pollution, Stormwater Pollution Prevention Plan

Polymer /UK: ˈpɒl.i.mər/ /US: ˈpɑːl.i.mər/ N.

پلیمر / مولکول پلیمری بلند

Mor: "poly-" many / "mer" part

Def: (1) A large molecule (molecular weight ≥10,000 or greater) composed of many smaller molecules (monomer) covalently bonded together. Some of us think that they are much better than any of those little molecules, but the other chemists are always telling us that size doesn't matter. (2) A complex compound formed by the polymerization of one or more monomers. (3) A synthetic or man-made gelling agent that increases viscosity and helps control leakoff. (4) A long-chain molecule formed by the union of many monomers (molecules of lower molecular weight). Polymers are used with other chemical coagulants to aid in binding small suspended particles to larger chemical flocs for their removal from water.

(۱) یک مولکول بزرگ (با وزن مولکولی حدود ۱۰,۰۰۰ یا بیشتر) که از بسیاری از مولکول‌های کوچک‌تر (مونومر) که به صورت کووالانسی به هم پیوند خورده‌اند، تشکیل شده است. برخی از ما فکر می‌کنیم که آنها بسیار بهتر از هر یک از آن مولکول‌های کوچک هستند، اما سایر شیمی‌دانان همیشه به ما می‌گویند که اندازه مهم نیست. (۲) یک ترکیب پیچیده که از پلیمریزاسیون یک یا چند مونومر تشکیل شده است. (۳) یک عامل ژل‌کننده مصنوعی یا ساخته دست بشر که ویسکوزیته را افزایش می‌دهد و به کنترل نشت کمک می‌کند. (۴) یک مولکول زنجیره بلند که از اتحاد بسیاری از مونومرها (مولکول‌های با وزن مولکولی کمتر) تشکیل شده است. پلیمرها با سایر منعقدکننده‌های شیمیایی برای کمک به اتصال ذرات معلق کوچک به لخته‌های شیمیایی بزرگتر برای حذف آنها از آب استفاده می‌شوند.

DT: Isomer (n.), Isomerize (v.), Isomerization (n.), Isomeric (adj.), Biopolymer (n.), Copolymer (n.), Depolymerization (n.), Polymerization (n.)

Col: Acrylamide Polymer, Addition Polymerization, Biopolymer Biodiesel, Condensation Polymerization, Polymer Matrix, Polymer Scientist

Pool /UK: puːl/ /US: puːl/ N.

مخزن نفت / مخزن هیدروکربنی

Mor: "pool" pool

Def: (1) A natural underground reservoir containing an accumulation of petroleum. (2) Generally a petroleum containing reservoir or group of reservoirs.

(۱) یک مخزن طبیعی زیرزمینی حاوی تجمعی از نفت. (۲) عموماً یک مخزن یا گروهی از مخازن حاوی نفت.

DT: Pooling (n.), Pooled (adj.), Poolable (adj.)

Col: Allocated Pool, Blind Pool, Moon Pool, Oil Pool, Pooled Unit

DT: Pore (n.), Porosity (n.), Pore-filled (adj.), Pore-space (n.)

Precipitate /UK: prɪ'sɪp.ɪ.tet/ /US: prɪ'sɪp.ə.tet/ V. رسوب / ماده ته‌نشین شده

Mor: "pre-" before / "cipit" head / "-ate/" to make, form adjective

Def: A substance separating in solid form from a liquid as the result of some physical or chemical change, differing from a substance held only mechanically in suspension, which is known as sediment.

ماده‌ای که در نتیجه‌ی برخی تغییرات فیزیکی یا شیمیایی به شکل جامد از مایع جدا می‌شود و با ماده‌ای که فقط به صورت مکانیکی در حالت تعلیق نگه داشته می‌شود و به عنوان رسوب شناخته می‌شود، متفاوت است.

DT: Precipitation (n.), Precipitated (adj.)

Precipitated /UK: prɪ'sɪp.ɪ.tet/ /US: prɪ'sɪp.ə.tet/ V. رسوب شده / ته‌نشین شده

Mor: "pre-" before / "cipit" head / "-ate/" to make, form adjective / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: A solid material that drops out of an over saturated solution. Usually driven by an upset of equilibrium.

ماده جامدی که از محلول بیش از حد اشباع شده خارج می‌شود. معمولاً در اثر بر هم خوردن تعادل ایجاد می‌شود.

DT: Precipitate (v.), Precipitation (n.)

Precipitation /UK: prɪ'sɪp.ɪ'teɪ.jən/ /US: prɪ'sɪp.ə'teɪ.jən/ N. ته‌نشینی / رسوب‌گذاری

Mor: "pre-" before / "cipit" head / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) An operation in which particles are separated from a gas stream in which they are suspended, by the action of an electric field or a thermal gradient. (2) When a substance dissolved in a liquid passes out of solution and into solid form.

(۱) عملیاتی که در آن ذرات از جریان گازی که در آن معلق هستند، توسط میدان الکتریکی یا گرادیان حرارتی جدا می‌شوند. (۲) هنگامی که ماده‌ای حل شده در مایع از محلول خارج

Pooling /UK: 'puːlɪŋ/ N. تجمع مخازن / واحدسازی زمین‌های نفتی

Mor: "pool" pool / "-ing" verb present tense

Def: A term frequently used interchangeably with "unitization"; more properly, it refers to the combining of small or irregular tracts into a unit large enough to meet state spacing regulations for drilling permits. "Unitization" is a term used to describe the combined operations of all or some portion of a producing reservoir.

اصطلاحی که اغلب به جای «واحدسازی» به کار می‌رود؛ به طور دقیق‌تر، به ترکیب بخش‌های کوچک یا نامنظم در یک واحد به اندازه کافی بزرگ اشاره دارد تا مقررات فاصله‌گذاری ایالتی برای مجوزهای حفاری را برآورده کند. «واحدسازی» اصطلاحی است که برای توصیف عملیات ترکیبی تمام یا بخشی از یک مخزن تولیدی استفاده می‌شود.

DT: Pool (n.), Pooled (adj.), Poolable (adj.)

Pore /UK: pɔːr/ /US: pɔːr/ N. منفذ / حفره

Mor: "pore" pore

Def: The opening within the rock. Interconnected porosity is linked together and results in permeability.

فضای خالی درون سنگ. تخلخل‌های به هم پیوسته به هم مرتبط هستند و منجر به نفوذپذیری می‌شوند.

DT: Porosity (n.), Pore-filled (adj.), Pore-space (n.), Pores ()

Col: Mercury Pore Measurement or Porosimetry, Pore Pressure Gradient, Pore Size Distribution, Pore Throat

Pores /UK: pɔːr/ /US: pɔːr/ N. منافذ سنگ / حفره‌های ریز

Mor: "pore" pore / "-s" plural, verb form, possessive

Def: The minute or microscopic voids in porous rock. Rocks containing pores are able to hold oil, gas, and water. If the pores are interconnected, the rock is permeable and a good reservoir rock.

حفره‌های ریز یا میکروسکوپی در سنگ‌های متخلخل. سنگ‌های حاوی منافذ قادر به نگه‌داری نفت، گاز و آب هستند. اگر منافذ به هم متصل باشند، سنگ تراوا بوده و سنگ مخزن خوبی است.

شده و به شکل جامد در می‌آید.

DT: Precipitate (v.), Precipitated (adj.)

Col: Precipitation Hardening, Precipitation Number, Precipitation Point

Precision /UK: pri'sɪʒ.ən/ /US: prə'sɪʒ.ən/ N. **دقت / میزان صحت اندازه‌گیری**

Mor: "pre-" before / "cise/" cut, kill / "-ion" process, action

Def: The number of significant decimals expressed in a measurement.

تعداد ارقام اعشاری معنادار بیان شده در یک اندازه‌گیری.

DT: Precise (adj.), Precisely (adv.)

Precursor /UK: ,pri:'kɜ:.sə/ /US: ,pri:'kɜ:.sə/ N. **پیش‌ماده / ترکیب پیش‌ساز**

Mor: "pre-" before / "curs" run / "-or" person or thing doing action

Def: Natural organic compounds found in all surface- and groundwater. These compounds may react with halogens (such as chlorine) to form trihalomethanes (THMs); they must be present in order for THMs to form.

ترکیبات آلی طبیعی که در تمام آب‌های سطحی و زیرزمینی یافت می‌شوند. این ترکیبات ممکن است با هالوژن‌ها (مانند کلر) واکنش داده و تری‌هالومتان‌ها (THMs) تشکیل دهند؛ برای تشکیل THM ها باید وجود داشته باشند.

DT: Cursive (adj.), Cursory (adj.)

Col: Ozone Precursor

Pressure /UK: 'pref.ər/ /US: 'pref.ə/ N. **فشار / نیروی سطحی**

Mor: "press" press / "-ure" act, process

Def: (1) Force per unit area exerted by a fluid. (2) The total load or force acting on a surface, per unit area. Pressure,

(۱) نیروی وارد بر واحد سطح توسط یک سیال. (۲) کل بار یا نیروی وارد بر یک سطح، بر واحد سطح. فشار،

DT: Compression (n.), Geopressured ()

Col: Abandonment Pressure, Abnormally Pressured, Abnormal Pressure, Absolute Pressure, Allowable Working Pressure or Stress, Annular Pressure, Annular Pressure Relief Valve, Atmospheric Pressure, Back Pressure, Back Pressure Valve, Base Pressure, Bottom Hole Pressure, Bottom Hole Pressure Test, Capillary Pressure, Capillary Pressure Curve, Casing-Annular Pressure, Casing Pressure, High pressure, Circulating Pressure Circulating Pressure, Collapse Pressure, Confining Pressure, Constant Choke-Pressure Kill Method, Critical Pressure, Differential Pressure, Extreme Pressure Additive, Filter Cake Lift-Off Pressure, Final Circulating Pressure, Flowing Pressure, Fluid Pressure Gradient, Formation Pressure, Fracture Breakdown Pressure, Fracture Closure Pressure, Fracture Extension Pressure, Fracture Initiation Pressure, Fracture Propagation Pressure, Gage Pressure, Pressure-Operated Valve, High-Pressure Water Cleaning, Hydrostatic Pressure, Initial Circulating Pressure, Initial Reservoir Pressure, Injection Pressure-Operated Valve, Kick-Off Pressure, Lift-Off Pressure, Lithostatic Pressure, Low-Pressure Squeeze, Low-Pressure Water Cleaning, Managed Pressure Drilling, Maximum Allowable Operating Pressure, Measured Depth Maximum Allowable Working Pressure, Normally Pressured, Operating Pressure, Osmotic Pressure, Partial Pressure, Pore Pressure Gradient, Positive Pressure, Pressure Bomb Preheat Coil, Pressure Bomb, Pressure Buildup Pressure Buildup, Pressure-Dependent Permeability, Pressure Depletion, Pressure Falloff, Pressure Gradient, Pressure Integrity Test, Pressure Reducing Valve, Pressure Relief Valve, Pressure Setting Assembly, Pressure Transient Test, Pressure Traverse, Production Pressure Operated Valve, Reid Vapor Pressure, Reservoir Pressure, Saturation Pressure, Separator Pressure, Shut-In Casing Pressure, Shut-In Pressure, Shut-In Tubing Pressure, Static Bottom-Hole Pressure, Static Pressure, Total Pressure, Tubing Pressure, Ultrahighpressure Water Jetting, Vapor Pressure, Velocity Pressure

Primer /UK: 'praɪ.mər/ /US: 'praɪ.mə/ N. **زیرسازی / لایه پایه**

Mor: "prime/" prime / "-er" person or thing doing action

Def: A liquid material applied as an undercoat directly to the metal in order to assist the bonding of a subsequent coating of bitumen enamel.

ماده‌ای مایع که به عنوان زیرلایه مستقیماً روی فلز اعمال می‌شود تا به اتصال پوشش بعدی لعاب قیری کمک کند.

DT: Prime (v.), Primed (adj.)

Col: There are two types of primer, Primer Cord

Probability /UK: ˌprɒb.əˈbɪl.ə.ti/ /US: ˌpraɪ.bəˈbɪl.ə.ti/ N.

احتمال /
ریسک‌سنجی

Mor: "probe/" test / "-abil" can, is / "-ity" make noun form

Def: The likelihood that the impact or event will occur. Impact (or consequence) is the effect on conditions or people if the hazard is realized (occurs) in practice, and probability is the likelihood that the impact will occur. Risk is a function of probability and impact (consequence). With discrete data, it is determined by taking the number of occurrences for the particular type of event being considered and dividing that by the total number of outcomes for the event. Expressed as a deterministic value (quantitative single value or high, medium, low, etc.) or as a range of values—that is, uncertainty—that is represented by a probability distribution.

احتمال وقوع تأثیر یا رویداد. تأثیر (یا پیامد) تأثیری است که در صورت تحقق (رخ دادن) خطر در عمل بر شرایط یا افراد می‌گذارد و احتمال، احتمال وقوع تأثیر است. ریسک تابعی از احتمال و تأثیر (پیامد) است. در داده‌های گسسته، با در نظر گرفتن تعداد وقوع برای نوع خاصی از رویداد مورد بررسی و تقسیم آن بر تعداد کل پیامدهای آن رویداد تعیین می‌شود. به صورت یک مقدار قطعی (مقدار کمی واحد یا بالا، متوسط، پایین و غیره) یا به صورت طیفی از مقادیر - یعنی عدم قطعیت - که توسط توزیع احتمال نشان داده می‌شود، بیان می‌شود.

DT: Probe (v.), Probe (n.), Probed (adj.)

Col: Marginal Probability of Hydrocarbons, Probability Distribution

Processing /UK: ˈprəʊ.ses.ɪŋ/ /US: ˈpraɪ.ses.ɪŋ/ N.

فرآوری / تصفیه

Mor: "pro-" for, before, forward / "cess" yield, move away / "-ing" verb present tense

Def: The separation of oil, gas, and natural gas liquids and the removal of impurities.

جداسازی مایعات نفت، گاز و گاز طبیعی و حذف ناخالصی‌ها.

DT: Access (n.), Access (v.), Reaccess (v.), Accessible (adj.)

Col: Gas Processing, Gas Processing Plant, Natural Gas Processing, Natural Gas Processing Plant, Processing Gain, Processing Loss, Processing Plant

Producing /UK: prəˈdʒuːs/ /US: prəˈduːs/ V.

تولیدی / در حال تولید

Mor: "pro-" for, before, forward / "duce/" to lead / "-ing" verb present tense

Def: Reserves subcategorized as producing are expected to be recovered from completion intervals, which are open and producing at the time of the estimate. Improved recovery reserves are considered producing only after the improved recovery project is in operation (start of production, SPE).

انتظار می‌رود ذخایری که به عنوان در حال تولید طبقه‌بندی می‌شوند، از فواصل تکمیل پروژه که در زمان تخمین باز و در حال تولید هستند، بازیابی شوند. ذخایر بهبود یافته تنها پس از بهره‌برداری از پروژه بهبود یافته (شروع تولید، SPE)، در حال تولید در نظر گرفته می‌شوند.

DT: Produce (v.), Production (n.), Producer (n.), Productive (adj.), Reproduce (v.)

Col: Producing Horizon, Producing Lease, Producing Well, Proved Developed Producing Reserves

Production /UK: prəˈdʌk.ʃən/ /US: prəˈdʌk.ʃən/ N.

تولید / استخراج

Mor: "pro-" for, before, forward / "duct" to lead / "-ion" process, action

Def: The phase of oil and gas operations involved with well fluid extraction, separation, treatment, measurement, etc.

مرحله‌ای از عملیات نفت و گاز که شامل استخراج، جداسازی، تصفیه، اندازه‌گیری و غیره سیال چاه می‌شود.

DT: Byproduct (n.), Duct (n.), Conduct (v.), Conductor (n.), Induct (v.)

Col: Commercial Production Level, Crude Oil Production Crude Oil, Crude Oil Production, Cumulative Production, Deferred Production, Units of Production, Domestic Production, Dry Natural Gas Production, Dry Production Trees, Field Production, Flush Production, Graded Production Acreage, Gross Production, Held by Production, Initial Production, Marketed Production, Net Production, Offshore Reserves and Production, Primary Production, Production Capacity, Production Casing, Production Chemist, Production Costs, Production Drilling, Production Index, Production Installation, Production License, Production Log, Production Maintenance, Production Packer, Production Phase, Products Supplied Production Platform, Production Pressure Operated Valve, Production Rig, Production Separator, Production Sharing

Agreement, Production String, Production Technical Limits, Production Test, Production Tree, Production Tubing String, Production Well, Production Wing Valve, Refinery Production, Reserves-to-Production Ratio, Sand Production, Settled Production

پیشران / ماده رانش‌دهنده **Propellant** /UK: prə'pel.ənt/ /US: prə'pel.ənt/ N.

Mor: "pro-" for, before, forward / "pel(l)" drive, push / "-ant" adjective, person or thing doing action

Def: A gas generating charge of explosive that is used for perf breakdown.

یک ماده منفجره تولید کننده گاز که برای تخریب کامل استفاده می‌شود.

DT: Propel (v.), Propelled (adj.)

محدوده اکتشافی / محل حفاری **Prospect** /UK: 'prɒs.pekt/ /US: 'prɑːspekt/ N.

Mor: "pro-" for, before, forward / "s/pect" see, look

Def: A location where a well is to be drilled. Prosper™: Nodal analysis program.

مکانی که قرار است چاه در آنجا حفر شود. Prosper™: برنامه تحلیل گره.

DT: Inspect (v.), Inspection (n.), Inspector (n.), Prospective (adj.)

پروتون **Proton** /UK: 'prəʊ.tɒn/ /US: 'prəʊ.tɑːn/ N.

Mor: "proto-" first / "-n" adjective, past tense verb, noun

Def: Every uncharged atom has an equal number of positively charged protons (which are relatively big and sit in the nucleus with the neutrons) and negatively charged electrons, which whirl around on the outside and make chemistry. A proton weighs about 1.6726×10^{-27} kg, slightly less than a neutron.

هر اتم بدون بار الکتریکی، تعداد مساوی پروتون با بار مثبت (که نسبتاً بزرگ هستند و در هسته به همراه نوترون‌ها قرار دارند) و الکترون با بار منفی دارد که در بیرون می‌چرخند و واکنش‌های شیمیایی را می‌سازند. وزن یک پروتون حدود 1.6726×10^{-27} کیلوگرم است، کمی کمتر از یک نوترون.

پروتوزوا / تک‌یاخته **Protozoa**

Mor: "proto-" first / "zoa" animal

Def: A group of motile microscopic animals (usually single celled and aerobic) that sometimes cluster in colonies and often consume bacteria as an energy source.

گروهی از جانوران میکروسکوپی متحرک (معمولاً تک سلولی و هوازی) که گاهی اوقات به صورت دسته‌ای در کلونی‌ها جمع می‌شوند و اغلب از باکتری‌ها به عنوان منبع انرژی استفاده می‌کنند.

DT: Zoan (n.), Zooplankton (n.), Zoological (adj.)

پمپ / دستگاه پمپاژ **Pump** /UK: pʌmp/ /US: pʌmp/ N.

Mor: "pump" pump

Def: A mechanical device used to create flow.

وسیله‌ای مکانیکی که برای ایجاد جریان استفاده می‌شود.

DT: Pumping (n.), Pumped (adj.), Repump (v.), Pumpability (), Pumper ()

Col: Barrel Pump, Beam Pump, Beam Pumping Unit, Boiler Feed Pump, Booster Pump, Bottom Hole Pump, Cement Pump Time, Centrifugal Pump, Condensate Return Pump, Duplex Pump, Electric Submersible Pump Ejector, Electric Submersible Pump, Heat Pump, Hydraulic Pump, Insert Pump, Jet Pump, Mud Pump, Multistage Pump, On-Pump, On the Pump, Pump Barrel, Pump Down Tool, Pump Efficiency, Pumping Tee, Pumping Unit, Pump Jack, Pump Off, Pump-Open Plug, Pump-Out Plug, Pump Station, Pump Stations, Pump-Through Plug, Pump Trucks, Rag Pump, Reciprocating Pump, Rod Pump, Rotary Pump, Septic Tank Effluent Pump System, Submersible Electrical Pump, Tubing Pump

تخلیه / پاکسازی گازها **Purge** /UK: pɜːdʒ/ /US: pɜːdʒ/ V.

Mor: "purge" cleanse

Def: Removal of unburned gases from a combustion chamber.

حذف گازهای نسوخته از محفظه احتراق.

DT: Purging (n.), Purged (adj.), Purger (n.), Repurge (v.)

Purification /UK: ,pjʊə.rɪ.fɪ'keɪ.ʃən/ /US: ,pjʊr.ə.fə'keɪ.ʃən/ N. پالایش / تصفیه

Mor: "pure/" pure / "i" connector / "fic" to do, to make / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) The total or partial removal of unwanted constituents from a gaseous medium. (2) The removal, by natural or other methods, of pollution from a given medium.

(۱) حذف کامل یا جزئی اجزای ناخواسته از یک محیط گازی. (۲) حذف آلودگی از یک محیط معین، به روش طبیعی یا روش‌های دیگر.

DT: Purify (v.), Purified (adj.), Purifier (n.), Repurify (v.)

DT: Clarify (v.), Clarification (n.), Clarified (adj.)

Putrefaction /UK: ,pju:.trɪ'fæk.ʃən/ /US: ,pju:.trɪ'fæk.ʃən/ N. فساد / گندیدگی

Mor: "putr" rotten / "e-" connector / "fact" to do, to make, action / "-ion" process, action

Def: Biological decomposition of organic matter resulting in the production of foul-smelling products associated with anaerobic conditions.

تجزیه بیولوژیکی مواد آلی که منجر به تولید محصولات بدبو مرتبط با شرایط بی‌هوازی می‌شود.

DT: Putrefy (v.), Putrefied (adj.), Putrefier (n.), Reputrefy (v.)

DT: Factor (n.), Factored (v.), Factoring (v.)

Q

Quality /UK: 'kwɒl.ə.ti/ /US: 'kwɑ:..lə.ti/ N. کیفیت / خلوص

Mor: "qual" type / "-ity" make noun form

Def: The percent of the total volume that the internal phase comprises.

درصد حجم کل که فاز داخلی را تشکیل می‌دهد.

DT: Qualitative (adj.), Qualify (v.), Qualification (n.), Qualifier (n.)

Col: LNG Quality, Pipeline-Quality Natural Gas Pipe-Lay Down, Pipeline-Quality Natural Gas, Pipeline-Quality Oil Pipeline-Quality Oil

Quartz /UK: 'kwɔ:ts/ /US: 'kwɔ:rts/ N. کوارتز / سیلیس کریستالی

Mor: "quartz" quartz

Def: SiO₂ mineral with a variety of crystal shapes.

کانی SiO_۲ با اشکال کریستالی متنوع.

DT: Quartzite (n.), Quartzose (adj.)

R

Rack /UK: ræk/ /US: ræk/ N.

قفسه / نگهدارنده لوله

Mor: "rack" rack

Def: (1) A pipe storage rack. (2) Evenly spaced parallel metal bars or rods located in the influent channel to remove rags, rocks, and cans from wastewater.

(۱) یک قفسه نگهداری لوله. (۲) میله‌های فلزی موازی با فاصله مساوی که در کانال ورودی قرار دارند تا پارچه، سنگ و قوطی را از فاضلاب جدا کنند.

DT: Racking (v.), Rack-mounted (adj.)

Col: Bar Rack, Pipe Rack

Radiation /UK: ˌreɪ.diˈeɪ.ʃən/ /US: ˌreɪ.diˈeɪ.ʃən/ N.

تابش / تشعشع

Mor: "radi" ray / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Transmission of energy by means of electromagnetic waves emitted due to

temperature.

انتقال انرژی به وسیله امواج الکترومغناطیسی که به دلیل دما ساطع می‌شوند.

DT: Radiate (v.), Radiative (adj.)

Col: Background Radiation

Radiator /UK: 'reɪ.di.ər.tər/ /US: 'reɪ.di.ər.t̬ər/ N.

رادیاتور / واحد گرمایشی

Mor: "radi" ray / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: Terminal unit used in hot water or steam systems to deliver heat to a space (but primarily by convection and not radiation).

واحد ترمینال مورد استفاده در سیستم‌های آب گرم یا بخار برای انتقال گرما به فضا (اما در درجه اول از طریق همرفت و نه تابش).

DT: Radiation (n.), Radiate (v.), Radiative (adj.)

Col: Finned-Tube Radiator

Radium /UK: 'reɪ.di.əm/ /US: 'reɪ.di.əm/ N.

رادیوم / ایزوتوپ رادیواکتیو طبیعی

Mor: "radi" ray / "-um" forms a noun

Def: R226, one of the natural isotopes that as a trace element may incorporate into the matrix of naturally forming barium or strontium sulfate scale and make it a very low level radioactive material (NORM scale).

R۲۲۶، یکی از ایزوتوپ‌های طبیعی است که به عنوان یک عنصر کمیاب ممکن است در ماتریس رسوب طبیعی سولفات باریوم یا استرانسیم قرار گیرد و آن را به یک ماده رادیواکتیو با سطح بسیار پایین (رسوب NORM) تبدیل کند.

DT: Radiation (n.), Radiate (v.), Radiative (adj.)

Ram /UK: ræm/ /US: ræm/ V.

رام هیدرولیکی / پیستون بستن

Mor: "ram" ram

Def: One of the hydraulically actuated rams in a blowout preventer (blind, shear,

pipe, or slip).

یکی از پیستون‌های هیدرولیکی فعال در یک فوران‌گیر (کور، برشی، لوله‌ای یا لغزشی).

DT: Ramming (v.), Rammed (adj.)

Col: Blind Rams, Pipe Rams, Seal Ram, Shear Ram, Slip Ram, Variable Bore Rams

Rasp /UK: rɑːsp/ /US: ræsp/ N.

راسپ / ابزار تراش لوله

Mor: "rasp" rasp

Def: A wire line-run, round, rough file-like device useful for scraping hard deposits on tubing walls.

وسيله‌ای گرد، زبر و سوهان‌مانند که در امتداد سیم قرار می‌گیرد و برای تراشیدن رسوبات سخت روی دیواره‌های لوله مفید است.

DT: Rasping (v.), Rasped (adj.)

Rate /UK: reɪt/ /US: reɪt/ N.

نرخ / میزان جریان

Mor: "rate/" think, calculate

Def: Transportation rate for a given area (can be a substantial portion of a pipeline's system) that does not vary according to distance from the source of the power supply. So called because postage stamps for letters are typically at a fixed price, regardless of destination.

نرخ حمل و نقل برای یک منطقه معین (که می‌تواند بخش قابل توجهی از سیستم خط لوله باشد) که بسته به فاصله از منبع تغذیه تغییر نمی‌کند. به این دلیل این نام را به خود گرفته است که تمبرهای پستی برای نامه‌ها معمولاً بدون توجه به مقصد، قیمت ثابتی دارند.

DT: Disinfect (v.), Disinfection (n.), Disinfected (adj.), Prorating ()

Col: Accounting Discount Rate, Baud Rate, Charter Rates, City Gate Rate, Critical Flow Rate, Decay Rate, Deliverability Rate, Growth Rate, Heat Rate, High-Rate Water Pack, Internal Rate of Return, Leak-Off Rate, Maximum Efficient Rate, Operable Utilization Rate, Operating Utilization Rate, Overflow Rate, Oxygen Uptake Rate Ozone, Penetration Rate, RDT Rate-Dependent

Skin, Rate of Penetration, Rate Sensitive, Sample Rate, Sand Free Rate, ScSSV Leak Rate, Shear Rate, Step Rate Breakdown Test

Ratio /UK: 'reɪ.fɪ.əʊ/ /US: 'reɪ.fɪ.ou/ N.

نسبت / ضریب

Mor: "rate/" think, calculate / "i" connector / "-o" relating to

Def: The amount of gas contained in the oil (in std ft3/bbl). This value can change if one fluid is produced faster than the other or if one fluid is reinjected.

مقدار گاز موجود در نفت (بر حسب فوت مکعب در هر بشکه). این مقدار می‌تواند در صورت تولید سریع‌تر یک سیال نسبت به سیال دیگر یا تزریق مجدد یک سیال تغییر کند.

DT: Disinfect (v.), Disinfection (n.), Disinfected (adj.), Prorating (v.)

Col: Area-to-Volume Ratio, Closing Ratio, Compression Ratio, Food to Micro-organism Ratio, Mobility Ratio, Net-to-Gross Ratio, Opening Ratio Opening Ratio, Ratio Plugging, Ratio of Specific Heats, Reserve Lifetime Ratio, Reserves-to-Production Ratio, Return Sludge Ratio, Size Diameter Ratio

Reactor /UK: ri'æk.tər/ /US: ri'æk.tə/ N.

راکتور / مخزن واکنش شیمیایی

Mor: "re-" again, back / "act" do / "-or" person or thing doing action

Def: A vessel, tank, or tower in which a specific chemical reaction takes place.

ظرف، مخزن یا برجی که در آن یک واکنش شیمیایی خاص رخ می‌دهد.

DT: Activate (v.), Activation (n.), Activator (n.), Active (adj.)

Col: Claus Reactor Claus Reactor

Recycling /UK: ,ri:'saɪ.klɪŋ/ /US: ,ri:'saɪ.klɪŋ/ N.

بازیافت / استفاده مجدد

Mor: "re-" again, back / "cycle/" cycle / "-ing" verb present tense

Def: The process undertaken to regain material for human use. To reuse; to make ready for reuse.

فرآیندی که برای بازیابی مواد جهت استفاده انسان انجام می‌شود. استفاده مجدد؛ آماده‌سازی برای استفاده مجدد.

DT: Cycle (n.), Cycle (v.), Recycle (v.), Cyclical (adj.)

Redress /UK: rɪ'dres/ /US: rɪ'dres/ V.

اصلاح ابزار / آماده‌سازی مجدد

Mor: "re-" again, back / "dress" arrange

Def: To reequip a tool to be run back into the well.

برای تجهیز مجدد ابزاری که قرار است دوباره به داخل چاه فرستاده شود.

DT: Redressal (n.), Redressed (adj.)

Col: Redress Reclamation

Reduction /UK: rɪ'dʌk.jən/ /US: rɪ'dʌk.jən/ N.

کاهش / احیا شیمیایی

Mor: "re-" again, back / "duct" to lead / "-ion" process, action

Def: The addition of hydrogen, removal of oxygen, or the addition of electrons to an element or compound. Under anaerobic conditions (no dissolved oxygen present), sulfur compounds are reduced to odor-producing hydrogen sulfide (HS) and other compounds.

افزودن هیدروژن، حذف اکسیژن یا افزودن الکترون به یک عنصر یا ترکیب. در شرایط بی‌هوازی (بدون وجود اکسیژن محلول)، ترکیبات گوگردی به سولفید هیدروژن (H₂S) و سایر ترکیبات تولیدکننده بو، احیا می‌شوند.

DT: Byproduct (n.), Duct (n.), Conduct (v.), Conductor (n.), Induct (v.)

Col: Bacterial Oxidation and Reduction, Reduction to Equator, Reduction to Pole, Runoff Reduction

Reef /UK: ri:f/ /US: ri:f/ N.

صخره‌مرجانی / مخزن پر تخلخل

Mor: "reef" reef

Def: Coral reef built deposits. Among the highest permeability reservoirs because of connected voids if there has not been extensive chemical modification.

رسوبات ساخته شده از صخره‌های مرجانی. به دلیل وجود حفره‌های متصل، در صورتی که اصلاح شیمیایی گسترده‌ای صورت نگرفته باشد، جزو مخازن با بالاترین نفوذپذیری هستند.

DT: Reefing (v.), Reefed (adj.)

Col: Pinnacle Reef, Reef Reservoir

Reel /UK: ri:l/ /US: ri:l/ N.

قرقره / حلقه جمع‌کننده

Mor: "reel" reel

Def: A take up reel for hose, coiled tubing or cable.

یک وسیله‌ی کاربردی برای شلنگ، لوله‌ی مارپیچ یا کابل.

DT: Reeling (v.), Reeled (adj.)

Reenter /US: ri'ent-ər/ V.

ورود مجدد به چاه

Mor: "re-" again, back / "enter" go in, between

Def: To enter a previously abandoned well.

برای ورود به چاهی که قبلاً متروکه شده است.

DT: Reentry (n.), Reentered (adj.)

Refinery /UK: rɪ'faɪ.nər.i/ /US: rɪ'faɪ.nə.i/ N.

پالایشگاه / کارخانه فرآوری نفت

Mor: "re-" again, back / "fine/" high quality, end, acme / "-er" person or thing doing action / "-y" state of, process of

Def: (1) An installation that manufactures finished petroleum products from crude oil, unfinished oils, natural gas liquids, other hydrocarbons, and oxygenates. (2) A plant used to separate the various components present in

(۱) تأسیساتی که فرآورده‌های نفتی نهایی را از نفت خام، نفت‌های ناتمام، مایعات گاز طبیعی، سایر هیدروکربن‌ها و مواد اکسیژن‌دار تولید می‌کند. (۲) کارخانه‌ای که برای جداسازی اجزای مختلف موجود در

DT: Refine (v.), Refining (n.), Refined (adj.), Refiner (n.)

Col: Captive Refinery Oxygenate Plants, Refinery Receipts, Liquefied Refinery Gases, Refinery Gas, Refinery Input, Refinery Production, Refinery Yield

Reforming /UK: rɪ'fɔ:m/ /US: rɪ'fɔ:rm/ V.

فرآیند اصلاح / تغییر ساختار ناپتای

Mor: "re-" again, back / "form" shape / "-ing" verb present tense

Def: (1) The mild thermal cracking of naphthas to obtain more volatile products, such as olefins, of higher octane values, or catalytic conversion of naphtha components to produce higher octane aromatic compounds. (2) A refining process used to change the molecular structure of a naphtha feed derived from crude oil by distillation.

(۱) کراکینگ حرارتی ملایم نفتاها برای به دست آوردن محصولات فرارتر، مانند الفین‌ها، با عدد اکتان بالاتر، یا تبدیل کاتالیزوری اجزای نفتا برای تولید ترکیبات آروماتیک با عدد اکتان بالاتر. (۲) فرآیند پالایشی که برای تغییر ساختار مولکولی خوراک نفتای مشتق شده از نفت خام با تقطیر استفاده می‌شود.

DT: Conformity (n.), Conform (v.), Conformed (adj.)

Col: Catalytic Reforming, Thermal Reforming

Refractory /UK: rɪ'fræk.tər.i/ /US: rɪ'fræk.tər.i/ A.

مقاوم در برابر حرارت / نسوز

Mor: "re-" again, back / "fract" break / "-ory" forms adjective or noun

Def: A material having the ability to retain its shape and chemical composition when subjected to high temperatures, or the area of an incinerator or similar equipment that contains the high temperatures.

ماده‌ای که قابلیت حفظ شکل و ترکیب شیمیایی خود را در معرض دماهای بالا، یا در ناحیه‌ای از یک زباله‌سوز یا تجهیزات مشابه که حاوی دماهای بالا است، دارد.

DT: Fraction (n.), Fractionate (v.), Fractionation (n.), Fractional (adj.)

Refrigeration /UK: rɪ'frɪdʒ.ər.ɪt/ /US: rɪ'frɪdʒ.ə.rɪt/ V.

سرمایش / فرآیند سرمایشی

Mor: "re-" again, back / "frig" cold / "-er" person or thing doing action / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process used to remove the natural gas liquids by cooling or refrigerating the natural gas until the liquids are condensed out. The plants use Freon or propane to cool the gas.

Regulator /UK: 'reg.jə.leɪ.tər/ /US: 'reg.jə.leɪ.t̬ər/ N. کنترل‌کننده / تنظیم‌کننده جریان

Mor: "reg" king, rule, straight / "-ul" ??? / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A device used in combined sewers to control or regulate the diversion of flow.

وسیله‌ای که در فاضلاب‌های ترکیبی برای کنترل یا تنظیم انحراف جریان استفاده می‌شود.

DT: Regulate (v.), Regulation (n.), Regulated (adj.), Deregulate (v.), Deregulated (adj.), Deregulation ()

Col: Federal Energy Regulatory Commission, Regulatory Out Clause

Reliability /UK: rɪˈlaɪ.əˈbɪl.ə.ti/ /US: rɪˈlaɪ.əˈbɪl.ə.t̬i/ N. قابلیت اطمینان / پایایی

Mor: "rely/.i" depend on / "-abil" can, is / "-ity" make noun form

Def: (1) The ability to perform a design function at a specified set of conditions over a target time period. (2) A measure, expressed as a percentage, of the time (excluding routine maintenance time) a facility (e.g., process plant, pipeline, transmission line, or generating unit) is capable of providing service.

(۱) توانایی انجام یک تابع طراحی در مجموعه‌ای مشخص از شرایط در یک دوره زمانی هدف. (۲) معیاری که به صورت درصد بیان می‌شود، از زمانی (به استثنای زمان تعمیر و نگهداری معمول) که یک تأسیسات (مثلاً کارخانه فرآوری، خط لوله، خط انتقال یا واحد تولید) قادر به ارائه خدمات است.

DT: Rely (v.), Reliable (adj.), Reliant (adj.)

Rent /UK: rent/ /US: rent/ N. اجاره / بهای استفاده از زمین یا منابع

Mor: "rent" rent

Def: Periodic payments made by the holder of a lease, during the primary lease term for the right to use the land or resources for purposes established in the lease.

پرداخت‌های دوره‌ای که توسط دارنده‌ی اجاره، در طول مدت اجاره اولیه، برای حق استفاده از زمین یا منابع برای اهداف تعیین‌شده در اجاره انجام می‌شود.

DT: Rental (n.), Renter (n.), Rentable (adj.)

فرآیندی که برای حذف مایعات گاز طبیعی با خنک کردن یا سرد کردن گاز طبیعی تا زمانی که مایعات متراکم شوند، استفاده می‌شود. این نیروگاه‌ها از فرئون یا پروپان برای خنک کردن گاز استفاده می‌کنند.

DT: Refrigerate (v.), Refrigerated (adj.), Refrigerant (n.), Autorefrigeration ()

Regeneration /UK: rɪˈdʒen.ə.reɪt/ /US: rɪˈdʒen.ə.reɪt/ V. احیای کاتالیزور / بازفعال‌سازی

Mor: "re-" again, back / "gen" produce, give birth / "-er" forms verb or adjective / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: In a catalytic process, the reactivation of the catalyst, sometimes done by burning off the coke deposits under carefully controlled conditions of temperature and oxygen content of the regeneration gas stream.

در یک فرآیند کاتالیزوری، فعال‌سازی مجدد کاتالیزور، که گاهی اوقات با سوزاندن رسوبات کک تحت شرایط کنترل‌شده دقیق دما و میزان اکسیژن جریان گاز احیا انجام می‌شود.

DT: Hydrogen (n.), Hydrogenate (v.), Hydrogenation (n.), Hydrogenator (n.), Dehydrogenation (), Oxygenates ()

Regulation /UK: 'reg.jə.leɪt/ /US: 'reg.jə.leɪt/ V. قوانین و مقررات / تنظیم‌گری

Mor: "reg" king, rule, straight / "-ul" ??? / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The governmental function of controlling or directing economic entities through the process of rulemaking and adjudication; a rule or law established by the federal or state government that sets procedures.

وظیفه دولتی کنترل یا هدایت نهادهای اقتصادی از طریق فرآیند وضع قانون و قضاوت؛ قاعده یا قانونی که توسط دولت فدرال یا ایالتی وضع شده و رویه‌ها را تعیین می‌کند.

DT: Regulate (v.), Regulated (adj.), Deregulate (v.), Deregulated (adj.), Deregulation ()

Col: Code of Federal Regulations

Col: Area Rental, Drilling-Delay Rental Clause

Repeater

تقویت‌کننده و بازپخش‌کننده سیگنال

Mor: "re-" again, back / "peat" fly / "-er" person or thing doing action

Def: An electronic device that receives, amplifies, and transmits the signal.

دستگاه الکترونیکی که سیگنال را دریافت، تقویت و ارسال می‌کند.

DT: Repeat (v.), Repeating (adj.)

Reserves /UK: rɪ'zɜ:v/ /US: rɪ'zɜ:v/ V.

ذخایر / منابع قابل برداشت

Mor: "re-" again, back / "serve/" watch, attend to / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Estimated remaining quantities of oil and gas and related substances anticipated to be economically producible, as of a given date, by application of development projects to known accumulations. In addition, there must exist, or there must be a reasonable expectation that there will exist, the legal right to produce or a revenue interest in the production, installed means of delivering oil and gas or related substance to market, and all permits and financing required to implement the project. (2) Volumes of hydrocarbons (measured in Bcf, Tcf, or billion of barrels) that are considered to be economically recoverable using current technology. (3) The supply of an oil or gas resource. Reserves are qualified to show a degree of certainty such as proven reserves to possible and speculative reserves. (4) The amount of an oil or gas resource. Reserves are qualified to show degree of certainty such as proven reserves to possible and speculative reserves. (5) A calculation of the

(۱) مقادیر تخمینی باقیمانده نفت و گاز و مواد مرتبط که پیش‌بینی می‌شود از نظر اقتصادی در یک تاریخ معین، با اجرای پروژه‌های توسعه‌ای برای ذخایر شناخته شده، قابل تولید باشند. علاوه بر این، باید حق قانونی تولید یا سهم درآمدی در تولید، وسایل نصب شده برای تحویل نفت و گاز یا مواد مرتبط به بازار و کلیه مجوزها و تأمین مالی مورد نیاز برای اجرای پروژه وجود داشته باشد، یا انتظار معقولی وجود داشته باشد که وجود خواهد داشت. (۲) حجم هیدروکربن‌ها (اندازه‌گیری شده بر حسب Bcf، Tcf یا میلیارد بشکه) که با استفاده از فناوری فعلی از نظر اقتصادی قابل بازیابی در نظر گرفته می‌شوند. (۳) عرضه یک منبع نفت یا گاز. ذخایر واجد شرایط نشان دادن درجه‌ای از قطعیت مانند ذخایر اثبات شده به ذخایر احتمالی و سوداگرانه هستند. (۴) مقدار یک منبع نفت یا گاز. ذخایر واجد شرایط نشان دادن درجه‌ای از قطعیت مانند ذخایر اثبات شده به ذخایر احتمالی و سوداگرانه هستند. (۵) محاسبه‌ای از

DT: Conservation (n.), Conserve (v.), Conserved (adj.)

Col: Behind-Pipe Reserves, Contracted Reserves, Developed Reserves, Established Reserves, Gas Reserves, Nonproducing Reserves, Offshore Reserves and Production, Possible Reserves, Present Value of Proved Reserves, Probable Reserves, Proved Developed Nonproducing Reserves, Proved Developed Producing Reserves, Proved Developed Reserves, Proved Energy Reserves, Proved Reserves, Proved Undeveloped Reserves, Proven Reserves, Recoverable Gas Reserves, Recoverable Reserves, Reserves Research, Reserves-to-Production Ratio, Undeveloped Reserves, Upset Digester Unproved Reserves

Respiration /UK: ,res.prɪ'reɪ.jən/ /US: ,res.pə'reɪ.jən/ N. تنفس / فرآیند تنفسی

Mor: "re-" again, back / "spire/" breath / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process in which an organism uses oxygen for its life processes and gives off carbon dioxide.

فرآیندی که در آن یک موجود زنده از اکسیژن برای فرآیندهای حیاتی خود استفاده می‌کند و دی اکسید کربن پس می‌دهد.

DT: Inspire (v.), Expire (v.), Spiratory (adj.)

Col: Endogenous Respiration

Respirator /UK: 'res.prɪ.rɪ.tər/ /US: 'res.pə.rɪ.tə/ N. ماسک تنفسی / دستگاه محافظت از تنفس

Mor: "re-" again, back / "spire/" breath / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: A device designed to protect the wearer from a hazardous atmosphere.

وسيله‌ای که برای محافظت از کاربر در برابر جو خطرناک طراحی شده است.

DT: Respiration (n.), Inspire (v.), Expire (v.), Spiratory (adj.)

Returns /US: rɪ'tɜ:rnz/ P.

خروجی‌ها / جریان بازگشتی

Mor: "re-" again, back / "turn" turn / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Fluids and solids flowing out of a well during circulating.

سیالات و جامداتی که در حین گردش از چاه خارج می‌شوند.

DT: Return (v.), Returning (adj.), Overturn (v.)

Col: Lost Returns

Reuse /UK: ˌriːˈjuːz/ /US: ˌriːˈjuːz/ V.

استفاده مجدد / بازیابی کاربردی

Mor: "re-" again, back / "use" use

Def: The use of water or wastewater after it has been discharged and then withdrawn by another user. See also Recycle.

استفاده از آب یا فاضلاب پس از تخلیه و سپس برداشت آن توسط کاربر دیگر. همچنین به بازیافت مراجعه کنید.

DT: Use (v.), Using (adj.), Usage (n.)

Rig /UK: rɪɡ/ /US: rɪɡ/ V.

دکل حفاری / تجهیزات چاه

Mor: "rig" rig

Def: (1) Typically a well drilling or service unit capable of pulling and running joined tubing. (2) A structure that contains all the necessary equipment for drilling.

(۱) معمولاً یک واحد حفاری چاه یا واحد خدماتی که قادر به کشیدن و اجرای لوله‌های متصل است. (۲) سازه‌ای که شامل تمام تجهیزات لازم برای حفاری است.

DT: Rigless ()

Col: Body Lock Rig, Cable Tool Rig, Carrier Rig, Concrete Gravity Rigid Platform Rig, Drilling Rig, Electric Rig, Exploration Rig, Floating Offshore Drilling Rig, Inland Barge Rig, Jack Knife Rig, Jack-Up Drilling Rig, Jack-Up Rig, Production Rig, Rig Barge, Rig Down, Rig Up, Rotary Rig, Semisubmersible Rig, Single-Pole Unit or Rig, Submersible Rig

Riser /UK: ˈraɪ.zər/ /US: ˈraɪ.zər/ N.

لوله صعودی / لوله انتقال از کف تا سطح

Mor: "rise/" rise / "-er" person or thing doing action

Def: (1) Pipe through which liquid travels upward. (2) Steel or flexible pipe, which transfer well fluids from the seabed to the surface.

(۱) لوله‌ای که مایع از طریق آن به سمت بالا حرکت می‌کند. (۲) لوله فولادی یا انعطاف‌پذیر، که مایعات چاه را از بستر دریا به سطح منتقل می‌کند.

Col: Cavitation Catenary Riser, Marine Riser, S-Riser, Steel Catenary Riser, Stress Riser

Risk /UK: rɪsk/ /US: rɪsk/ N.

ریسک / احتمال وقوع و اثر رویداد

Mor: "risk" risk

Def: The probability of an event happening times the impact of its occurrence on operations. (Impact is the effect on conditions or people if the hazard is realized (occurs) in practice and potential is the likelihood that the impact will occur.)

احتمال وقوع یک رویداد ضربدر تأثیر وقوع آن بر عملیات. (تأثیر، تأثیر بر شرایط یا افراد در صورت تحقق (رخ دادن) خطر در عمل است و پتانسیل، احتمال وقوع تأثیر است.)

Col: At-Risk Condition, Monte Carlo Risk Assessment, Risk Analysis, Risk Assessment, Risk Premium, Risk Weighted

Rocking /UK: rɒk/ /US: rɑːk/ N.

تزریق و بازگشایی چاه / عملیات فشار و آزادسازی

Mor: "rock" stone, lean back and forth / "-ing" verb present tense

Def: Pressuring up with supply gas and then opening the well. This works for wells without packers where the annulus can be used as a pressure charge chamber. When a well has a packer, the effect may also work if the liquids are pushed into the formation and then brought back with the extra gas for lift.

افزایش فشار با گاز تغذیه و سپس باز کردن چاه. این روش برای چاه‌های بدون پکر (Packers) که در آنها می‌توان از حلقه چاه به عنوان محفظه شارژ فشار استفاده کرد، جواب می‌دهد. وقتی چاهی پکر دارد، اگر مایعات به داخل سازند رانده شوند و سپس با گاز اضافی برای بالا کشیدن به داخل چاه برگردانده شوند، این اثر ممکن است مؤثر باشد.

DT: Bedrock (n.), Rocky (adj.)

Rod /UK: rɒd/ /US: rɑːd/ N.**میله پمپ / شافت پمپ****Mor:** "rod" rod

Def: A class of downhole pumps in which the barrel, plunger, and standing valve are assembled and lowered into the well through the tubing. When lowered to its pumping position, the pump is locked to the tubing to permit relative motion between plunger and barrel. The locking device is a hold-down and consists either of cups or of a mechanical, metal-to-metal seal.

دسته‌ای از پمپ‌های درون‌چاهی که در آن‌ها بشکه، پیستون و شیر ایستاده مونتاژ شده و از طریق لوله به داخل چاه پایین فرستاده می‌شوند. هنگامی که پمپ به موقعیت پمپاژ خود پایین آورده می‌شود، به لوله قفل می‌شود تا حرکت نسبی بین پیستون و بشکه امکان‌پذیر باشد. وسیله قفل‌کننده یک نگهدارنده است و از فنجان‌ها یا یک آب‌بند مکانیکی فلز-فلز تشکیل شده است.

DT: Rodding (n.), Rods (n.), Rodless (adj.), Rodder (n.)

Col: Aw Rod Thread, BW Rod Thread, Hang Rods, Parted Rods, Polished Rod, Polished Rod Clamp, Pony Rod, Rod Box, Rod Pound, Rod Pump, Rod String, Rod Wiper, Sucker Rod, Tailing Rods

Roping /UK: rəʊp/ /US: roʊp/ N.**سقوط سریع ماسه و پروپانت / جریان همزمان با لوله****Mor:** "rope/" rope / "-ing" verb present tense

Def: Sand and proppant falling through a vertical pipe faster than the downflow of fluid during placement of propping. Bridging may occur.

ماسه و پروپانت در حین قرار دادن تکیه‌گاه، سریع‌تر از جریان رو به پایین سیال، از یک لوله عمودی سقوط می‌کنند. ممکن است پل زدن رخ دهد.

Roughnecks /UK: 'rʌf.nɛk/ /US: 'rʌf.nɛk/ N.**کارکنان دکل / پرسنل عملیاتی حفاری****Mor:** "rough" rough / "neck" neck / "-s" plural, verb form, possessive

Def: (1) Members of the drilling crew who work on the derrick floor and up in the derrick racking pipe. They operate and maintain the drilling engines and the mud pumps. They operate the pipe tongs to break out or unscrew the stands of the drill pipe during "trips." (2) A floor hand in an oil-drilling operation. These workers used

to have a reputation for rowdiness. (3) Drill crew members who work on the derrick floor, screwing together the sections of drill pipe when running or pulling a drill string. (4) Members of the rig crew.

(۱) اعضای خدمه حفاری که روی کف دکل و بالای لوله نگهدارنده دکل کار می‌کنند. آنها موتورهای حفاری و پمپ‌های گل را راه‌اندازی و نگهداری می‌کنند. آنها با انبرهای لوله، پایه‌های لوله مته را در حین "تریپ" (حمله) جدا یا باز می‌کنند. (۲) کارگر کف در عملیات حفاری نفت. این کارگران قبلاً به خاطر شلوغی و بی‌نظمی شهرت داشتند. (۳) اعضای خدمه حفاری که روی کف دکل کار می‌کنند و هنگام کار یا کشیدن رشته مته، قطعات لوله مته را به هم پیچ می‌کنند. (۴) اعضای خدمه دکل.

Royalty /UK: 'rɔɪ.əl.ti/ /US: 'rɔɪ.əl.ti/ N.**حق امتیاز / سهم مالک زمین****Mor:** "royal" royal / "-ty" make noun form

Def: An interest in production free of production costs retained by the lessor.

سهمی در تولید، بدون احتساب هزینه‌های تولید که توسط موجر حفظ می‌شود.

Col: Minimum Royalty, Nonparticipating Royalty, Overriding Royalty, Royalty Interest, Royalty Oil, Royalty Payment

Runaway /UK: 'rʌn.ə.weɪ/ /US: 'rʌn.ə.weɪ/ A. **ورود غیرقابل کنترل لوله مارپیچ به چاه****Mor:** "run" run / "a-" away from / "way" way

Def: Uncontrolled run-in of coiled tubing into a wellbore.

ورود کنترل نشده لوله‌های مارپیچ به درون چاه.

DT: Way (n.), Pathway (n.), Runway (n.), Byway (n.), Freeway (n.)**Runoff** /UK: 'rʌn.ɒf/ /US: 'rʌn.ɑːf/ N. **رواناب سطحی / آب جاری نشده به خاک یا فاضلاب****Mor:** "run" run / "off" off

Def: That part of rain or other precipitation that runs off the surface of a drainage area and does not enter the soil or the sewer system as inflow.

آن بخش از باران یا سایر نزولات جوی که از سطح یک منطقه زهکشی جاری می‌شود و به صورت جریان ورودی وارد خاک یا سیستم فاضلاب نمی‌شود.

Col: Direct Runoff, Runoff Reduction, Storm Runoff, Surface Runoff

S

Sack /UK: sæk/ /US: sæk/ N. کیسه سیمان / ۴۳ کیلوگرم

Mor: "sack" sack

Def: 94 lb of dry cement.

۹۴ پوند سیمان خشک.

Sacrificial /UK: ˌsæk.rɪˈfɪʃ.əl/ /US: ˌsæk.rəˈfɪʃ.əl/ A. آنگستروم / واحد طول
1۰^۱ متر

Mor: "sacr" sacred / "i" connector / "fice/" to make / "i" connector / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: A formed metal bar (zinc, aluminum, etc.) attached by electrical wire to a structure to be protected and buried in conductive soil near that structure.

میله فلزی شکل‌گرفته (روی، آلومینیوم و غیره) که با سیم برق به سازه‌ای که قرار است محافظت شود متصل شده و در خاک رسانای نزدیک آن سازه دفن شده است.

DT: Sacrifice (v.), Sacrificing (v.)

DT: Sacrifice (v.), Sacrificing (v.)

Col: Sacrificial Anode

Saddle /UK: 'sæd.əl/ /US: 'sæd.əl/ N.

زین لوله / رابط خط لوله

Mor: "saddle" saddle

Def: A pipe fitting made in parts to weld or clamp onto a line to create a junction.

نوعی اتصال لوله که از قطعاتی تشکیل شده است تا برای ایجاد اتصال، به یک خط جوش داده شود یا با گیره به آن متصل گردد.

Col: Saddle Bearing

Sag /UK: sæg/ /US: sæg/ V.

ته‌نشینی ذرات در سیال

Mor: "sag" sag

Def: Settling of particles in a fluid.

ته‌نشینی ذرات در یک سیال

Salinity /UK: sə'ln.ə.ti/ /US: sə'ln.ə.ti/ N.

شوری آب / میزان نمک محلول

Mor: "sal" salt / "-ine/" relating to, chemical substance, verb / "-ity" make noun form

Def: One of many tests that measures, either directly or indirectly, the concentration of salt in a sample of water.

یکی از آزمایش‌های فراوانی که غلظت نمک را در یک نمونه آب، چه به طور مستقیم و چه غیرمستقیم، اندازه‌گیری می‌کند.

Col: Salinity Gradient, Salinity Log

Salt /UK: sɒlt/ /US: sɑ:lt/ N.

نمک / کلرید سدیم

Mor: "salt" salt

Def: Specifically sodium chloride but also may be a generic term for most water-soluble salts.

به طور خاص کلرید سدیم، اما همچنین ممکن است یک اصطلاح عمومی برای اکثر نمک‌های محلول در آب باشد.

DT: Saltation ()

Col: Rock Salt, Salt Bed Storage, Salt Bridging Material, Salt Cavern, Salt Dome, Two types of salt domes are recognized, Salt Dome Storage Field, Salt Water Disposal Well, Salt Water, Sized Salt

Sample /UK: 'sɑ:m.pəl/ /US: 'sæm.pəl/ N.

نمونه آزمایشی / نمونه نماینده

Mor: "sample" sample

Def: A portion of a larger quantity used as representative of the whole.

بخشی از یک مقدار بزرگتر که به عنوان نماینده کل استفاده می‌شود.

Col: Bottom Hole Sampler, Composite Sample, Core Sample Core Sample, Grab Sample, Representative Sample, Sample Log, Sample Rate

Sand /UK: sænd/ /US: sænd/ N.

ماسه / لایه ماسه‌ای

Mor: "sand" sand

Def: Specifically a sandstone but is also used in some texts as a general term for the pay zone.

به طور خاص یک ماسه سنگ است، اما در برخی متون به عنوان یک اصطلاح کلی برای منطقه پرداخت نیز استفاده می‌شود.

DT: Desander (), Sandface (), Sandstone ()

Col: Bar-Finger Sand, Berea Sandstone, ClampOn™ Sand Detector, Discontinuous Lenticular Sands, Friable Sand, Laminated Sands, Oil Sand, Ottawa Sand, Resieved Sand, Resin-Coated Sand, Sand Bailer, Sand Consolidation,

Saturation, Percent Saturation, Saturation Exponent, Saturation Pressure

رسوب / جرم معدنی

Scale /UK: 'skeɪl/ /US: 'skeɪl/ N.

Mor: "scale" scale

Def: (1) A combination of mineral salts and bacterial accumulation that sticks to the inside of a collection pipe under certain conditions. Scale, in extreme growth circumstances, creates additional friction loss to the flow of water. Scale may also accumulate on surfaces other than pipes. (2) One

(۱) ترکیبی از نمک‌های معدنی و تجمع باکتری‌ها که تحت شرایط خاصی به داخل لوله جمع‌آوری می‌چسبد. رسوب، در شرایط رشد شدید، باعث ایجاد افت اصطکاکی اضافی در جریان آب می‌شود. رسوب همچنین ممکن است روی سطوحی غیر از لوله‌ها جمع شود. (۲) یک

DT: Scaling (n.), Descale (v.), Scaled (adj.), Scaler (n.)

Col: Iron Scales, Manning Scales, Mill Scale, Mohs Scale, Pilot Scale Study, Scale Converter, Scale Dissolver, Scaled Off, Scale Inhibition Squeeze, Scale Inhibitor, Scale Prediction

جدول مشخصات لوله / رده‌بندی لوله

Schedule /UK: 'fedʒ.u:l/ /US: 'skedʒ.u:l/ N.

Mor: "schedule" schedule

Def: A sizing system of numbers that specifies the inside diameter (ID) and outside diameter (OD) for each diameter pipe. The schedule number is the ratio of internal pressure in psi divided by the allowable fiber stress multiplied by 1000. Typical schedules of iron and steel pipe are schedules 40, 80, and 160. Other forms of piping are divided into various classes with their own schedule schemes.

یک سیستم اندازه‌گیری اعداد که قطر داخلی (ID) و قطر خارجی (OD) را برای هر قطر لوله مشخص می‌کند. عدد رده‌بندی، نسبت فشار داخلی بر حسب psi تقسیم بر تنش مجاز الباف ضربدر ۱۰۰۰ است. رده‌بندی‌های معمول لوله‌های آهنی و فولادی رده‌بندی‌های ۴۰، ۸۰ و ۱۶۰ هستند. سایر اشکال لوله‌کشی به کلاس‌های مختلفی با طرح‌های رده‌بندی خاص خود تقسیم می‌شوند.

DT: Scheduling (n.), Reschedule (v.), Scheduled (adj.), Schedulable (adj.)

Sand Control, Sand Control Screen, Sand Frac, Sand Free Rate, Sanding Back, Sand Line Sand Line, Sand Line Drill, Sand Production, Sand Screen, Sand Trap, Sandy Service, Sheet Sand, Shoestring Sands, Silica Sand, Tar Sands, Tight Sand

Sandstone /UK: 'sænd.stəʊn/ /US: 'sænd.stoʊn/ N.

ماسه‌سنگ / سنگ رسوبی ماسه‌ای

Mor: "sand" sand / "stone" rock

Def: (1) Granular sedimentary rocks with grain sizes between 0.0625 and 2 mm. The pore space where hydrocarbons may be held is between the grains. (2) A compacted sedimentary rock composed mainly of quartz or feldspar; a common rock in which oil, natural gas, and/or water accumulate. (3) Generally considered the most porous and permeable rock and is therefore where scientists usually find oil and gas.

(۱) سنگ‌های رسوبی دانه‌ای با اندازه دانه‌های بین ۰/۰۶۲۵ تا ۲ میلی‌متر. فضای منافذی که هیدروکربن‌ها ممکن است در آن نگهداری شوند، بین دانه‌ها است. (۲) یک سنگ رسوبی فشرده که عمدتاً از کوارتز یا فلدسپات تشکیل شده است؛ سنگی رایج که در آن نفت، گاز طبیعی و/یا آب جمع می‌شود. (۳) عموماً متخلخل‌ترین و نفوذپذیرترین سنگ در نظر گرفته می‌شود و بنابراین دانشمندان معمولاً نفت و گاز را در آنجا پیدا می‌کنند.

DT: Desander (), Sandface ()

Col: Berea Sandstone

Saturation /UK: 'sætʃ.ə.ɪt/ /US: 'sætʃ.ə.ɪt/ V.

اشباع / درصد اشباع

Mor: "sature/" full / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) The extent to which the pore space in a formation contains hydrocarbons or connate water. (2) The extent to which gas is dissolved in the liquid hydrocarbons in a formation.

(۱) میزانی که فضای منافذ در یک سازند حاوی هیدروکربن یا آب همراه است. (۲) میزانی که گاز در هیدروکربن‌های مایع در یک سازند حل شده است.

DT: Isosaturation ()

Col: Critical Saturation Critical Saturation, Fluid Saturation, Gas Saturation, Irreducible Water Saturation Invert Mud, Irreducible Water Saturation, Oil

به یک چارچوب چرخ‌دار (مانند اسکوتر کودک) متصل است. زاویه سپر توسط یک سیستم زنجیر-فنر کنترل می‌شود که سر آب پشت اسکوتر و در نتیجه سرعت تمیز کردن آب جاری در اطراف سپر را تنظیم می‌کند.

DT: Scoot (v.), Scooted (v.)

Col: Using a scooter Flushing Hydraulic Detention Time

Scour /UK: skaʊər/ /US: 'skaʊ.ə/ v.

شستشو / فرسایش بستر دریا

Mor: "scour" scour

Def: The removal or dissolution of parts of the seabed by bottom currents, particularly those by storms. Transportation by currents of the removed material can result in significant movement of masses of sand, silt, and mud on the seafloor. This migration of sediment can "strand" drilling platform supports or wellhead plumbing by erosion of the surrounding support sediments.

جابجایی یا انحلال بخش‌هایی از بستر دریا توسط جریان‌های کف دریا، به ویژه آنهایی که توسط طوفان‌ها ایجاد می‌شوند. حمل مواد جابجا شده توسط جریان‌ها می‌تواند منجر به جابجایی قابل توجه توده‌های شن، لای و گل در کف دریا شود. این مهاجرت رسوبات می‌تواند با فرسایش رسوبات اطراف، پایه‌های سکوها حفاری یا لوله‌های سرچاهی را "محو" کند.

Col: Ice Scour

Scout /UK: skaʊt/ /US: skaʊt/ N.

پیش‌آگهی / خبرچین میدان

Mor: "scout" scout

Def: A person that reports on competitor leasing and drilling activity.

شخصی که در مورد فعالیت‌های اجاره و حفاری رقبا گزارش می‌دهد.

DT: Scouting (n.), Scouted (v.)

Col: Scout Ticket, Scout Tickets

Scraper /UK: 'skreɪ.pər/ /US: 'skreɪ.pə/ N.

تراشنده / پاک‌کننده لوله

Mor: "scrape/" scrape / "-er" person or thing doing action

Scheduling /UK: 'fedju:lɪŋ/ /US: 'skedʒu:lɪŋ/ N. زمان‌بندی / برنامه‌ریزی عملیاتی

Mor: "schedule" schedule / "-ing" verb present tense

Def: Process by which nominations are first consolidated by receipt point and by contract and verified with upstream and downstream parties. If the verified capacity is greater than or equal to the total nominated quantities, all nominated quantities are scheduled. If verified capacity is less than nominated quantities, nominated quantities will be allocated according to scheduling priorities.

فرآیندی که طی آن، ابتدا ظرفیت‌های پیشنهادی بر اساس نقطه دریافت و قرارداد تجمیع شده و با طرف‌های بالادستی و پایین‌دستی تأیید می‌شوند. اگر ظرفیت تأیید شده بیشتر یا مساوی کل مقادیر پیشنهادی باشد، تمام مقادیر پیشنهادی برنامه‌ریزی می‌شوند. اگر ظرفیت تأیید شده کمتر از مقادیر پیشنهادی باشد، مقادیر پیشنهادی طبق اولویت‌های برنامه‌ریزی تخصیص داده می‌شوند.

DT: Schedule (n.), Reschedule (v.), Scheduled (adj.), Schedulable (adj.)

Schist /UK: ʃɪst/ /US: ʃɪst/ N.

شیست / سنگ متامورفیک لایه‌ای

Mor: "schist" schist

Def: A crystalline metamorphic rock that can be split into thick layers because of the bedded mineral arrangements.

سنگ دگرگونی بلوری که به دلیل آرایش لایه‌ای کانی‌ها، می‌تواند به لایه‌های ضخیم تقسیم شود.

DT: Schistose (adj.)

Scooter /UK: 'sku:.tər/ /US: 'sku:.tə/ N. ابزار پاکسازی فاضلاب / اسکوتر فاضلاب

Mor: "scoot" scoot / "-er" person or thing doing action

Def: A sewer cleaning tool whose cleansing action depends on the development of high water velocity around the outside edge of a circular shield. The metal shield is rimmed with a rubber coating and is attached to a framework on wheels (like a child's scooter). The angle of the shield is controlled by a chain-spring system that regulates the head of water behind the scooter and thus the cleansing velocity of the water flowing around the shield.

ابزاری برای تمیز کردن فاضلاب که عمل تمیز کردن آن به ایجاد سرعت بالای آب در اطراف لوله بیرونی یک سپر دایره‌ای بستگی دارد. سپر فلزی با یک پوشش لاستیکی احاطه شده و

(۱) وسیله‌ای که برای نگه‌داشتن یا حذف اجسام معلق یا شناور در فاضلاب استفاده می‌شود. این آشغالگیر دارای منافذی است که عموماً اندازه یکسانی دارند.

DT: Screening (n.), Screened (adj.), Screens (n.), Rescreen (v.)

Col: Mud Flow through Screens, Prepacked Screen, Sand Control Screen, Sand Screen, Screen Scintillation Detector, Screen Analysis, Screen Centralizer, Screening Effect, Screenless Frac, Screen Only Completion, Screen Out, Screen Table, Tell Tale Screen, Tip Screen Out, Vent Screen

تصفیه / زدودن آلاینده‌ها

Scrub /UK: skɹʌb/ /US: skɹʌb/ V.

Mor: "scrub" scrub

Def: Removal of components (gas, liquids, or solids) from the methane achieved by surface equipment (scrubbers).

حذف اجزا (گاز، مایعات یا جامدات) از متان که توسط تجهیزات سطحی (اسکرابرها) انجام می‌شود.

DT: Scrubber (n.), Scrubbing (n.), Scrubbed (adj.)

Col: Packed Bed Scrubber

دستگاه تصفیه / اسکرابر گاز و هوا

Scrubber /UK: 'skɹʌb.ə/ /US: 'skɹʌb.ə/ N.

Mor: "scrub" scrub / "-er" person or thing doing action

Def: (1) A reactor that removes various components from produced gas. (2) Equipment that causes the separation of liquid and gaseous phases in a fluid stream. The separation is usually based on density differences of the two phases and can take place using gravity force, induced centrifugal force, etc. (3) System to reduce noxious substances from a flowing stream of air, usually filled with plates or packing, through which scrubbing fluid flows countercurrent or cross-current to the path of the contaminated air.

(۱) رآکتوری که اجزای مختلف را از گاز تولیدی حذف می‌کند. (۲) تجهیزاتی که باعث جداسازی فازهای مایع و گازی در یک جریان سیال می‌شوند. جداسازی معمولاً بر اساس اختلاف چگالی دو فاز انجام می‌شود و می‌تواند با استفاده از نیروی جاذبه، نیروی گریز از مرکز القایی و غیره انجام شود. (۳) سیستمی برای کاهش مواد مضر از جریان هوای جاری، که معمولاً با صفحات یا پکینگ پر می‌شود و از طریق آن سیال شستشو دهنده در خلاف جهت یا در جهت مخالف جریان هوای آلوده جریان می‌یابد.

Def: (1) A device used to remove downhole deposits. (2) Device that is inserted into a pipe in order to run through its bore.

(۱) وسیله‌ای که برای حذف رسوبات ته چاه استفاده می‌شود. (۲) وسیله‌ای که در لوله قرار داده می‌شود تا از سوراخ آن عبور کند.

DT: Scrape (v.), Scraped (v.), Scraping (n.)

Col: Casing Scraper, Paraffin Scraper or Scratcher, Scraper Trap

ابزار پاک‌کننده / برس لوله

Mor: "scratch" scratch / "-er" person or thing doing action

Def: A device with bristles or wires that is used to remove mud cake, soft deposits, etc.

وسيله‌ای با موهای زبر یا سیم که برای از بین بردن کیک گل، رسوبات نرم و غیره استفاده می‌شود.

DT: Scratch (v.), Scratched (adj.), Scratching (n.), Scratchers (n.)

Col: Paraffin Scraper or Scratcher

مکانیزم پاک‌کننده / تراشنده دیواره چاه

Scratchers

Mor: "scratch" scratch / "-er" person or thing doing action / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Mechanical methods of physically removing mud cake from the borehole wall.

روش‌های مکانیکی برای حذف فیزیکی کیک گل از دیواره چاه

DT: Scratch (v.), Scratcher (n.), Scratched (adj.), Scratching (n.)

توری / غربال فاضلاب

Screen /UK: skri:n/ /US: skri:n/ N.

Mor: "screen" screen

Def: (1) A device used to retain or remove suspended or floating objects in wastewater. The screen has openings that are generally uniform in size.

DT: Scrub (v.), Scrubbing (n.), Scrubbed (adj.)

Col: Packed Bed Scrubber

Scrubbing

شستشو و تصفیه / عملیات اسکراب

Mor: "scrub" scrub / "-ing" verb present tense

Def: Purification of a gas or liquid by washing it in a tower.

خالص‌سازی گاز یا مایع با شستشوی آن در یک برج.

DT: Scrub (v.), Scrubber (n.), Scrubbed (adj.)

Scum /UK: skʌm/ /US: skʌm/ N.

کف / لایه شناور آلاینده

Mor: "scum" scum

Def: A layer or film of foreign matter (such as grease, oil) that has risen to the surface of water or wastewater; a residue deposited on the ledge of a sewer, channel, or wet well at the water surface; a mass of solid matter that floats on the surface.

لایه یا غشایی از ماده خارجی (مانند گریس، روغن) که به سطح آب یا فاضلاب رسیده است؛ باقیمانده‌ای که روی لبه فاضلاب، کانال یا چاه مرطوب در سطح آب رسوب کرده است؛ توده‌ای از ماده جامد که روی سطح شناور است.

DT: Scummed (adj.), Scumming (n.)

Seal /UK: si:l/ /US: si:l/ N.

سد سنگی / لایه غیرقابل نفوذ

Mor: "seal" seal

Def: A rock seal that is sufficiently impermeable to prevent leakage of hydrocarbons from a trap.

آب‌بند سنگی که به اندازه کافی نفوذناپذیر است تا از نشت هیدروکربن‌ها از تله جلوگیری کند.

DT: Sealing (n.), Sealed (adj.), Reseal (v.), Maraseal ()

Col: Ball Sealers, Dynamic Seal, Face Seal, Metal-to-Metal Seal, Secondary

Cementing Seal Assembly, Seal Bore Extension, Seal Bore Packer, Sealing Fault, Seal Ram, Seal Rock, Seal Swelling, Seal-Tite, Static Seal, Tubing Seal Bore Receptacle

Sediment /UK: 'sed.i.mənt/ /US: 'sed.ə.mənt/ N.

رسوب / ته‌نشست

Mor: "sed" sit / "i" connector / "-ment" state of being, act of

Def: Soil that had been washed or eroded from a land surface.

خاکی که از سطح زمین شسته یا فرسایش یافته است.

DT: Sedimentation (n.), Sedimented (adj.), Sedimenting (v.), Sedimentary ()

Col: Basic Sediment and Water, Chemical Sediment, Fragmental Source Sedimentary, Sedimentary Basin, Sedimentary Rocks, Sedimentation Basin

Sedimentary /UK: ,sed.i'men.tər.i/ /US: ,sed.ə'men.tə.i/ A.

رسوبی / سنگ‌های رسوبی

Mor: "sed" sit / "i" connector / "-ment" state of being, act of / "-ary" person, thing, adjective

Def: Deposit made up of pieces of other rocks.

رسوبی که از قطعات سنگ‌های دیگر تشکیل شده است.

DT: Sediment (n.), Sedimentation (n.), Sedimented (adj.), Sedimenting (v.)

Col: Fragmental Source Sedimentary, Sedimentary Basin, Sedimentary Rocks

Sedimentation /UK: ,sed.i'men'teɪ.jən/ /US: ,sed.ə'men'teɪ.jən/ N. ته‌نشینی / فرآیند رسوب‌گذاری

Mor: "sed" sit / "i" connector / "-ment" state of being, act of / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process of settling and depositing of suspended matter carried by wastewater. Sedimentation usually occurs by gravity when the velocity of the wastewater is reduced below the point at which it can transport the suspended material.

by reflecting sound waves from the rock strata.

(۱) ابزاری برای شناسایی تجمعات زیرزمینی نفت یا گاز طبیعی با ارسال و اندازه‌گیری بازگشت انرژی یا امواج صوتی. این یک فرآیند با کمک رایانه است که ساختارهای رسوبی را نقشه‌برداری می‌کند تا به برنامه‌ریزی برنامه‌های حفاری کمک کند. (۲) یک تکنیک اکتشافی که می‌تواند با بازتاب امواج صوتی از لایه‌های سنگ، ساختارها و تله‌های مخزنی بالقوه را پیدا کند.

DT: Seismograph (n.), Seismology (n.), Seismogram (n.), Microseismic (n.)

Col: Multicomponent Seismic, Seismic Exploration, Seismic Lines, Seismic Program, Seismic Studies, Seismic Survey, Three-Dimensional Seismic, Vertical Seismic Profile

زلزله‌نگار / ثبت‌کننده ارتعاشات زمین

Mor: "seism" shake, earthquake / "o" connector / "graph" write

Def: (1) A device that records vibrations from the earth. In the exploration for oil and gas, a seismograph records shock waves set off by explorations detonated in the shot holes and picked up by geophones. This allows geoscientists to develop a map of the rock formations below the earth's surface. (2) A seismograph amplifies and records the electrical signal and produces a picture or seismogram. (3) A device that records vibrations (natural or man-made) in the earth. With interpretation, the data can give information on buried strata.

(۱) دستگاهی که ارتعاشات زمین را ثبت می‌کند. در اکتشاف نفت و گاز، لرزه‌نگار امواج ضربه‌ای ایجاد شده توسط مواد منفجره در چاه‌های حفاری را ثبت می‌کند و توسط ژئوفون‌ها دریافت می‌شوند. این به دانشمندان علوم زمین اجازه می‌دهد تا نقشه‌ای از سازندهای سنگی زیر سطح زمین تهیه کنند. (۲) لرزه‌نگار سیگنال الکتریکی را تقویت و ثبت می‌کند و یک تصویر یا لرزه‌نگاشت تولید می‌کند. (۳) دستگاهی که ارتعاشات (طبیعی یا مصنوعی) در زمین را ثبت می‌کند. با تفسیر، داده‌ها می‌توانند اطلاعاتی در مورد لایه‌های مدفون ارائه دهند.

DT: Seismic (adj.), Seismology (n.), Seismogram (n.), Microseismic (n.)

DT: Graphite (n.), Graphitic (adj.), Graphitization (n.)

فرآیند ته‌نشینی و رسوب مواد معلق حمل شده توسط فاضلاب. رسوب‌گذاری معمولاً زمانی که سرعت فاضلاب به پایین‌تر از نقطه‌ای که می‌تواند مواد معلق را حمل کند کاهش می‌یابد، توسط نیروی ثقل رخ می‌دهد.

DT: Sediment (n.), Sedimented (adj.), Sedimenting (v.), Sedimentary (n.)

Col: Sedimentation Basin

تلقیح / افزودن ذرات شتاب‌دهنده رسوب

Mor: "seed" seed / "-ing" verb present tense

Def: Introducing very small particles in the liquid that accelerate the development of scale or other precipitates.

وارد کردن ذرات بسیار ریز در مایع که باعث تسریع تشکیل رسوب یا سایر رسوبات می‌شوند.

DT: Seed (n.), Seed (v.), Seeded (adj.)

تراوش / نشت طبیعی

Mor: "seep" seep

Def: A natural site, generally small, where water or oil percolates slowly to the land surface or into a stream, lake, or ocean.

یک مکان طبیعی، معمولاً کوچک، که در آن آب یا نفت به آرامی به سطح زمین یا به داخل یک نهر، دریاچه یا اقیانوس نفوذ می‌کند.

DT: Seepage (n.), Seeped (v.), Seeping (n.), Seeps (n.)

Col: Natural Seep

لرزه‌ای / ژئوفیزیک لرزه‌ای

Mor: "seism" shake, earthquake / "-ic" adjective

Def: (1) A tool for identifying underground accumulations of oil or natural gas by sending and measuring the return of energy or sound waves. It is a computer-assisted process that maps sedimentary structures to assist in planning drilling programs. (2) An exploration technique that can find structures and potential reservoir traps

Seismology /UK: saiz'mol.ə.dʒi/ /US: saiz'mɑːlə.dʒi/ N.زلزله‌شناسی / علم
لرزه‌نگاری**Mor:** "seism" shake, earthquake / "o" connector / "log" speech, word, idea / "-y" state of, process of

Def: The science of study of the rocks below the surface of the earth.

علم مطالعه سنگ‌های زیر سطح زمین.

DT: Seismic (adj.), Seismograph (n.), Seismogram (n.), Microseismic ()**DT:** Analog (n.), Analogous (adj.), Analogize (v.)**Separation** /UK: .sep.ər'ei.jən/ /US: .sep.ə'rei.jən/ N.

جداسازی / تفکیک

Mor: "separ" divide / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process of separating liquid and gas hydrocarbons and water. This is typically accomplished in a pressure vessel at the surface, but newer technologies allow separation to occur in the wellbore under certain conditions.

فرآیند جداسازی هیدروکربن‌های مایع و گاز و آب. این کار معمولاً در یک مخزن تحت فشار در سطح انجام می‌شود، اما فناوری‌های جدیدتر امکان جداسازی را در دهانه چاه تحت شرایط خاص فراهم می‌کنند.

DT: Separator (n.), Separate (v.), Separated (adj.), Separating (n.), Reseparate (v.)**Col:** Downhole Separation, Wet after Lease Separation**Separator**

جداکننده / دستگاه جداسازی گاز و مایع

Mor: "separ" divide / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: Gas anchor or separator used in front of a pump to deflect most of the free gas to improve pump efficiency.

لنگر یا جداکننده گاز که در جلوی پمپ برای منحرف کردن بیشتر گاز آزاد و بهبود راندمان پمپ استفاده می‌شود.

DT: Separate (v.), Separated (adj.), Separating (n.), Reseparate (v.)**Col:** Droplet Separator, Dust Separator, Production Separator, Separator Gas, Separator Pressure, Test Separator**Sequestration** /UK: .si.kwes'trei.jən/ /US: .si.kwes'trei.jən/ N.مسدودسازی /
تثبیت شیمیایی**Mor:** "se-" away from / "quest" search / "-er" forms verb or adjective / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: To tie up ions into a complex micelle or molecule and prevent or slow precipitation of materials.

برای پیوند دادن یون‌ها به یک میسل یا مولکول پیچیده و جلوگیری یا کاهش رسوب مواد.

DT: Sequester (v.), Sequestered (adj.), Sequestering (n.)**Col:** Carried Working Interest Carbon Sequestration**Service** /UK: 'sɜː.vɪs/ /US: 'sɜː.vɪs/ N.

مشترک / سرویس‌دهی آب

Mor: "serve/" watch, attend to / "-ice" person, quality of being, action

Def: Any individual person, group of persons, thing, or groups of things served with water through a single pipe, gate, valve, or similar means of transfer from a main distribution system.

هر شخص، گروهی از افراد، چیز یا گروه‌هایی از چیزها که از طریق یک لوله، دریچه، شیر یا وسایل مشابه از یک سیستم توزیع اصلی به آنها آب رسانده شود.

DT: Conservation (n.), Conserve (v.), Conserved (adj.)**Col:** Agency Service, Ancillary Services, API Service Classification, Balancing Service, Class of Service, Interruptible Service, Minerals Management Service, Multiservice Vessel, Normal Fault No-Notice Service, Oil Field Services, Sandy Service, Service Drop, Service Pipe, Service Well, Service Zone Completion, Special Naphthas Sour Service, Sour Service Rating

تشکیل شده‌اند و شامل مواد با درجه سیلت و رس هستند. (۲) یک سنگ رسوبی بسیار ریزدانه که از طریق تثبیت و فشرده‌سازی رس، سیلت یا گل تشکیل شده است. این سنگ دارای ...

DT: Shaly (adj.)

Col: Black Shale, Gray Shale, Oil Shale, Shale Set Pipe, Shale Control Inhibitor, Shale Gas, Shale Oil, Shale Shaker, Sloughing Shale

Sheath /UK: ʃi:θ/ /US: ʃi:θ/ N.

روکش / غلاف محافظ

Mor: "sheath" sheath

Def: A jacket or armor, often around a logging cable, a gauge cable, or a pump cable.

یک ژاکت یا زره، اغلب در اطراف کابل قطع درختان، کابل گیج یا کابل پمپ.

DT: Sheathed (adj.), Sheathing (n.), Resheath (v.)

Sheen /UK: ʃi:n/ /US: ʃi:n/ N.

لایه روغن روی آب / درخشش روغنی

Mor: "sheen" sheen

Def: A visually apparent oil layer on water. Depending on the hydrocarbon type, sheens can develop with as little as 50–100 ppm.

یک لایه روغنی که از نظر بصری روی آب قابل مشاهده است. بسته به نوع هیدروکربن، درخشندگی می‌تواند با غلظتی به کمی ۵۰ تا ۱۰۰ ppm ایجاد شود.

DT: Sheeny (adj.)

Shielded /UK: ʃi:ld/ /US: ʃi:ld/ N.

محافظدار / دارای شیلد الکترومغناطیسی

Mor: "shield" shield / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: Metallic foil or multiwire screen mesh that is used to prevent electromagnetic fields from penetrating or exiting a transmission cable.

فویل فلزی یا توری چند سیمه که برای جلوگیری از نفوذ یا خروج میدان‌های الکترومغناطیسی از کابل انتقال استفاده می‌شود.

Setback /UK: 'set.bæk/ /US: 'set.bæk/ N.

کاهش مصرف / عقب‌نشینی تجهیزات

Mor: "set" set / "back" back

Def: (1) Reduction of heating or cooling during hours when a building is unoccupied. (2) Pulling tubing and stand back in the vertical racks on the rig.

(۱) کاهش گرمایش یا سرمایش در ساعاتی که ساختمان خالی از سکنه است. (۲) کشیدن لوله و قرار گرفتن در قفسه‌های عمودی روی دکل.

DT: Set (v.), Set (n.), Setting (n.), Setted (adj.), Reset (v.)

DT: Back (n.), Back (v.), Backed (adj.), Backing (n.), Backfill (v.)

Col: Lease Setback

Shaker /UK: 'ʃeɪ.kər/ /US: 'ʃeɪ.kə/ N.

لرزاننده / الک وایبرهای

Mor: "shake/" shake / "-er" person or thing doing action

Def: A piece of drilling equipment, usually with a vibrating screen, where drill cuttings are removed from the flowing mud.

قطعه‌ای از تجهیزات حفاری، معمولاً دارای یک سرند لرزان، که در آن خرده‌های حفاری از گل روان جدا می‌شوند.

DT: Shake (v.), Shaking (n.), Shaken (adj.)

Col: Shale Shaker

Shale /UK: ʃeɪl/ /US: ʃeɪl/ N.

سنگ رسی / شیل

Mor: "shale" flat rock

Def: (1) A common sedimentary rock with porosity but little matrix permeability. Shales are one of the petroleum source rocks. Shales usually consist of particles finer than sand grade (less than 0.0625 mm) and include both silt and clay grade material. (2) A very fine-grained sedimentary rock formed by the consolidation and compression of clay, silt, or mud. It has a

(۱) یک سنگ رسوبی رایج با تخلخل اما نفوذپذیری کم ماتریس. شیل‌ها یکی از سنگ‌های منشأ نفت هستند. شیل‌ها معمولاً از ذراتی ریزتر از درجه ماسه (کمتر از ۰/۰۶۲۵ میلی‌متر)

DT: Shield (n.), Shield (v.), Shielding (n.), Reshield (v.)

Shipper /UK: 'ʃɪp.ər/ /US: 'ʃɪp.ə/ N.

فرستنده گاز / حمل‌کننده

Mor: "ship(p)" large boat / "-er" person or thing doing action

Def: Any gas market participant that holds a contract to transport gas on a pipeline or local distribution company.

هر شرکت‌کننده در بازار گاز که قراردادی برای انتقال گاز از طریق خط لوله یا شرکت توزیع محلی دارد.

DT: Ship (v.), Shipping (n.), Shipped (adj.)

Col: Acquiring Shipper

Shoe /UK: ʃuː/ /US: ʃuː/ N.

هدایت‌کننده / کفش لوله

Mor: "shoe" shoe

Def: The end of the casing, usually called a guide shoe that helps insert the casing through the drilled hole.

انتهای غلاف، که معمولاً کفشک راهنما نامیده می‌شود و به عبور غلاف از سوراخ ایجاد شده کمک می‌کند.

DT: Shoeing (n.), Shoed (adj.)

Col: Burning Shoe, Casing Shoe, Casing Shoe Test, Float Shoe, Guide Shoe, Half Muleshoe, Mule Shoe, Open Shoe, Shoe Joint, Shoestring Sands, Shoe Test, Shoe Track

Short /UK: ʃɔːt/ /US: ʃɔːrt/ A.

تن کوتاه / واحد وزن کوتاه

Mor: "short" short

Def: A short ton is 2000 lb.

یک تن کوچک ۲۰۰۰ پوند است.

DT: Shortage (n.), Shorten (v.), Shortfall (n.)

Col: Short-Circuiting, Short Radius, Short String, Short-Term Supplies, Short Trip

Shoulder /UK: 'ʃəʊl.dər/ /US: 'ʃoʊl.də/ N.

شانه ابزار / سطح توقف ابزار

Mor: "shoulder" shoulder

Def: A surface on a downhole tool on which an upper tool or piece of equipment will stop.

سطحی روی ابزار درون‌چاهی که ابزار یا قطعه‌ای از تجهیزات بالایی روی آن متوقف می‌شود.

DT: Shouldered (adj.), Shouldering (v.)

Col: Shoulder Off

Show /UK: ʃəʊ/ /US: ʃoʊ/ V.

نشانه هیدروکربن / حضور هیدروکربن

Mor: "show" show

Def: Cuttings or returning fluids with a hydrocarbon content above normal background level.

برش‌ها یا سیالات برگشتی با محتوای هیدروکربنی بالاتر از سطح زمینه طبیعی.

DT: Showing (n.), Showed (adj.)

Col: Gas Show, Shown Incorrectly as md)

Shredding

خرد کردن / قطعه‌قطعه‌سازی

Mor: "shred(d)" shred / "-ing" verb present tense

Def: A mechanical treatment process that cuts large pieces of wastes into smaller pieces so they won't plug pipes or damage equipment (comminution).

یک فرآیند تصفیه مکانیکی که قطعات بزرگ زباله را به قطعات کوچکتر خرد می‌کند تا لوله‌ها را مسدود نکنند یا به تجهیزات آسیب نرسانند (خرد کردن).

DT: Shred (v.), Shred (n.), Shredded (adj.)

مسیر جانبی / چاه جانبی

Sidetrack /UK: 'saɪd.træk/ /US: 'saɪd.træk/ V.**Mor:** "side" side / "track" footprint, trace

Def: (1) A second (or higher) attempt to drill a wellbore after the first wellbore has been junked. This saves redrilling the top part of the hole but requires drop back to a smaller wellbore size in the sidetrack. Also can be a second wellbore. (2) A wellbore segment extending from a wellbore intersection along a wellbore path to a different wellbore bottom-hole from any previously existing wellbore bottom-holes. (3) The well activity of drilling a new wellbore segment from a wellbore intersection to a new wellbore bottom-hole or target.

(۱) تلاش دوم (یا بیشتر) برای حفر چاه پس از تخلیه چاه اول. این کار باعث صرفه‌جویی در حفاری قسمت بالای چاه می‌شود، اما نیاز به بازگشت به چاه با اندازه کوچکتر در مسیر فرعی دارد. همچنین می‌تواند یک چاه دوم باشد. (۲) یک قطعه چاه که از تقاطع چاه در امتداد مسیر چاه تا یک چاه ته چاه متفاوت از هر چاه ته چاه موجود قبلی امتداد دارد. (۳) فعالیت چاه برای حفر یک قطعه چاه جدید از تقاطع چاه تا یک چاه ته چاه جدید یا هدف.

DT: Sidetracking (n.)**DT:** Track (n.), Tracking (n.), Trackable (adj.), Tracker (n.)**Col:** Sidetrack Shutdown, Sidetrack Drilling

لایه افقی سنگ آذرین

Sill /UK: sɪl/ /US: sɪl/ N.**Mor:** "sill" sill

Def: Horizontal intrusion of igneous rock.

نفوذ افقی سنگ آذرین.

رس ریز / سیلت

Silt /UK: sɪlt/ /US: sɪlt/ N.**Mor:** "silt" silt

Def: Small sediment, usually 2–74 µm (200 mesh) particles.

رسوبات کوچک، معمولاً ذرات ۲ تا ۷۴ میکرومتر (۲۰۰ مش).

DT: Silty (adj.), Siltation (n.)**Col:** Silt-Stabilized Emulsion

میگوی آزمایشی / میگو برای تست سمیت

Shrimp /UK: ʃrɪmp/ /US: ʃrɪmp/ N.**Mor:** "shrimp" shrimp

Def: Mysid shrimp used for toxicity tests.

میگوی میسید که برای آزمایش‌های سمیت استفاده می‌شود.

DT: Shrimping (n.), Shrimpy (adj.)**Col:** Mysid Shrimp

کاهش حجم گاز / انقباض گاز طبیعی

Shrinkage /UK: 'ʃrɪŋ.kɪdʒ/ /US: 'ʃrɪŋ.kɪdʒ/ N.**Mor:** "shrink" shrink / "-age" relating to

Def: The reduction in volume of wet natural gas due to the removal of natural gas liquids, hydrogen sulfide, carbon dioxide, water vapor, and other impurities from the natural gas.

کاهش حجم گاز طبیعی مرطوب به دلیل حذف مایعات گاز طبیعی، سولفید هیدروژن، دی اکسید کربن، بخار آب و سایر ناخالصی‌ها از گاز طبیعی.

DT: Shrink (v.), Shrunk (adj.)**Col:** Shrinkage Factor

پوشش هدایت‌کننده / شراود

Shroud /UK: ʃraʊd/ /US: ʃraʊd/ N.**Mor:** "shroud" shroud

Def: A device that directs fluids across a downhole pump motor for cooling or directs gas away from the liquid intake.

وسیله‌ای که سیالات را برای خنک‌سازی از میان موتور پمپ درون‌چاهی عبور می‌دهد یا گاز را از ورودی مایع دور می‌کند.

DT: Shrouded (adj.), Shrouding (n.)

Def: A highly viscous substance formed by microbial growth.

ماده‌ای بسیار چسبناک که از رشد میکروبی تشکیل می‌شود.

DT: Slime (n.), Slimy (adj.), Slimed (v.)

Slippage /UK: 'slɪp.ɪdʒ/ /US: 'slɪp.ɪdʒ/ N.

سرخوردگی فازها / اسلیپیج

Mor: "slip(p)" slip / "-age" relating to

Def: Where two phases travel in the same direction but at different velocities.

جایی که دو فاز در یک جهت اما با سرعت‌های مختلف حرکت می‌کنند.

DT: Slip (n.), Slipped (v.), Slipping (v.)

Col: Meter Slippage

Slips /UK: slɪp/ /US: slɪp/ V.

گیره چاه / اسلیپ‌ها

Mor: "slip(p)" slip / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Devices (usually containing steel teeth) that hold the pipe. Capable of suspending heavy pipe string loads.

وسایلی (معمولاً حاوی دندان‌های فولادی) که لوله را نگه می‌دارند. قادر به معلق نگه داشتن بارهای سنگین رشته لوله هستند.

DT: Slip (n.), Slippage (n.), Slipped (v.), Slipping (v.)

Col: Nonmarking Slips, Stationary Slips

Sludge /UK: slʌdʒ/ /US: slʌdʒ/ N.

لجن / رسوب غلیظ

Mor: "sludge" sludge

Def: (1) A very viscous, usually solids, stabilized emulsion. Often triggered by ferric iron and an asphaltenic oil after an acid job. (2) The soft deposits, usually dark colored, formed in lubrication systems, mainly consisting of oxidized lubricating oil components, water, and in internal combustion engines; carbonaceous residues from fuel combustion. (3) The residue left after treatment in the refinery of petro-

Skid /UK: skɪd/ /US: skɪd/ V.

جابه‌جایی چاه / اسکید

Mor: "skid" skid

Def: Move a well to a close-by location with minimum rig down of equipment.

چاه را به مکانی نزدیک با حداقل تجهیزات دکل منتقل کنید.

DT: Skidding (v.), Skidder (n.)

Col: Heavy Load Skidding System

Skin /UK: skɪn/ /US: skɪn/ N.

شاخص انسداد / اسکین چاه

Mor: "skin" skin

Def: A dimensionless estimation of obstruction to flow. An undamaged well would have a skin of zero. A damaged well has a positive skin above zero and a stimulated well has a negative skin.

یک تخمین بدون بعد از انسداد جریان. یک چاه سالم دارای پوسته صفر است. یک چاه آسیب دیده دارای پوسته مثبت بالای صفر و یک چاه تحریک شده دارای پوسته منفی است.

DT: Skinned (adj.), Skinning (v.)

Col: RDT Rate-Dependent Skin, Skin Damage, Skin Frac

Slate /UK: slɛt/ /US: slɛt/ N.

شیل دگرگون / سنگ لوح

Mor: "slate" slate

Def: Metamorphic shale rock with fractures or cleavage planes.

سنگ شیل دگرگونی با شکستگی‌ها یا صفحات رخ.

DT: Slated (adj.), Slating (v.)

Slimes

لجن میکروبی / مواد لزج

Mor: "slime" slime / "-s" plural, verb form, possessive

DT: Slurrying (v.), Slurried (adj.)

Col: Cement Slurry Density, Slurry Packing

Snubbing

فشارگذاری لوله / اسنابینگ

Mor: "snub(b)" snub / "-ing" verb present tense

Def: Forcing pipe into a well against the effects of wellhead pressure.

فشار دادن لوله به داخل چاه در برابر اثرات فشار سر چاه.

DT: Snub (v.), Snubbed (adj.)

Col: Snubbing Basket, Snubbing Job, Snubbing Stack

Soak /UK: səʊk/ /US: soʊk/ V.

خیساندن / جذب توسط محلول

Mor: "soak" soak

Def: Allowing a solvent to be in contact with a deposit for a period of time.

اجازه دادن به یک حلال برای تماس با رسوب برای مدت زمانی.

DT: Soaking (n.), Soaked (adj.)

Soap /UK: səʊp/ /US: soʊp/ N.

صابون / نمک اسید چرب

Mor: "soap" soap

Def: (1) A general term for the salt of a metal and a fatty acid. The soaps of lithium, calcium, barium, and aluminum are the principle thickeners used in grease making. (2) A soap is a type of surfactant that is derived from the saponification reaction (hydrolysis) of a vegetable oil. A soap has a carboxylate group on the end that can form a complex with calcium ions in hard water. (This causes soaps to form precipitates giving rise to "soap scum.") Soaps are often called fatty acid salts.

(۱) یک اصطلاح کلی برای نمک یک فلز و یک اسید چرب. صابون‌های لیتیوم، کلسیم، باریم و آلومینیوم، غلیظ‌کننده‌های اصلی مورد استفاده در ساخت گریس هستند. (۲) صابون نوعی سورفکتانت است که از واکنش صابونی شدن (هیدرولیز) یک روغن گیاهی مشتق می‌شود. صابون دارای یک گروه کربوکسیلات در انتها است که می‌تواند در آب سخت با

leum oils to remove impurities. Also an insoluble degradation product of crankcase oils. (4) The settleable solids separated from liquids during processing or the deposits of foreign materials on the bottoms of streams or other bodies of water.

(۱) امولسیون بسیار چسبناک، معمولاً جامد و پایدار. اغلب توسط آهن فربک و روغن آسفالتین پس از اسیدکاری ایجاد می‌شود. (۲) رسوبات نرم، معمولاً تیره رنگ، که در سیستم‌های روانکاری تشکیل می‌شوند و عمدتاً شامل اجزای روغن روانکاری اکسید شده، آب و در موتورهای احتراق داخلی هستند؛ بقایای کربنی حاصل از احتراق سوخت. (۳) باقیمانده پس از تصفیه روغن‌های نفتی در پالایشگاه برای حذف ناخالصی‌ها. همچنین یک محصول نامحلول تخریب روغن‌های محفظه میل لنگ. (۴) جامدات قابل ته‌نشینی که در حین پردازش از مایعات جدا می‌شوند یا رسوبات مواد خارجی در کف نهرها یا سایر منابع آب.

DT: Sludgy (adj.), Sludging (v.)

Col: Activated Sludge, Activated Sludge Process, Engine Sludge, Return Sludge, Return Sludge Ratio, Rising Sludge, Seed Sludge, Sludge Digestion Sliding Time, Sludge Digestion, Sludge Gasification, Sludge Volume Index

Slug /UK: slʌg/ /US: slʌg/ N.

پالس سیال / اسلاگ

Mor: "slug" slug

Def: (1) A volume of gas or liquids that moves through the well and the production facility. A well that flows alternating volumes of water and gas is slugging. (2) Intermittent releases or discharges of wastewater.

(۱) حجمی از گاز یا مایعات که از طریق چاه و تأسیسات تولید حرکت می‌کند. چاهی که حجم‌های متناوبی از آب و گاز را جریان می‌دهد، چاه ضربه‌ای (slugging) نامیده می‌شود. (۲) رهاسازی یا تخلیه متناوب فاضلاب.

DT: Slugging (v.), Slugged (adj.), Slugcatcher ()

Col: Slug Flow

Slurry /UK: 'slʌr.i/ /US: 'slɜː.i/ N.

دوغاب / مخلوط مایع و جامد

Mor: "slur(r)" slur / "-y" state of, process of

Def: A mixture of a liquid and solids.

مخلوطی از یک مایع و یک جامد.

یون‌های کلسیم تشکیل کمپلکس دهد. (این امر باعث می‌شود صابون‌ها رسوباتی تشکیل دهند که منجر به "کف صابون" می‌شود.) صابون‌ها اغلب نمک‌های اسید چرب نامیده می‌شوند.

DT: Soaped (adj.), Soaping (n.)

Col: Common soaps are as follows, Sodium palmitate Soap Stick

Solids /UK: 'sɒl.ɪd/ /US: 'sɑːl.ɪd/ A.

ذرات جامد / مواد معلق

Mor: "sol" whole / "-id" state of / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Fine solid particles intermediate between suspended and dissolved solids, or the difference between the total suspended solids and the settleable solids.

ذرات جامد ریز حد واسط بین جامدات معلق و محلول، یا تفاوت بین کل جامدات معلق و جامدات قابل ته نشینی.

DT: Consolidate (v.), Consolidated (adj.), Consolidation (n.), Biosolids ()

Col: Mixed Liquor Suspended Solids, Mixed Liquor Volatile Suspended Solids, Settleable Solids, Solids Concentration, Sonic Log Solids Retention Time, Suspended Solids, Total Dissolved Solids, Total Suspended Solids, Volatile Solids

Solvent /UK: 'sɒl.vənt/ /US: 'sɑːl.vənt/ A.

حلال / ماده حل‌کننده

Mor: "solve/" disperse, loosen / "-ent" adjective

Def: A substance that will dissolve a solid. In the oil field, oil-based solvents may range from xylene for asphaltene and sludges to kerosene and diesel/xylene mixtures for paraffins.

ماده‌ای که یک جامد را در خود حل می‌کند. در میدان نفتی، حلال‌های پایه نفتی ممکن است از زایلین برای آسفالتین‌ها و لجن‌ها تا نفت سفید و مخلوط‌های دیزل/زایلین برای پارافین‌ها متغیر باشند.

DT: Solventize (v.), Solventized (adj.)

Col: Fuels Solvent Deasphalting, Mutual Solvent, Selective Solvent, Solvent Dewaxing, Solvent Refined, Solvent Refining

Sorting /UK: sɔ:t/ /US: sɔ:rt/ N.

درجه‌بندی / تفکیک ذرات

Mor: "sort" sort / "-ing" verb present tense

Def: A relative comparison of the formation to determine if there is a large difference between the size of the largest articles and the size of the smallest particles.

مقایسه نسبی سازند برای تعیین اینکه آیا تفاوت زیادی بین اندازه بزرگترین قطعات و اندازه کوچکترین ذرات وجود دارد یا خیر.

DT: Sort (v.), Sorted (adj.)

Sour /UK: saʊər/ /US: saʊr/ A.

ترش / حاوی سولفور

Mor: "sour" sour

Def: (1) Crude oils containing a large amount of sulfur and sulfur compounds, which break down in refining to liberate troublesome quantities of corrosive sulfur compounds. (2) Gasoline, naphthas, and other refined oils containing hydrogen sulfide or other sulfur compounds. (3) H₂S containing.

(۱) نفت خام حاوی مقدار زیادی گوگرد و ترکیبات گوگردی که در پالایش تجزیه شده و مقادیر دردسرسازی از ترکیبات گوگردی خورنده آزاد می‌کنند. (۲) بنزین، نفتا و سایر نفت‌های تصفیه شده حاوی سولفید هیدروژن یا سایر ترکیبات گوگردی. (۳) حاوی H₂S.

DT: Souring (n.), Soured (adj.)

Col: Biogenic Source, Fragmental Source Sedimentary, Source Potential, Source Rock, Sour Crude, Sour Gas, Special Naphthas Sour Service, Sour Service Rating

Spacer /UK: 'speɪ.sə/ /US: 'speɪ.sə/ N.

فاصله‌گذار / سیال جداکننده

Mor: "space/" space / "-er" person or thing doing action

Def: A fluid used between two fluids to prevent contamination.

مایعی که بین دو سیال برای جلوگیری از آلودگی استفاده می‌شود.

DT: Spacing (n.), Spaced (adj.)

Col: Transitional Spacer

است.

DT: Spearing (v.), Speared (adj.)**Spider** /UK: 'spai.dər/ /US: 'spai.də/ N.

اسپایدر / نگهدارنده اسلیپ‌ها

Mor: "spider" spider**Def:** A round device that holds the slips when supporting a string of drill pipe on a rig.

وسيله‌ای گرد که هنگام نگه‌داشتن رشته‌ای از لوله حفاری روی دکل، لغزه‌ها را نگه می‌دارد.

DT: Spidering (v.), Spidered (adj.)**Col:** Tubing Spider**Spills** /UK: spɪl/ /US: spɪl/ V.

ریختگی / ریزش نفت یا آب تولیدی

Mor: "spill" spill / "-s" plural, verb form, possessive**Def:** Spills include accidental release of crude oil, produced water, or other hydrocarbon products from well sites, batteries, or storage tanks. These spills can affect land, vegetation, water bodies, and groundwater.

نشت نفت شامل نشت تصادفی نفت خام، آب تولیدی یا سایر محصولات هیدروکربنی از محل چاه‌ها، باتری‌ها یا مخازن ذخیره‌سازی می‌شود. این نشت‌ها می‌توانند بر زمین، پوشش گیاهی، آبراه‌ها و آب‌های زیرزمینی تأثیر بگذارند.

DT: Spill (n.), Spill (v.), Spilled (adj.), Spilling (v.)**Spud** /UK: spʌd/ /US: spʌd/ N.

شروع حفاری / اسپاد

Mor: "spud" spud**Def:** (1) To start the actual drilling of a well. (2) The commencement of drilling operations. (3) To begin drilling.

(۱) شروع حفاری واقعی چاه. (۲) آغاز عملیات حفاری. (۳) شروع حفاری.

DT: Spudding (v.), Spudded (adj.)**Spacing** /UK: 'speɪ.sɪŋ/ /US: 'speɪ.sɪŋ/ N.

فاصله چاه‌ها / اسپیسینگ

Mor: "space/" space / "-ing" verb present tense**Def:** (1) The distance between wells producing in the same reservoir. The spacing is actually the area they drain (e.g., 320, 160, or 40 acres). (2) The distance between wells allowed by a regulatory body. Spacing is based on what is deemed to be the amount of acreage that can be efficiently and economically drained by a well.

(۱) فاصله بین چاه‌هایی که در یک مخزن آب تولید می‌کنند. این فاصله در واقع مساحتی است که چاه‌ها از آن تخلیه می‌کنند (مثلاً ۳۲۰، ۱۶۰ یا ۴۰ هکتار). (۲) فاصله مجاز بین چاه‌ها توسط یک نهاد نظارتی. فاصله بر اساس میزان زمینی است که می‌توان به طور موثر و اقتصادی توسط یک چاه تخلیه کرد.

DT: Spacer (n.), Spaced (adj.)**Spar** /UK: spɑːr/ /US: spɑːr/ V.

اسپار / واحد شناور تولید عمودی

Mor: "spar" spar**Def:** (1) A deep draft cylindrical and vertical floating production unit (single column) with possible storage for crude oil in small quantities inside the column. This facility, although not heave restrained, can accommodate surface completed wellheads. (2) Enables offshore loading with vessel swinging to present least resistance to prevailing wind or current conditions.

(۱) یک واحد تولید استوانه‌ای و شناور عمودی با عمق زیاد (ستون منفرد) با امکان ذخیره‌سازی نفت خام در مقادیر کم در داخل ستون. این تأسیسات، اگرچه مهار ارتفاع ندارد، اما می‌تواند دهانه چاه‌های تکمیل‌شده روی سطح را در خود جای دهد. (۲) بارگیری فراساحلی را با حرکت نوسانی کشتی امکان‌پذیر می‌کند تا کمترین مقاومت را در برابر باد غالب یا شرایط جریان داشته باشد.

DT: Sparring (n.), Spared (adj.)**Col:** Cell Spar**Spear** /UK: spɪər/ /US: spɪr/ N.

اسپیر / ابزار گیرنده لوله

Mor: "spear" spear**Def:** A fishing tool that is designed to enter an opening of a fish and grip the ID.

ابزاری برای ماهیگیری که برای ورود به دهانه ماهی و گرفتن قلاب ماهیگیری طراحی شده

Col: Bit Spudding, Spud Date, Spud-In, Spud Mud

Stab /UK: stæb/ /US: stæb/ V.

نصب / وارد کردن استیک یا سیل

Mor: "stab" stab

Def: Insert the seal stack or stinger into the polished bore receptacle.

دسته یا استینگر آب‌بندی را داخل محفظه سوراخ صیقلی قرار دهید.

DT: Stabbing (v.), Stabbed (adj.), Stabilization ()

Col: Contact Stabilization, Emulsion Stabilizer, Hot Stab, Liquid Stabilization, Silt-Stabilized Emulsion, Stabilized Waste

Stabilization /UK: ,stɛɪ.bəl.aɪˈzeɪ.ʃən/ /US: ,stɛɪ.bəl.əˈzeɪ.ʃən/ N.

پایدارسازی /
تثبیت فرآیندی

Mor: "st" stand, make firm / "-abil" can, is / "-ize/" forms verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: (1) A process for separating the gaseous and more volatile liquid hydrocarbons from crude petroleum or gasoline and leaving a stable (less volatile) liquid so that it can be handled or stored with less change in composition. (2) Processes that convert organic materials to a form that resists change. Organic material is stabilized by bacteria that convert the material to gases and other relatively inert substances. Stabilized organic material generally will not give off obnoxious odors.

(۱) فرآیندی برای جداسازی هیدروکربن‌های مایع گازی و فرارتر از نفت خام یا بنزین و باقی گذاشتن یک مایع پایدار (کمتر فرار) به طوری که بتوان آن را با تغییر کمتری در ترکیب حمل یا ذخیره کرد. (۲) فرآیندهایی که مواد آلی را به شکلی تبدیل می‌کنند که در برابر تغییر مقاوم است. مواد آلی توسط باکتری‌هایی که ماده را به گازها و سایر مواد نسبتاً بی‌اثر تبدیل می‌کنند، تثبیت می‌شوند. مواد آلی تثبیت‌شده معمولاً بوهای نامطبوعی از خود ساطع نمی‌کنند.

DT: Constant (n.), Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Col: Contact Stabilization, Liquid Stabilization

Stabilizers /UK: 'steɪ.bəl.aɪ.zər/ /US: 'steɪ.bə.laɪ.zə/ N. تثبیت‌کننده‌ها / استابیلایزر

Mor: "st" stand, make firm / "-abil" can, is / "-ize/" forms verb / "-er" person or thing doing action / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Near gauge diameter joints that stabilize the drilling BHA.

اتصالات نزدیک به قطر گیج که BHA حفاری را تثبیت می‌کنند.

DT: Constant (n.), Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Stack /UK: stæk/ /US: stæk/ N.

دودکش / بخش خروجی اگزوز

Mor: "stack" stack

Def: Portion of the exhaust system downstream of the draft diverter, draft hood, or barometric draft regulator.

بخشی از سیستم اگزوز در پایین‌دستِ منحرف‌کننده‌ی جریان هوا، هودِ جریان هوا، یا تنظیم‌کننده‌ی جریان هوا با توجه به فشار هوا.

DT: Stacking (v.), Stacked (adj.)

Col: Blowout Preventer Stack, BOP Stack, Flare Stack, Snubbing Stack, System Supply Swivel Stack, Vinyl Chloride Velocity Stack, V-Stack

Stakeholders /UK: 'steɪk.həʊl.dər/ /US: 'steɪk.hoʊl.də/ N.

ذینفعان /
سهامداران

Mor: "stake" ??? / "hold" hold, custody / "-er" person or thing doing action / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Industry activities often affect surrounding areas and populations. People with an interest in these activities are considered stakeholders. They may include nearby landowners, municipalities, Aboriginal communities, recreational land users, other industries, environmental groups, governments, and regulators.

فعالیت‌های صنعتی اغلب بر مناطق و جمعیت‌های اطراف تأثیر می‌گذارند. افرادی که به این فعالیت‌ها علاقه‌مند هستند، ذینفع محسوب می‌شوند. این افراد ممکن است شامل مالکان زمین‌های اطراف، شهرداری‌ها، جوامع بومی، کاربران زمین‌های تفریحی، سایر صنایع، گروه‌های زیست‌محیطی، دولت‌ها و نهادهای نظارتی باشند.

DT: Stake (n.), Stakeholder (n.), Staking (v.), Staked (adj.)

DT: Hold (v.), Holder (n.), Holding (n.), Held (adj.)

Stall /UK: stɔ:l/ /US: stɑ:l/ N.

توقف موتور / قفل شدن موتور

Mor: "stall" standing place

Def: A condition in which the motor stops rotating when more force is required to rotate the shaft than the motor can produce.

وضعیتی که در آن موتور هنگامی که نیروی لازم برای چرخاندن شفت بیشتر از نیرویی باشد که موتور می‌تواند تولید کند، از چرخش باز می‌ایستد.

DT: Stalling (v.), Stalled (adj.)

Stand /UK: stænd/ /US: stænd/ V.

پایه / استند لوله

Mor: "stand" stand

Def: See Stand of pipe.

به پایه لوله مراجعه کنید.

DT: Standing (adj.), Standoff (n.)

Col: American National Standards Institute, IM Standard, Standard Contracts SSTT, Standard Agreements, Standard Blue Barrel, Standard Contracts, Standard Industrial Classification Code, Standard Metering, Stand-by Time, Standing Valve, Stand of Pipe, Stand Pipe

Standoff /UK: 'stænd.ɒf/ /US: 'stænd.ɑ:f/ N.

فاصله / فاصله نگهدارنده ابزار

Mor: "stand" stand / "off" off

Def: (1) The clearance from casing to the tool face. (2) The distance from the tool to the wall of the hole.

(۱) فاصله بین پوسته تا سطح ابزار. (۲) فاصله ابزار تا دیواره سوراخ.

DT: Stand (n.), Standing (adj.), Stand (v.)

Starch /UK: sta:tʃ/ /US: sta:rtʃ/ N.

نشاسته / قند ذخیره‌ای

Mor: "starch" starch

Def: Starch is the main source of food energy for most of the world's human population. It can be considered to be a condensation polymer of glucose, like cellulose, although the ether linkages in starch are different to those in cellulose. Starch may be highly branched (amylopectin) or relatively unbranched (amylose).

نشاسته منبع اصلی انرژی غذایی برای اکثر جمعیت جهان است. می‌توان آن را مانند سلولز، یک پلیمر تراکمی گلوکز در نظر گرفت، اگرچه پیوندهای اتری در نشاسته با پیوندهای اتری در سلولز متفاوت است. نشاسته ممکن است بسیار شاخه‌دار (آمیلوپکتین) یا نسبتاً بدون شاخه (آمیروز) باشد.

DT: Starch-based (adj.)

Col: Carboxymethyl Starch

Steam /UK: sti:m/ /US: sti:m/ N.

بخار / بخار صنعتی

Mor: "steam" steam

Def: Steam, purchased for use by a refinery, that was not generated from within the refinery complex.

بخاری که برای استفاده پالایشگاه خریداری شده و از داخل مجتمع پالایشگاه تولید نشده است.

DT: Steaming (v.), Steam-assisted (adj.)

Col: Steam-Assisted Gravity Drainage, Steam Boiler, Steam Flood, Steam Injection, Steam Trap, Up Steam

Stem /UK: stem/ /US: stem/ N.

میله وزنه / استم

Mor: "stem" stem

Def: A weight bar.

یک میله وزنه.

DT: Stemming (n.), Stemmed (adj.)

Col: Drill Stem, Drill-Stem Test, Roller Stem

Sterilization /UK: ˌster.i.laɪˈzeɪ.ʃən/ /US: ˌster.ə.ləˈzeɪ.ʃən/ N. استریلیزاسیون / میکروب‌زدایی کامل

Mor: "ster" barren, clean / "-ile/" adjective, capacity / "-ize/" forms verb / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The removal or destruction of all microorganisms, including pathogenic and other bacteria, vegetative forms, and spores. Compare with "disinfection."

حذف یا نابودی تمام میکروارگانیسم‌ها، شامل باکتری‌های بیماری‌زا و سایر باکتری‌ها، اشکال رویشی و هاگ‌ها. با «ضدعفونی» مقایسه کنید.

DT: Sterilize (v.), Sterile (adj.)

Stinger /UK: ˈstɪŋ.ər/ /US: ˈstɪŋ.ə/ N. استینگر / میله توخالی چاه

Mor: "sting" separate, puncture, quench / "-er" person or thing doing action

Def: A hollow, tapered rod hooked to the boom of an oil fire-fighting crane. Mud can be pumped through the stinger once it has been stabbed into the remains of a wellhead.

میله‌ای توخالی و مخروطی شکل که به بازوی جرثقیل آتش‌نشانی نفت قلاب شده است. گل و لای را می‌توان پس از فرو رفتن در بقایای دهانه چاه، از طریق استینگر پمپ کرد.

DT: Sting (v.), Stinging (adj.)

Storage /UK: ˈstɔːrɪdʒ/ /US: ˈstɔːrɪdʒ/ N. ذخیره‌سازی / انبار گاز

Mor: "store/" store / "-age" relating to

Def: A means of maintaining a reserve of natural gas supplies to meet seasonal demands.

وسیله‌ای برای حفظ ذخایر گاز طبیعی برای تأمین نیازهای فصلی.

DT: Store (v.), Stored (adj.), Restorage (n.)

Col: Bulk Mud Components in Storage, Depleted Storage Field, Diurnal Stor-

age, Floating Storage and Regasification Unit, Hot Water Storage Tank, LNG Storage Tanks, There are three main designs of LNG storage tanks, Market-Area Storage, Natural Gas Storage, Salt Bed Storage, Salt Dome Storage Field, Shell Storage Capacity, Storage Additions, Storage Facilities, Storage Withdrawals, Underground Gas Storage, Underground Storage Injections, Underground Storage Withdrawals

Strain /UK: streɪn/ /US: streɪn/ N. کرنش / تغییر شکل نسبی

Mor: "strain" strain

Def: $e = \Delta L/L$.

$e = \Delta L/L$.

DT: Strained (adj.), Restrain (v.)

Col: Capacity Constraint, Pipeline Constrained, Strain Gauge

Strap /UK: stræp/ /US: stræp/ N. بند اندازه‌گیری / ابزار سطح‌سنج

Mor: "strap" strap

Def: Measures the fluid level in a storage tank.

سطح سیال را در مخزن ذخیره سازی اندازه گیری می کند.

DT: Strapped (adj.), Restrap (v.)

Stress /UK: stres/ /US: stres/ N. تنش / فشار وارد بر ماده

Mor: "stress" stress

Def: (1) In the science called rheology (the study of how materials flow and deform), stress is the force applied to a material and strain is the resulting movement of the material. A simple practical exercise is to measure the length of a rubber band "at rest," then suspend an object of known weight from it (stress), and measure the change in its length (strain). Try adding bigger and bigger weights, and you may discover something originally discovered by Sir Isaac Newton. (2) Sigma, σ , is the force exerted on an object.

(۱) در علمی به نام رئولوژی (مطالعه چگونگی جریان و تغییر شکل مواد)، تنش نیرویی است که به یک ماده اعمال می‌شود و کرنش حرکت حاصل از آن ماده است. یک تمرین عملی ساده این است که طول یک کش لاستیکی را "در حالت سکون" اندازه‌گیری کنید، سپس جسمی با وزن مشخص را از آن آویزان کنید (تنش) و تغییر طول آن را اندازه‌گیری کنید (کرنش). سعی کنید وزنه‌های بزرگتر و بزرگتری اضافه کنید، و ممکن است چیزی را کشف کنید که در ابتدا توسط سر ایزاک نیوتن کشف شده بود. (۲) سیگما، ، نیرویی است که بر یک جسم اعمال می‌شود.

DT: Stressed (adj.), Stressing (v.), Stressful (adj.), Stressor (n.)

Col: Allowable Working Pressure or Stress, Chloride Stress Cracking, Effective Stress, In Situ Stress, Least Principal Stress, Maximum Principal Stress, Minimum Principal Stress, Radial Stress, Shear Stress, Stress Cage, Stress Chloride Cracking, Stress Corrosion Cracking, Stress Crack, Stress Relief, Stress Riser, Sulfide Stress Cracking, Tangential Stress

Strike /UK: stræk/ /US: stræk/ V.

راستای گسل / جهت زمین‌شناسی

Mor: "strike" strike

Def: The compass direction of a feature such as a flood plane or fault. Strike-Slip

جهت قطب‌نمای یک عارضه مانند صفحه سیل یا گسل. امتداد-لغزش

DT: Striker (n.), Striking (adj.), Struck (adj.)

Strip /UK: stri:p/ /US: stri:p/ V.

برداشت / جداسازی هیدروکربن‌های سبک

Mor: "strip(p)" strip

Def: Removing light hydrocarbons (C2+) from the gas before sale.

حذف هیدروکربن‌های سبک (C2+) از گاز قبل از فروش.

DT: Stripping (n.), Stripped (adj.), Stripper (n.)

Col: Air Stripping, Copper Strip Corrosion, Cut and Strip, Strip Gun, Strip Over, Stripper Rubber, Stripper Well

Stripping /UK: 'stri:p.ɪŋ/ /US: 'stri:p.ɪŋ/ N.

حذف اجزای فرار / جداسازی بخارهای سبک

Mor: "strip(p)" strip / "-ing" verb present tense

Def: In refining, the removal of the more volatile components from a cut or fraction in order to raise the flash point of kerosene, gas oil, or lubricating oil.

در پالایش، حذف اجزای فرارتر از یک برش یا بخش به منظور افزایش نقطه اشتعال نفت سفید، نفت گاز، یا روغن روان‌کننده.

DT: Strip (v.), Stripped (adj.), Stripper (n.)

Col: Air Stripping

Stuck /UK: stʌk/ /US: stʌk/ V.

گیر کرده / مسدود شده

Mor: "stuck" past tense of "stick"

Def: A stuck digester does not decompose organic matter properly. It is characterized by low gas production, high volatile acid to alkalinity relationship, and poor liquid-solids separation. A digester in a stuck condition is sometimes called a "sour" digester.

یک هاضم گیر کرده مواد آلی را به درستی تجزیه نمی‌کند. این هاضم با تولید گاز کم، نسبت بالای اسید فرار به قلیائیت و جداسازی ضعیف مایع-جامد مشخص می‌شود. هاضم گیر کرده گاهی اوقات هاضم "ترش" نامیده می‌شود.

DT: Stick (v.), Sticking (n.), Restick (v.)

Col: Stuck Pipe

Subduction /UK: sʌb'dʌk.jən/ /US: sʌb'dʌk.jən/ N.

فرو رانش / فرو افتادن صفحه زمین‌ساختی

Mor: "sub-" under / "duct" to lead / "-ion" process, action

Def: The sinking of an oceanic plate edge as a result of collision of a less dense plate.

فرو رفتن لبه یک صفحه اقیانوسی در نتیجه برخورد یک صفحه با چگالی کمتر.

DT: Byproduct (n.), Duct (n.), Conduct (v.), Conductor (n.), Induct (v.)

Sublimation /UK: ˌsʌb.lɪˈmeɪ.jən/ /US: ˌsʌb.ləˈmeɪ.jən/ N.

تصعید

Mor: "sub-" under / "lime/" boundary / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The process by which matter passes from a solid directly to a gaseous state.

فرآیندی که طی آن ماده از حالت جامد مستقیماً به حالت گاز تبدیل می‌شود.

DT: Sublimate (v.), Sublimated (adj.), Sublimating (v.)

Substructure /UK: ˌsʌbˌstrʌk.tʃər/ /US: ˌsʌbˌstrʌk.tʃə/ N.زیرسازه / پایه‌های
تاسیسات دریایی

Mor: "sub-" under / "struct" build / "-ure" act, process

Def: Support form of an offshore installation on which derrick, engines, helicopter pad, cranes, etc., are installed.

قالب نگهدارنده یک تأسیسات فراساحلی که دکل، موتورها، سکوی هلیکوپتر، جرثقیل‌ها و غیره روی آن نصب شده‌اند.

DT: Structure (n.), Structural (adj.), Structured (adj.), Restructure (v.)

Sump /UK: sʌmp/ /US: sʌmp/ N.

گودال جمع‌آوری / حوضچه

Mor: "sump" sump

Def: (1) A low area, usually the area below the perfs. (2) The term "sump" refers to a structure that connects an industrial discharger to a public sewer. The structure (sump) could be a sample box, a clarifier, or an intercepting sewer.

(۱) یک ناحیه کم ارتفاع، معمولاً ناحیه زیر سوراخ‌ها. (۲) اصطلاح "مخزن" به سازه‌ای اشاره دارد که یک تخلیه‌کننده صنعتی را به فاضلاب عمومی متصل می‌کند. این سازه (مخزن) می‌تواند یک جعبه نمونه، یک زلال‌ساز یا یک فاضلاب جداکننده باشد.

DT: Sumping (v.), Sumped (adj.), Sumpman (n.)

Col: Sump Packer

Supersaturated /UK: ˌsuːp.əˈsætʃ.ə.reɪ.tɪd/ /US: ˌsuːp.əˈsætʃ.ər.eɪ.tɪd/ A.فوق
اشباع

Mor: "super-" over, above / "sature/" full / "-ate/" to make, form adjective / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: A condition where the liquid is oversaturated with incompatible ions or one ion concentration is above the saturation point. Usually a result of cooling an undersaturated fluid below the saturation point without a sufficient upset to start the precipitation growth.

وضعیتی که در آن مایع با یون‌های ناسازگار بیش از حد اشباع شده است یا غلظت یک یون بالاتر از نقطه اشباع است. معمولاً نتیجه سرد کردن یک سیال زیر اشباع تا زیر نقطه اشباع بدون افزایش فشار کافی برای شروع رشد رسوب است.

DT: Isosaturation ()

Supplier /UK: səˈplaɪ.ər/ /US: səˈplaɪ.ə/ N.

تامین‌کننده

Mor: "sup-" under / "ply/.i" fill / "-er" person or thing doing action

Def: A party that sells the commodity of natural gas.

طرفی که کالای گاز طبیعی را می‌فروشد.

DT: Supply (v.), Supplied (adj.), Supplying (v.), Resupply (v.)

Supply /UK: səˈplaɪ/ /US: səˈplaɪ/ V.

تأمین / عرضه

Mor: "sup-" under / "ply/.i" fill

Def: The components of petroleum supply are field production, refinery production, imports, and net receipts when calculated on a PAD District basis. Phillips' proprietary sulfur removal technology (SRT). S Zorb SRT for gasoline can reduce sulfur levels to 5 ppm for some feedstocks, which more than meets the EPA's new standard of 30 ppm. A new plant at Phillips' Borger refinery has demonstrated that S Zorb SRT can remove 99% or more of the sulfur from gasoline, and potentially diesel, streams. S Zorb SRT for diesel is in development.

اجزای عرضه نفت شامل تولید میدانی، تولید پالایشگاهی، واردات و درآمد خالص در صورت محاسبه بر اساس منطقه PAD است. فناوری اختصاصی حذف گوگرد (SRT) فیلپس. فناوری S Zorb SRT برای بنزین می‌تواند سطح گوگرد را برای برخی از خوراک‌ها به ۵ ppm کاهش دهد، که بیش از استاندارد جدید ۳۰ ppm سازمان حفاظت محیط زیست است.

موقتاً عملیات را متوقف کنید.

DT: Suspension (n.), Pendulum (n.), Independent (adj.)

Col: Mixed Liquor Suspended Solids, Mixed Liquor Volatile Suspended Solids, Suspended Gas Discovery, Suspended Growth Processes, Suspended Solids, Suspended Well, Total Suspended Solids

Suspension /UK: sə'spen.ʃən/ /US: sə'spen.ʃən/ N.

سوسپانسیون / مخلوط
معلق

Mor: "sus-" under / "pense/" hang, weigh / "-ion" process, action

Def: (1) A solution having small particles dispersed throughout. (2) A mixture of two substances where small pieces of a solid are suspended

(۱) محلولی که ذرات کوچک در سراسر آن پراکنده شده‌اند. (۲) مخلوطی از دو ماده که قطعات کوچک یک جامد در آن معلق هستند

DT: Suspend (v.), Suspended (adj.), Suspending (v.), Resuspend (v.)

Col: Colloidal Suspension

Swab /UK: swɑb/ /US: swɑ:b/ N.

ابزار مکش / سواب

Mor: "swab" swab

Def: (1) A tool that is lowered down the pipe on a wire line. The "swab" is then pulled out of the hole. As it travels up the pipe, rubber elements expand so that the fluid in the pipe is trapped above the swab and pushed to the surface. This operation is necessary when the formation pressure is not high enough to blow the fluids in the pipe to the surface. (2) Reducing the well pressure below the swab tool by rapid upward movement of a tool or equipment in a wellbore. Swabbing may be intentional using a wire line swab cup tool to lift water or unintentional by fast movement of a pipe or wire line conveyed, large diameter tool such as a packer.

(۱) ابزاری که روی یک خط سیمی در لوله پایین فرستاده می‌شود. سپس "سواب" از سوراخ بیرون کشیده می‌شود. با حرکت رو به بالای لوله، عناصر لاستیکی منبسط می‌شوند به طوری که سیال درون لوله در بالای سواب به دام افتاده و به سطح زمین رانده می‌شود. این عملیات زمانی ضروری است که فشار سازند به اندازه کافی زیاد نباشد تا سیالات درون لوله را به سطح زمین پرتاب کند. (۲) کاهش فشار چاه در زیر ابزار سواب با حرکت سریع رو به بالای یک ابزار یا تجهیزات در چاه. سواب زدن ممکن است عمدی با استفاده از یک ابزار

یک کارخانه جدید در پالایشگاه بورگر فیلپس نشان داده است که SRT Zorb S می‌تواند ۹۹٪ یا بیشتر گوگرد را از جریان‌های بنزین و احتمالاً دیزل حذف کند. فناوری SRT Zorb S برای دیزل در حال توسعه است.

DT: Supplier (n.), Supplied (adj.), Supplying (v.), Resupply (v.)

Col: Off-System Supply, Trees Supply Aggregators, System Supply Swivel Stack, System Supply, Turnkey Supply, Uninterrupted Power Supply

Surcharge /UK: 'sɜ:.tʃɑ:dʒ/ /US: 'sɜ:.tʃɑ:rdʒ/ N.

اضافه بار / فشار اضافی

Mor: "sur-" over, above / "charge" charge

Def: Sewers are surcharged when the supply of water to be carried is greater than the capacity of the pipes to carry the flow. The surface of the wastewater in man-holes rises above the top of the sewer pipe, and the sewer is under pressure or a head, rather than at atmospheric pressure.

وقتی میزان آب ورودی به فاضلاب بیشتر از ظرفیت لوله‌ها برای انتقال جریان باشد، به آن اضافه بار اعمال می‌شود. سطح فاضلاب در منهول‌ها از بالای لوله فاضلاب بالاتر می‌رود و فاضلاب به جای فشار اتمسفر، تحت فشار یا هد قرار می‌گیرد.

DT: Charge (v.), Charged (adj.), Charging (v.), Recharge (v.)

Surging /UK: sɜ:dʒ/ /US: sɜ:dʒ/ N.

افزایش ناگهانی جریان / پالس جریان

Mor: "surge/" rise / "-ing" verb present tense

Def: Opening the well to flow against a significantly underbalanced fluid column. A perf cleaning technique.

باز کردن چاه برای جریان یافتن در خلاف جهت ستون سیالی که به طور قابل توجهی نامتعادل است. یک تکنیک عالی برای تمیز کردن.

DT: Surge (n.), Surged (adj.), Resurge (v.), Resurgence (n.)

Suspend /UK: sə'spend/ /US: sə'spend/ V.

متوقف کردن موقت / تعلیق

Mor: "sus-" under / "pend" hang, weigh

Def: Temporarily discontinue operations.

فنجانی سواب سیمی برای بالا کشیدن آب یا غیرعمدی با حرکت سریع یک ابزار قطر بزرگ لوله یا سیمی مانند پکر باشد.

DT: Swabbing (v.), Swabbed (adj.), Reswab (v.)

Col: Swab Valve

Sweep /UK: swi:p/ /US: swi:p/ V.

جابجایی / پاک‌سازی

Mor: "sweep" sweep

Def: A displacement. In the reservoir, a sweep is displacement of a hydrocarbon fluid from a reservoir rock by a flooding fluid. In the wellbore, a sweep is a viscous pill circulated around to help clear the wellbore of cuttings or debris.

جابجایی. در مخزن، جابجایی یک سیال هیدروکربنی از سنگ مخزن توسط یک سیال طغیانگر است. در دهانه چاه، جابجایی یک قرص چسبناک است که در اطراف گردش می‌کند تا به پاک‌سازی چاه از خرده‌ها یا آوارها کمک کند.

DT: Sweeping (v.), Swept (adj.), Sweeper (n.), Resweep (v.)

Col: Sweep Efficiency, Sweep Pill, Sweep Spot

Sweet /UK: swi:t/ /US: swi:t/ A.

فاقد هیدروژن سولفید / شیرین

Mor: "sweet" sweet

Def: Absence of hydrogen sulfide, H₂S.

عدم وجود سولفید هیدروژن، H₂S.

DT: Sweeten (v.), Sweetened (adj.), Sweetening (n.), Resweeten (v.)

Col: Sweet Crude, Sweet Gas, Sweet Oil and Gas, Sweet Wax

Sweetening /UK: 'swi:tən/ /US: 'swi:tən/ V.

H₂S فرآیند تصفیه نفت / حذف

Mor: "sweet" sweet / "-en" made of, to make it so / "-ing" verb present tense

Def: (1) The process of improving petroleum products in color and odor by converting the undesirable sulfur compounds into less objectionable disulfides with

sodium plumbite or by removing them by contacting the petroleum stream with alkalies or other sweetening agents. (2) Removing H₂S from a hydrocarbon stream.

(۱) فرآیند بهبود رنگ و بوی فرآورده‌های نفتی با تبدیل ترکیبات نامطلوب گوگرد به دی‌سولفیدهای کم‌خطرتر با سدیم پلمبیت یا با حذف آنها از طریق تماس جریان نفت با قلیاها یا سایر عوامل شیرین‌کننده. (۲) حذف H₂S از جریان هیدروکربنی.

DT: Sweet (adj.), Sweeten (v.), Sweetened (adj.), Resweeten (v.)

Systematic /UK: 'sis.tə'mæt.ɪk/ /US: 'sis.tə'mæt.ɪk/ A.

سیستماتیک / منظم

Mor: "syst" with, together, alike / "em-" in, cause to / "-ate/" to make, form adjective / "-ic" adjective

Def: According to some kind of system. It does not have to be particularly logical—for example, consistently naming chemicals you don't like after people you don't like would be an example of systematic, but irrational, nomenclature.

طبق نوعی سیستم. لازم نیست خیلی منطقی باشد - برای مثال، نامگذاری مداوم مواد شیمیایی که دوست ندارید به نام افرادی که دوست ندارید، نمونه‌ای از نامگذاری سیستماتیک اما غیرمنطقی است.

DT: System (n.), Systems (n.), Systematize (v.), Systemized (adj.)

Systems /UK: 'sis.təm/ /US: 'sis.təm/ N.

سامانه‌ها / شبکه‌ها

Mor: "syst" with, together, alike / "em-" in, cause to / "-s" plural, verb form, possessive

Def: The piping networks installed in oil or gas fields to transport petroleum to a processing plant or bulk shipping point.

شبکه‌های لوله‌کشی نصب‌شده در میدان‌های نفتی یا گازی برای انتقال نفت به یک کارخانه فرآوری یا نقطه حمل و نقل فله.

DT: System (n.), Systematic (adj.), Systematize (v.), Systemized (adj.)

Col: Advanced Turbine Systems, Field Gathering Systems, LNG Cargo Containment Systems

یک رشته طناب نخ ریسی ساییده شده که در خط جریان، قبل از جداکننده قرار داده شده و به جداسازی قطرات معلق در مایع جاری کمک می‌کند.

DT: Tailings ()

Col: Fishtail Bit, Tail Cement, Tail End, Tail Gas, Tailing Rods, Tail Pipe, Tettle Tail, Tubing Tail

T

Tally /UK: 'tæl.i/ /US: 'tæl.i/ V. **ثبت و اندازه‌گیری تجهیزات / شمارش**

Mor: "tally" tally

Def: Measuring and recording the length of all pipe and downhole equipment.

اندازه‌گیری و ثبت طول تمام لوله‌ها و تجهیزات درون‌چاهی.

DT: Tallying (v.), Tallyed (adj.), Retally (v.)

Tamp /UK: tæmp/ /US: tæmp/ V. **فشرده‌سازی / مهار انفجار**

Mor: "tamp" tamp

Def: The pressure exerted by packing or a fluid column above an explosive charge that helps contain or focus the energy of the explosive or propellant.

فشاری که توسط بسته‌بندی یا ستون سیال بالای خرج انفجاری اعمال می‌شود و به مهار یا تمرکز انرژی ماده منفجره یا پیشران کمک می‌کند.

DT: Tamped (adj.), Tamping (n.), Tamper (v.), Tamperer (n.)

Tank /UK: tæŋk/ /US: tæŋk/ N. **مخزن / تانک ذخیره**

Mor: "tank" tank

Def: (1) An artificial container in which liquids are held or detained. (2) A number of petroleum tanks that are operated together as a depot in oil storage and distribution activities.

(۱) یک ظرف مصنوعی که مایعات در آن نگهداری یا حبس می‌شوند. (۲) تعدادی مخزن نفت که در فعالیت‌های ذخیره‌سازی و توزیع نفت به عنوان یک انبار با هم کار می‌کنند.

Tag /UK: tæg/ /US: tæg/ N. **تماس با ابزار / تگ کردن**

Mor: "tag" tag

Def: To touch the top of a tool, fill, water, etc., with wire line, tubing, or CT tool.

تماس با بالای یک ابزار، پرکننده، آب و غیره، با سیم، لوله یا ابزار سی‌تی‌اسکن.

DT: Tagged (adj.), Tagging (n.), Retag (v.)

Col: Pip Tag, Radioactive Tagging, Tag Line

Tail /UK: teɪl/ /US: teɪl/ N. **رشته انتهایی / تیل لاین**

Mor: "tail" tail

Def: A frayed rope-line strand inserted in a flow line before a separator that aids in separation of entrained droplets in a flowing liquid.

DT: Tanker (n.), Tanked (adj.), Tanking (v.), Retank (v.), Tankers ()

Col: Aeration Tank, Ballast Tank, Bulk Tank, Bullet Tanks, Contact Tank, Expansion Tank, Fixed Roof Tanks, Flash Tank, Floating Roof Tank, Hot Water Storage Tank, LNG Storage Tanks, There are three main designs of LNG storage tanks, LNG Tankers, Mixing Tank, Rolling the Tanks, Septic Tank Septic Tank, Septic Tank Effluent Pump System, Settling Tank, Spherical Tanks, Stock Tank Barrel, Stock Tank Conditions, Tank Battery, Tank Bottoms, Tank Farm, Tiger Tank, Trip Tank

Tar /UK: tɑːr/ /US: tɑːr/ N.

قیر طبیعی / آسفالت

Mor: "tar" tar

Def: A deposit of very long carbon chain alkanes. May be associated with asphaltenes.

رسوبی از آلکان‌های با زنجیره کربنی بسیار بلند. ممکن است با آسفالتین‌ها همراه باشد.

DT: Tarring (v.), Tarred (adj.), Retar (v.), Tarrier (n.)

Col: Tar Sands

Target /UK: 'tɑːɡɪt/ /US: 'tɑːrɡɪt/ N.

هدف / مقصود

Mor: "target" target

Def: A preferred outcome from an activity.

نتیجه مطلوب از یک فعالیت.

DT: Targeted (adj.), Targeting (n.), Retarget (v.)

Col: Stretch Target

Telemetry /UK: tə'lem.ə.tri/ /US: tə'lem.ə.tri/ N.

تلمتری / انتقال داده ابزار

Mor: "tele-" distant, far off / "meter" measure / "-y" state of, process of

Def: Conversion of a logging tool measurement to a signal suitable for transmission

to the surface.

تبدیل اندازه‌گیری ابزار نمودارگیری به سیگنالی مناسب برای انتقال به سطح.

DT: Colorimeter (), Densitometer (), Explosimeter (), Galvanometer (), Gravimeter (), Gravimeter (), Hydrometer (), Magnetometer (), Manometer (), Colorimetric ()

Tender /UK: 'ten.dər/ /US: 'ten.də/ A.

شناور پشتیبانی / کشتی پشتیبان

Mor: "tend" care, soft / "-er" person or thing doing action

Def: A support barge, boat, or ship that supplies support to a rig or production facility.

قایق، بارج یا کشتی پشتیبانی که پشتیبانی از دکل یا تأسیسات تولیدی را بر عهده دارد.

DT: Tendered (adj.), Tendering (n.), Retender (v.)

Terminal /UK: 'tɜːmɪ.nəl/ /US: 'tɜːmə.nəl/ A.

پایانه نفت و گاز / مرکز دریافت و پردازش

Mor: "term" end, limit / "-ine/" relating to, chemical substance, verb / "-al" forms adjective, having characteristics of

Def: (1) Plant and equipment designed to receive and process crude oil or gas to remove water and impurities. (2) Onshore transit installation that receives oil or gas from offshore production facilities via pipeline and/or tankers.

(۱) تأسیسات و تجهیزاتی که برای دریافت و فرآوری نفت خام یا گاز به منظور حذف آب و ناخالصی‌ها طراحی شده‌اند. (۲) تأسیسات ترانزیت ساحلی که نفت یا گاز را از تأسیسات تولیدی فراساحلی از طریق خط لوله و/یا تانکرها دریافت می‌کنند.

DT: Terminate (v.), Termination (n.), Terminally (adv.)

Col: Bulk Plant or Bulk Terminal, Bulk Terminal, Receiving Terminal, Regasification Terminal

Testing /UK: 'tes.tɪŋ/ /US: 'tes.tɪŋ/ A.

آزمون / آزمایش چاه

Mor: "test" witness / "-ing" verb present tense

Def: When each new well is completed, a series of tests are run on the well. The various tests are used to estimate the daily deliverability, payout, and reserves.

وقتی هر چاه جدید تکمیل می‌شود، مجموعه‌ای از آزمایش‌ها روی چاه انجام می‌شود. آزمایش‌های مختلف برای تخمین میزان تحویل روزانه، پرداخت و ذخایر استفاده می‌شوند.

DT: Test (v.), Test (n.), Tested (adj.), Retest (v.)

Col: American Society for Testing and Materials, Closed-Chamber Testing, Impulse-Fracture Testing

Thermocouple

ترموکوپل / اتصال حرارتی

Mor: "therm" heat / "o" connector / "couple/" two, join two things

Def: Junction of two wires of dissimilar materials, not necessarily metal, with the property of generating an electrical voltage related to the temperature of their junction.

اتصال دو سیم از جنس‌های غیرمشابه، نه لزوماً فلز، با خاصیت تولید ولتاژ الکتریکی مرتبط با دمای محل اتصال آنها.

DT: Thermal (adj.), Thermic (adj.), Thermodynamics (n.), Thermostat (n.), Endotherm (n.)

DT: Freight (n.), Freightened (adj.), Freightening (v.)

Thermodynamic /UK: ˈθɜːməʊ.daiˈnæm.ɪk/ /US: ˈθɜː.moʊ.daiˈnæm.ɪk/ A.

ترمودینامیک / وابسته به انرژی حرارتی

Mor: "therm" heat / "o" connector / "dynam" power, strength / "-ic" adjective

Def: The word "thermodynamic" comes from roots that mean "heat" and "motion." In a chemical reaction where chemical bonds rearrange to give more stable products, the energy that was stored in the bonds will be released as heat. In many chemical reactions where there are a number of possible products, one will be the most stable (giving the greatest release of heat)—this will be the thermodynamic product. This might not be the product that is actually formed, since another possible product might be formed more rapidly—the kinetic product. Try this dodgy example.

کلمه «ترمودینامیک» از ریشه‌هایی به معنای «گرما» و «حرکت» گرفته شده است. در یک واکنش شیمیایی که در آن پیوندهای شیمیایی برای تولید محصولات پایدارتر بازآرایی

می‌شوند، انرژی ذخیره شده در پیوندها به صورت گرما آزاد می‌شود. در بسیاری از واکنش‌های شیمیایی که تعدادی محصول ممکن وجود دارد، یکی از آنها پایدارترین خواهد بود (که بیشترین گرما را آزاد می‌کند) - این محصول ترمودینامیکی خواهد بود. این ممکن است محصولی نباشد که در واقع تشکیل می‌شود، زیرا ممکن است محصول دیگری با سرعت بیشتری تشکیل شود - محصول جنبشی. این مثال مشکوک را امتحان کنید.

DT: Thermal (adj.), Thermic (adj.), Thermodynamics (n.), Thermostat (n.), Endotherm (n.)

DT: Dynamic (adj.), Dynamism (n.), Dynamically (adv.), Dynamometer (n.), Dynamo (n.)

Col: Thermodynamic Cycle

Thermostat /UK: ˈθɜː.mə.stæt/ /US: ˈθɜː.mə.stæt/ N. ترموستات / کنترل‌کننده دما

Mor: "therm" heat / "o" connector / "st" stand, make firm / "at" ??? related to -ate?

Def: Automatic control device responsive to temperature used to maintain constant temperature.

دستگاه کنترل خودکار پاسخگو به دما که برای حفظ دمای ثابت استفاده می‌شود.

DT: Thermal (adj.), Thermic (adj.), Thermodynamics (n.), Endotherm (n.)

DT: Constant (n.), Constantly (adv.), Inconstant (adj.), Constancy (n.), Constants (n.)

Thickening /UK: ˈθɪk.ən.ɪŋ/ /US: ˈθɪk.ən.ɪŋ/ N. غلظت‌دهی / فرآیند غلیظ‌سازی

Mor: "thick" thick / "-en" made of, to make it so / "-ing" verb present tense

Def: Treatment to remove water from the sludge mass to reduce the volume that must be handled.

تصفیه برای حذف آب از توده لجن به منظور کاهش حجمی که باید جابجا شود.

DT: Thick (adj.), Thicken (v.), Thickened (adj.), Rethicken (v.)

Col: Thickening Time

نوک چاه / انتهای چاه انحرافی

Toe /UK: təʊ/ /US: toʊ/ N.

Mor: "toe" toe

Def: The far end of a highly deviated well.

انتهای دور یک چاه بسیار منحرف.

DT: Toeing (v.), Toothed (adj.)

تن / واحد وزن

Ton /UK: tʌn/ /US: tʌn/ N.

Mor: "ton" measure of weight

Def: (1) Time rate of cooling equal to 12,000 Btu/h. (2) Equals 2000 lb in the United States; in the United Kingdom, a long ton is 2240 lb; a metric ton equals 2000 kg. In most countries, oil and petroleum products are sold by weight instead of liquid quantities, for example, a ton of oil is the equivalent of 6.8–8.5 barrels of oil, depending on temperature, specific gravity, and other physical factors.

(۱) نرخ زمان خنک شدن برابر با ۱۲۰۰۰ h/Btu. (۲) معادل ۲۰۰۰ پوند در ایالات متحده؛ در بریتانیا، یک تن بزرگ ۲۲۴۰ پوند است؛ یک تن متریک برابر با ۲۰۰۰ کیلوگرم است. در بیشتر کشورها، نفت و فراورده‌های نفتی به جای مقادیر مایع، بر اساس وزن فروخته می‌شوند، به عنوان مثال، یک تن نفت معادل ۶/۸ تا ۸/۵ بشکه نفت است که به دما، وزن مخصوص و سایر عوامل فیزیکی بستگی دارد.

DT: Tonnage (n.), Tonnes (n.), Tonal (adj.)

Col: Deadweight Tonnage, Gross Tonnage, Laid-Up Tonnage, Long Ton, Metric Ton, Net Tonnage, Ton Mile

تقطیر سطحی / جداسازی فراکسیون سبک

Topping /UK: 'tɒp.ɪŋ/ /US: 'tɑː.pɪŋ/ N.

Mor: "top(p)" top / "-ing" verb present tense

Def: The distillation of crude petroleum to remove the light fractions only. The un-refined distillate obtained is called tops.

تقطیر نفت خام فقط برای حذف بخش‌های سبک آن. محصول تقطیر نشده به دست آمده تاپس نام دارد.

DT: Top (n.), Topside (n.), Topmost (adj.), Topple (v.)

نمونه‌گیر / دستگاه نمونه‌برداری

Thief /UK: θiːf/ /US: θiːf/ N.

Mor: "thief" thief

Def: (1) A standard device that permits taking a sample from a predetermined location in the body of oil to be sampled. (2) To remove a sample from a tank for analysis.

(۱) وسیله‌ای استاندارد که امکان نمونه‌برداری از یک محل از پیش تعیین‌شده در بدنه نفت مورد نظر را فراهم می‌کند. (۲) برای برداشتن نمونه از مخزن برای تجزیه و تحلیل.

DT: Thieving (v.), Thieved (adj.), Retheif (v.), Thieving (n.)

Col: Thief Hole, Thief Zone

جابه‌جایی قائم / تغییر ارتفاع گسل

Throw /UK: θrəʊ/ /US: θroʊ/ V.

Mor: "throw" throw

Def: A fault's vertical displacement.

جابجایی عمودی یک گسل.

DT: Throwing (n.), Thrown (adj.), Rethrow (v.)

Col: Throw the Chain

اتصال / ویژگی زمین‌شناسی مرتبط‌کننده عمق

Tie /UK: taɪ/ /US: taɪ/ V.

Mor: "tie" tie

Def: A structure, bed, or identifiable rock feature that allows the correlation of depth control in an area.

یک ساختار، بستر یا ویژگی سنگی قابل شناسایی که امکان همبستگی کنترل عمق در یک منطقه را فراهم می‌کند.

DT: Tied (adj.), Retie (v.), Tieback ()

Col: Liquefied Petroleum Gas Liner Tieback, Subsea Tiebacks

سمی / زهرآلود

Toxic /UK: 'tɒk.sɪk/ /US: 'tɑ:k.sɪk/ A.**Mor:** "tox" poison / "-ic" adjective

Def: A substance that is poisonous to a living organism.

ماده‌ای که برای موجود زنده سمی است.

DT: Toxicity (n.), Antitoxic (adj.)

میزان سمی بودن / درجه سمیت

Toxicity /UK: tɒk'sɪs.ɪ.ti/ /US: tɑ:k'sɪs.ə.ti/ N.**Mor:** "tox" poison / "-ic" adjective / "-ity" make noun form

Def: (1) The relative degree of being poisonous or toxic. A condition that may exist in wastes and will inhibit or destroy the growth or function of certain organisms. (2) The degree to which a chemical is poisonous to the plant or animal life in specified surroundings.

(۱) میزان نسبی سمی بودن یا زهرآگین بودن. وضعیتی که ممکن است در زباله‌ها وجود داشته باشد و رشد یا عملکرد موجودات زنده خاصی را مهار یا از بین ببرد. (۲) میزان سمی بودن یک ماده شیمیایی برای حیات گیاهی یا جانوری در محیط مشخص شده.

DT: Toxic (adj.), Antitoxic (adj.)

تراکتور حفاری / ابزار کشنده چاه

Tractor /UK: 'træk.tər/ /US: 'træk.tə/ N.**Mor:** "tract" to pull, draw / "-or" person or thing doing action

Def: An electrically or hydraulically powered downhole tool with driven wheels or slip and hydraulic extension capability that can pull a tool string along a highly deviated well.

ابزاری درون‌چاهی با نیروی محرکه الکتریکی یا هیدرولیکی با چرخ‌های محرک یا قابلیت کشش لغزشی و هیدرولیکی که می‌تواند یک رشته ابزار را در امتداد چاهی با انحراف زیاد بکشد.

DT: Contract (v.), Contractor (n.), Contracted (adj.)

گشتاور / نیروی چرخشی

Torque /UK: tɔ:k/ /US: tɔ:rk/ N.**Mor:** "torque" twist, turn

Def: Resistance to rotation of a string. The turning force applied to the string to cause it to rotate.

مقاومت در برابر چرخش یک ریسمان. نیروی چرخشی که به ریسمان اعمال می‌شود تا آن را بچرخاند.

DT: Torqued (adj.), Torquing (v.)

شیفت کاری / نوبت کاری

Tour /UK: tʊər/ /US: tʊr/ N.**Mor:** "tour" tour

Def: (Often pronounced as tower) a shift worked by the crew.

(که اغلب به صورت برج تلفظ می‌شود) شیفتی که توسط خدمه کار می‌شود.

DT: Touring (v.), Tourer (n.)**Col:** Break Tour, Daylight Tour

برج جداسازی / ستون تقطیر

Tower /UK: taʊər/ /US: 'taʊ.ə/ N.**Mor:** "tower" tower

Def: A refinery apparatus used in connection with a still to increase the degree of separation of fractions obtained during the distillation of oil in the still. Also called a column.

دستگاهی برای تصفیه که در ارتباط با دستگاه تقطیر برای افزایش درجه جداسازی اجزای به دست آمده در حین تقطیر نفت در دستگاه تقطیر استفاده می‌شود. ستون نیز نامیده می‌شود.

DT: Towering (adj.), Towy (adj.)**Col:** Compliant Piled Tower, Cooling Tower, J-Lay Tower

Trader /UK: 'treɪ.dər/ /US: 'treɪ.də/ N.

تاجر گاز / بازرگان انرژی

Mor: "trade/" deliver / "-er" person or thing doing action

Def: Gas merchant who purchases natural gas from a producer, supplier, or another trader and resells it to a pipeline, utility, or end user, usually taking title and assisting in arranging transportation. See Marketer.

تاجر گاز که گاز طبیعی را از یک تولیدکننده، تأمین‌کننده یا تاجر دیگری خریداری می‌کند و آن را به یک خط لوله، شرکت برق یا کاربر نهایی می‌فروشد، معمولاً مالکیت را به دست می‌گیرد و در ترتیب دادن حمل و نقل کمک می‌کند. به بازاریاب مراجعه کنید.

DT: Trade (v.), Trading (n.), Retrade (v.), Traded (adj.)**Train** /UK: treɪn/ /US: treɪn/ N.

زنجیره واحدها / خط تولید

Mor: "train" train

Def: A series of units that together accomplish a complex process.

مجموعه‌ای از واحدها که با هم یک فرآیند پیچیده را انجام می‌دهند.

DT: Trainer (n.), Training (n.), Retrain (v.), Trained (adj.)**Col:** Emergency Training and Response Action Centers, Entrained Gas, Liquefaction Unit or Liquefaction Train**Transformer** /UK: træn'sfɔː.mər/ /US: træn'sfɔːr.mə/ N.**Mor:** "trans-" across / "form" shape / "-er" person or thing doing action

Def: A device that uses magnetic force to transfer electrical energy from one coil of wire to another. In the process, transformers can also change the voltage at which this electrical energy is transmitted.

وسیله‌ای که از نیروی مغناطیسی برای انتقال انرژی الکتریکی از یک سیم‌پیچ به سیم‌پیچ دیگر استفاده می‌کند. در این فرآیند، ترانسفورماتورها می‌توانند ولتاژی را که این انرژی الکتریکی با آن منتقل می‌شود نیز تغییر دهند.

DT: Conformity (n.), Conform (v.), Conformed (adj.)**Col:** Isolation Transformer**Transient** /UK: 'trænz.i.ənt/ /US: 'trænz.i.ənt/ A.

گذرا / حالت موقت

Mor: "trans-" across / "i" connector / "-ent" adjective

Def: A short-lived state. Generally used describing reservoirs during production as pressure is progressively drawn down near the wellbore and slowly permeates the rock outward.

حالتی کوتاه‌مدت. عموماً برای توصیف مخازن در طول تولید استفاده می‌شود، زیرا فشار به تدریج در نزدیکی دهانه چاه کاهش می‌یابد و به آرامی به سمت بیرون سنگ نفوذ می‌کند.

Col: Pressure Transient Test**Transmission** /UK: træn'zɪʃ.ən/ /US: træn'smɪʃ.ən/ N.

انتقال انرژی / ارسال سیگنال

Mor: "trans-" across / "miss" send, throw / "-ion" process, action

Def: (1) The transport of large quantities of natural gas at high pressures, often through national or regional transmission systems. (2) The electrical transfer of a signal, message, or other form of data from one location to another.

(۱) انتقال مقادیر زیادی گاز طبیعی با فشارهای بالا، اغلب از طریق سیستم‌های انتقال ملی یا منطقه‌ای. (۲) انتقال الکتریکی یک سیگنال، پیام یا شکل دیگری از داده‌ها از یک مکان به مکان دیگر.

DT: Commission (v.), Decommission (v.), Decommissioning (n.), Remission (n.), Transmit (v.)**Col:** Transmission Company, Transmission Line**Transportation** /UK: ,træn.spɔː'teɪ.jən/ /US: ,træn.spə'teɪ.jən/ N.

حمل و نقل / انتقال گاز

Mor: "trans-" across / "port" to carry / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: The movement of natural gas for third parties through pipeline facilities for a fee.

جابجایی گاز طبیعی برای اشخاص ثالث از طریق تأسیسات خط لوله با دریافت هزینه.

DT: Export (v.), Exporter (n.), Exportation (n.), Exported (adj.)

Col: Chemical Transportation Emergency Center, Firm Transportation, Natural Gas Transportation System, Open-Access Transportation, Transportation Contract

Transporter /UK: træn'spɔːtər/ /US: træn'spɔːr.tər/ N. شرکت حمل و نقل گاز / خط انتقال

Mor: "trans-" across / "port" to carry / "-er" person or thing doing action

Def: Pipeline company that transports natural gas for a shipper.

شرکت خط لوله‌ای که گاز طبیعی را برای یک شرکت حمل و نقل حمل می‌کند.

DT: Export (v.), Exporter (n.), Exportation (n.), Exported (adj.)

Trap /UK: træp/ /US: træp/ N.

تله فاضلاب / سیفون

Mor: "trap" trap

Def: (1) In the wastewater collection system of a building, plumbing codes require every drain connection from an appliance or fixture to have a trap.

(۱) در سیستم جمع‌آوری فاضلاب یک ساختمان، طبق ضوابط لوله‌کشی، هر اتصال تخلیه از یک وسیله یا دستگاه باید دارای سیفون باشد.

DT: Trapper (n.), Trapping (n.), Entrap (v.), Entrapped (adj.)

Col: Anticlinal Traps, Anticline Traps, Combination Trap Combination Trap, Diagenetic Trap, Fault Trap, Grease Trap Gravity Actuated Pipe, Grease Trap, Permeability Trap Perforation Phasing, Permeability Trap, Pinch Out Trap, Sand Trap, Scraper Trap, Steam Trap, Slip Fault Stratigraphic Trap, Structural Trap

Treater

دستگاه جداساز / مخزن تصفیه

Mor: "treat" treat / "-er" person or thing doing action

Def: A separator vessel.

یک مخزن جداکننده.

DT: Treat (v.), Treatment (n.), Retreat (v.), Treated (adj.)

Col: Electrostatic Treater, Heater Treater

Trend /UK: trend/ /US: trend/ N.

روند زمین شناسی / گرایش تولید

Mor: "trend" trend

Def: An indefinite term normally used to identify a producing formation over a large area of production.

اصطلاحی نامشخص که معمولاً برای شناسایی یک سازند تولیدی در یک منطقه بزرگ تولیدی به کار می‌رود.

DT: Trending (v.), Trended (adj.)

Tubing /UK: 'tʃuː.bɪŋ/ /US: 'tuː.bɪŋ/ N.

لوله تولید / لوله چاه

Mor: "tube/" tube / "-ing" verb present tense

Def: (1) The piping installed in wells for the production of oil and gas. (2) Small-diameter pipe that is installed in the casing. Oil is produced through tubing because it increases the viscosity of fluid and a well's flow capabilities. (3) Typically the smaller, inner string of pipe in a well that is primarily used for a fluid flow path.

(۱) لوله‌های نصب شده در چاه‌ها برای تولید نفت و گاز. (۲) لوله‌های با قطر کوچک که در لوله جداری نصب می‌شوند. نفت از طریق لوله تولید می‌شود زیرا ویسکوزیته سیال و قابلیت جریان چاه را افزایش می‌دهد. (۳) معمولاً رشته داخلی و کوچکتر لوله در چاه که در درجه اول برای مسیر جریان سیال استفاده می‌شود.

DT: Tubed (adj.), Retubing (v.), Tubular (adj.)

Col: Chrome Tubing, Coiled Tubing, Coiled Tubing Completion, Coiled Tubing Connector, Coiled Tubing Drilling Coiled Tubing Drilling, Coiled Tubing Injector Head, Coiled Tubing Unit, Concentric Tubing, Concentric Tubing Work-over, Insulated Tubing, Production Tubing String, Shut-In Tubing Pressure, Through Tubing, Through Tubing Gun, Tubing Anchor, Tubing Bonnet, Tubing Bowl, Tubing Conveyed, Tubing End Locator, Tubing Hanger, Tubing Head, Tubing Performance Curve, Tubing Pressure, Tubing Pump, Tubing Retrieval, Tubing Seal Bore Receptacle, Tubing Spider, Tubing Tail, Tubing Valve

Turnaround /UK: 'tɜːn.ər.aʊnd/ /US: 'tɜːn.ə.ʊnd/ N. توقف تعمیرات / بازگشت عملیات

Mor: "turn" turn / "a-" not, without / "round" round

Def: (1) A period of brisk activity at a plant or receiving terminal when processing units, or portions of them, are shut down either for scheduled maintenance or for the installation of new equipment and systems. (2) With a refinery unit, the procedure of shutting the unit down after a normal run, doing the necessary maintenance and repair work, and putting the unit back on stream.

(۱) دوره‌ای از فعالیت سریع در یک کارخانه یا پایانه دریافت، زمانی که واحدهای فرآوری یا بخش‌هایی از آنها، چه برای تعمیر و نگهداری برنامه‌ریزی‌شده و چه برای نصب تجهیزات و سیستم‌های جدید، خاموش می‌شوند. (۲) در یک واحد پالایشگاهی، رویه خاموش کردن واحد پس از یک دوره کارکرد عادی، انجام کارهای تعمیر و نگهداری لازم و راه‌اندازی مجدد واحد.

DT: Return (v.), Returns (n.), Returning (adj.), Overturn (v.)

DT: Turnarounds (n.), Turnarounded (adj.), Turnarounding (v.)

U

Ultrasonic /UK: ʌl.trə'sɒn.ɪk/ /US: ʌl.trə'saː.nɪk/ A. فراصوت / اولتراسونیک

Mor: "ultra-" extreme, beyond / "son" sound / "-ic" adjective

Def: Very high-frequency sonic signals used in measuring distance, surface imperfections, or even metal thicknesses.

سیگنال‌های صوتی با فرکانس بسیار بالا که در اندازه‌گیری فاصله، عیوب سطحی یا حتی ضخامت فلز استفاده می‌شوند.

DT: Ultrasonics (n.), Ultrasonically (adv.)

Uncertainty /UK: ʌn'sɜː.tən.ti/ /US: ʌn'sɜː.tən.ti/ N. عدم قطعیت / ناپایداری پیش‌بینی

Mor: "un-" not / "cert" sure / "ain" ??? / "-ty" make noun form

Def: A reflection of the measured or perceived possible range of outcomes associated with an event or process. Uncertainty can be expressed as deterministic quanti-

ارتقای نفت / بهبود کیفیت نفت سنگین

Upgrading /UK: ʌp'greɪd/ /US: ʌp'greɪd/ V.

Mor: "up-" up / "grade/" step, degree / "-ing" verb present tense

Def: The process of converting heavy oil or bitumen into synthetic crude oil.

فرآیند تبدیل نفت سنگین یا قیر طبیعی به نفت خام مصنوعی.

DT: Degrade (v.), Degraded (adj.), Degrading (adj.), Degradation (n.), Biodegradation (), Downgradient ()

بالارفتگی / حرکت عمودی سازند

Uplift /UK: 'ʌp.lɪft/ /US: 'ʌp.lɪft/ N.

Mor: "up-" up / "lift" lift

Def: Vertical movement of a formation to a shallower depth than when it was deposited.

حرکت عمودی یک سازند به عمقی کمتر از عمق رسوبگذاری آن.

DT: Lift (v.), Lifter (n.), Lifting (n.), Lifted (adj.)

اختلال جریان / تشکیل رسوب یا امولسیون

Upset /UK: ʌp'set/ /US: ʌp'set/ V.

Mor: "up-" up / "set" set

Def: In a produced fluid stream, an upset is when chemical or physical reactions create precipitates or emulsions.

در جریان سیال تولیدی، به هم ریختگی زمانی رخ می‌دهد که واکنش‌های شیمیایی یا فیزیکی، رسوبات یا امولسیون‌هایی ایجاد کنند.

DT: Set (v.), Set (n.), Setting (n.), Setted (adj.), Reset (v.)

Col: External Upset, Internal Upset, Pipe Upset, Upset Digester Unproved Reserves, Upset Connection, Upset Digester

tative value, a qualitative value, or a probability distribution that combines a range of quantitative coefficients with the likelihood that any value in the range will occur.

بازتابی از محدوده‌ی ممکن اندازه‌گیری‌شده یا درک‌شده از نتایج مرتبط با یک رویداد یا فرآیند. عدم قطعیت می‌تواند به صورت یک مقدار کمی قطعی، یک مقدار کیفی یا یک توزیع احتمال بیان شود که محدوده‌ای از ضرایب کمی را با احتمال وقوع هر مقداری در محدوده ترکیب می‌کند.

DT: Certain (adj.), Certainty (n.), Certify (v.), Certified (adj.), Certifier (n.)

Col: Uncertainty Assessment

مسیر متغیر چاه / مسیر موج‌دار

Undulating /UK: 'ʌn.dʒʊ.leɪt/ /US: 'ʌn.dʒʊ.leɪt/ V.

Mor: "und" a wave / "-ule/" little, small / "-ate/" to make, form adjective / "-ing" verb present tense

Def: A well path that rises and falls over its length.

مسیر چاهی که در طول خود بالا و پایین می‌رود.

DT: Certain (adj.), Certainty (n.), Certify (v.), Certified (adj.), Certifier (n.)

کاهش فشار ستون سیال / تخلیه چاه

Unloading /UK: ʌn'ləʊd/ /US: ʌn'ləʊd/ V.

Mor: "un-" not / "load" load / "-ing" verb present tense

Def: Lightening of a fluid column, usually by adding gas, until the fluid flows out of the well.

سبک کردن ستون سیال، معمولاً با اضافه کردن گاز، تا زمانی که سیال از چاه خارج شود.

DT: Loading ()

Col: Unloading Valve

Upstream /UK: ˌʌpˈstri:m/ /US: ˌʌpˈstri:m/ A. بخش بالادست نفت و گاز / اکتشاف و تولید

Mor: "up-" up / "stream" stream

Def: Oil and natural gas exploration and production activities, plus gas gathering, processing, and marketing operations.

فعالیت‌های اکتشاف و تولید نفت و گاز طبیعی، به علاوه عملیات جمع‌آوری، فرآوری و بازاریابی گاز.

DT: Stream (n.), Streamed (adj.), Streaming (n.), Streamer (n.), Streamline (v.)

V

Valve /UK: vælv/ /US: vælv/ N.

شیر / ولو

Mor: "valve" valve

Def: See Storm choke.

رجوع به خفگی طوفان شود.

Col: Annular Pressure Relief Valve, Annular Safety Valve, Annular Valve, Back Pressure Valve, Ball-and-Seat Valve, Ball Valve, Bidirectional Valve, Block Valve, Butterfly Valve, Casing Valve, Check Valve, Circulation Control Valve, Circulation Valve, Crack a Valve, Diverting Valve, Downhole Safety Valve, Drill Pipe Safety Valve, Dummy Valve, Flapper Valve, Float Valve, Flow Control Valve, Frangible Valve, Gas Lift Valve, Pressure-Operated Valve, Gate Valve, Injection Pressure-Operated Valve, Injection Valve, Thomson Valve, Kill and Block Valve, Lower Kelly Valve, Master Valve, Mixing Valve, Modulating Control Valve, Needle Valve, Operating Gas Lift Valve, Plug Valve, Poppet Valve, Pressure Reducing Valve, Pressure Relief Valve, Production Pressure Operated Valve, Production Wing Valve, Relief Valve, Safety Valve, Solenoid Valve,

وسيله‌ای برای جایگزینی هوای داخل اتاق با هوای بیرون.

DT: Vent (n.), Vent (v.), Venting (n.), Revent (v.), Bioventing (), Vented (), Venturi ()

Col: Unit Ventilator

تخلیه یا تهویه کنترل‌شده گاز

Venting /UK: vent/ /US: vent/ N.

Mor: "vent" wind, opening / "-ing" verb present tense

Def: The controlled burning (flare) or release (vent) of natural gas that can't be processed for sale or use because of technical or economic reasons.

سوزاندن (فلر) یا آزادسازی (ونت) کنترل‌شده گاز طبیعی که به دلایل فنی یا اقتصادی نمی‌توان آن را برای فروش یا استفاده فرآوری کرد.

DT: Vent (n.), Vent (v.), Revent (v.), Bioventing (), Vented (), Ventilator (), Venturi ()

Col: Forward Haul Forced-Draft Venting

بررسی عملکرد ابزار / اعتبارسنجی عملیات

Verification /UK: ,ver.ɪ.fr'keɪ.jən/ /US: ,ver.ə.fə'keɪ.jən/ N.

Mor: "ver" truth / "i" connector / "fic" to do, to make / "-ate/" to make, form adjective / "-ion" process, action

Def: Tool surface operational check.

بررسی عملکرد سطح ابزار.

DT: Verify (v.), Verified (adj.), Verifiable (adj.)

DT: Clarify (v.), Clarification (n.), Clarified (adj.)

حفره‌ها / فضاهای خالی

Voids /UK: vɔɪd/ /US: vɔɪd/ N.

Mor: "void" empty / "-s" plural, verb form, possessive

Def: Holes, blank spots, or empty areas.

Standing Valve, Subsurface Isolation Valve, Subsurface-Controlled Subsurface Safety Valve, Subsurface Safety Valve, Surface-Controlled Subsurface Safety Valve, Swab Valve, Three-Way Valve, Traveling Valve, Tubing Valve, Unloading Valve, Velocity Safety Valve

خروج گاز / تخلیه فشار

Vent /UK: vent/ /US: vent/ N.

Mor: "vent" wind, opening

Def: Release gas pressure.

فشار گاز را آزاد کنید.

DT: Venting (n.), Revent (v.), Bioventing (), Vented (), Ventilator (), Venturi ()

Col: Annular Blowout Preventer, Bar-Vent, Blowout Preventer, Blowout Preventer Control Panel, Blowout Preventer Control Unit, Blowout Preventer Stack, Forward Haul Forced-Draft Venting, Fusible Vent, Heating and Ventilating Unit HAZOP, Heating and Ventilating Unit, Inside Blowout Preventer, Unit Ventilator, Vent Screen

آزادسازی گاز / تهویه گاز

Vented /UK: vent/ /US: vent/ N.

Mor: "vent" wind, opening / "-ed" past tense verb, verb to adjective

Def: Gas released into the air on the base site or at processing plants.

گاز منتشر شده در هوا در محل پایگاه یا در کارخانه‌های فرآوری.

DT: Vent (n.), Vent (v.), Venting (n.), Revent (v.), Bioventing (), Ventilator (), Venturi ()

دستگاه تهویه مطبوع / هوا دهنده

Ventilator /UK: 'ven.tɪ.leɪ.tər/ /US: 'ven.təl.eɪ.ə/ N.

Mor: "vent" wind, opening / "-ile/" adjective, capacity / "-ate/" to make, form adjective / "-or" person or thing doing action

Def: Device for replacing air inside a room by outside air.

سوراخ‌ها، نقاط خالی یا مناطق خالی.

DT: Void (n.), Void (v.), Voided (adj.), Voiding (n.)

W

Wave /UK: weɪv/ /US: weɪv/ v.

موج فشاری / موج اصلی

Mor: "wave" wave

Def: Primary or compression wave. A seismic body wave that involves particle motion, alternating compression, and expansion. It is the fastest seismic wave.

موج اولیه یا فشاری. یک موج لرزه‌ای حجمی که شامل حرکت ذرات، فشار و انبساط متناوب است. این سریع‌ترین موج لرزه‌ای است.

DT: Waving (v.), Waved (adj.), Waveform (n.), Waveguide (n.)

Col: Alpha Wave, Beta Wave, Compressional Wave, PS Wave, Shear Wave, Significant Wave Height, Sine Wave, Tangential Wave

Selected Industry Resources

International Organizations & Regulators

- US Energy Information Administration (EIA) — Official website: <https://www.eia.gov>
- Organization of the Petroleum Exporting Countries (OPEC) — Official website: <https://www.opec.org>
- Ministry of Petroleum, Guyana — Official website: <https://www.petroleum.gov.gy>

Professional Societies

- Society of Petroleum Engineers (SPE) — Official website: <https://www.spe.org>
- National Oil Companies (NOCs)
- China National Petroleum Corporation (CNPC) — Official website: <https://www.cnpc.com.cn/eng>
- QatarEnergy — Official website: <https://www.qatarenergy.qa>
- Kuwait Oil Company — Official website: <https://www.kockw.com>
- Kuwait Petroleum International (QI) — Official website: <https://www.qi.com>
- PETRONAS — Official website: <https://www.petronas.com>
- INPEX Corporation — Official website: <https://www.inpex.co.jp/english/>
- JAPEX — Official website: <https://www.japex.co.jp/en>
- ENEOS Corporation — Official website: <https://www.eneos.co.jp/english/>
- ENEOS Asia — Official website: <https://eneos.asia>
- OQ (Oman) — Official website: <https://www.oq.com>
- Nalcor Energy / Newfoundland and Labrador Hydro — Official website: <https://nlhydro.com>

International Oil Companies (IOCs)

- BP — Official website: <https://www.bp.com>
- Shell plc — Official website: <https://www.shell.com>
- ExxonMobil — Official website: <https://corporate.exxonmobil.com>
- Chevron Corporation — Official website: <https://www.chevron.com>
- Eni — Official website: <https://www.eni.com>
- BHP — Official website: <https://www.bhp.com>

Independent & E&P Companies

- ConocoPhillips — Official website: <https://www.conocophillips.com>
- Occidental Petroleum (Oxy) — Official website: <https://www.oxy.com>
- Apache Corporation — Official website: <https://www.apacorp.com>
- Continental Resources — Official website: <https://www.clr.com>
- Devon Energy — Official website: <https://www.devonenergy.com>
- Hess Corporation — Official website: <https://www.hess.com>
- Marathon Oil — Official website: <https://www.marathonoil.com>
- Murphy Oil — Official website: <https://www.murphyoilcorp.com>
- SandRidge Energy — Official website: <https://www.sandridgeenergy.com>
- Vaalco Energy — Official website: <https://www.vaalco.com>
- Tullow Oil — Official website: <https://www.tulloil.com>
- DNO ASA — Official website: <https://www.dno.no>
- Det Norske Oljeselskap (Aker BP) — Official website: <https://akerbp.com>
- Noreco (Norwegian Energy Company) — Official website: <https://www.noreco.com>
- Todd Energy — Official website: <https://www.toddenergy.co.nz>
- PetroKazakhstan — Official website: <https://petrokazakhstan.kz/en/main-en>
- Pacific Rubiales / Frontera Energy — Official website: <https://www.fronteraenergy.ca>
- Santos — Official website: <https://www.santos.com>
- Woodside Energy — Official website: <https://www.woodside.com>
- Origin Energy — Official website: <https://www.originenergy.com>
- Perenco — Official website: <https://www.perenco.com>
- Harbour Energy — Official website: <https://www.harbourenergy.com>
- Service, Engineering & Analytics
- Schlumberger (SLB) — Official website: <https://www.slb.com>
- George E. King Engineering — Official website: <https://www.gekengineering.com>
- Gas Strategies — Official website: <https://www.gasstrategies.com>
- Grain LNG — Official website: <https://www.grainlng.com>
- Seasol — Official website: <https://www.seasol.com.au>
- Centrica — Official website: <https://www.centrica.com>

